

PDF by:-

سرکار

این کتاب مستطاب
در حقیقت نهب اسماعیلی
مسیحی :-

کلام پیر

شماره ثبت:

یعنی

کتاب هفت باب

لسعی اقل العباد ایوانف

در مطبع مظفری مقیم بمبئی

بتاریخ

۱۳۵۲ هجری مطابق ۱۹۳۴ مسیحی

بطبع رسید



N.C.C
297-822
I 10

این کتاب خطاب
در حقیقت نهیب اسماعیلی
مسیحی :-

970

شماره ثبت ۱۲۴۵۹

کلام پیر
یعنی

۸۸۱۹/۱

کتاب هفت باب

کتابخانه عامه حکیم ناصر خسرو بلخی

بسعی اقل العباد و اولیائهم

در مطبع مظفری مقیم بمبئی

تاریخ

۱۳۵۲ هجری مطابق ۱۹۳۴ مسیحی

بطنج رسید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیباچه

پوشیده نماند که این کتاب مستطاب مسمی به هفت باب مجموعه است مفید که
مردان طائفه ناجیه اسماعیلیه نزاریه آن را نیز بکلام پیر موسوم می کنند و آن را یکی
از مصنفات حضرت حجت خراسان و بدخشان ابومعین ناصر خسر و بلخی می شمارند و
طالبان راه دین و مردان حق الیقین این کتاب را در کمال احترام و اعتسار دارند
الحق کتابی است مملو از حکمت حکمای قدیم و از عشق عاشقان آن در تئیم الحال
تفضل حضرت ذوالجلال و توجه ارباب کمال بزبور طبع رسیده تا کافه انام از
خواص و عوام مستفید و مستفیض شوند

اگرچه این سطور بعرض صاحبان تیز و شعور می رساند که اگر چه نسبت این
رساله به حضرت ناصر خسر و داده اند و در باب اول شرح حال آن حضرت بیان
شده ولیکن اگر بنظر تحقیق و تعمق ملاحظه کنیم از مضمون این کتاب معلوم معین
می شود که حضرت ناصر خسر و بلخی یعنی آن شخصی که بمصر مسافرت نمود و بجهت خراسان
ملقب شد و دیوان اشعار مشهور و کتابها مثل وچه دین و زاد المسافرین و
سفرنامه و روشنائی نامه و غیر هم از تصانیف جناب معظم له است و تقریباً
در سنه هجری این دار فانی را وداع کرد مصنف این کتاب هفت باب

نی تواند بود؛ سبب آن است که در ضمن کتاب هفت باب اسم بسیار کتابها
 و اشخاص مذکور است که چند صد سال بعد از وفات ناصر خسرو و بطور رسیدن مثلاً
 ذکر حضرت مولانا حسن علی ذکویه السّلام و دعوت قیامة القیامات و غیره،
 و اسمای کتب مشهوره چندین جا ذکر شده مثل کتاب روضه التّسلیم که از تصنیف
 خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرّحمة است که در سنه شش صد و پنجاه کما بیش
 نوشته شد و همچنین کتاب عمده الطالب فی انساب آل علی ابن ابی طالب که
 تقریباً در سنه هجری تصنیف شده و کتاب لطائف الطوائف از تصنیفات
 علی ابن حسین و اعظ کاشفی که بعد از سنه ۹۳۳ هجری تصنیف شده و غیر هم و در یک
 جایی خود مصنف می گوید که از زمان غیبت امام دوازدهم فرقه امانیه اثنا عشریه
 یعنی از سنه هجری تا زمان خودش از پانصد سال بیشتر گذشت و از این معلوم
 می شود که خودش تقریباً در سنه یادیرتر بوده و غیر ازین دلایل بسیار است
 که بدقت در مقدمه انگلیزی ذکر شد

و در باب اول شرح حال حضرت ناصر خسرو بطوری ذکر نموده است که گویا
 نویسنده خود ناصر خسرو بوده و ولی بنظر حقیر کلیه خیالی و بی اصل است و بعضی
 عبارتش ظاهراً از همان کتاب نقل کرده است که مصنف تذکره اشکده آذربایجان
 اشاره بان نموده و آن عاری از حقیقت افسانه محض است بطوری که خود حضرت
 ناصر خسرو در دیوان اشعار و سفرنامه خویش ذکر می کند جناب ایشان سید نبوده
 و از خراسان از شهر قبادیان در حوالی بلخ بوده و لیکن اینجا در باب اول مذکور است
 که او اهل دیلم و حیدرآباد بود و از اولاد حضرت موسی کاظم ابن امام جعفر صادق

علیه السلام بود و این یقیناً خیالی است و بعد از این نوشته است که جناب
 ایشان با محبت حضرت بابا سیدنا یعنی حسن ابن صباح بخدمت مولانا مستنصر
 بالله رسیده و بعضی مذاکرت نموده اند و ضمناً حضرت حسن بن صباح را بعد خودش
 خطاب می کند و این مسئله بکلی بی اصل و خالی از حقیقت است زیرا که حضرت ناصر
 خسرو در کتابهای معتبر خود ذکر می کند که بمش رالیه در تاریخ هفتم ماه صفر ۴۳۹
 هجری وارد مصر شده و از تواریخ معتبره مستفاد می شود که حضرت حسن
 بن صباح در ۴۷۰ هجری یعنی سی و یک سال بعد از ورود ناصر خسرو بمصر
 رسیده و معاذین ایشان مانع شده نگذاشتند که بخدمت حضرت مولانا
 مستنصر بالله برسد پس از مدتی از عدوت ایشان کار بجائی رسید که
 مجبور شدند مصر را ترک نموده مهاجرت آختیار کردند پس نجوبی معلوم
 می شود که ایشان با هم بمصر وارد نشده و مذاکرات با مولانا مستنصر بالله
 هم بکلی بی اصل است و معلوم است که تولد حضرت ناصر خسرو در ۳۹۴ هجری
 بوده و حضرت حسن بن صباح تقریباً در ۴۵۰ هجری متولد شده اند و پنجاه
 و شش سال که چاک تر از حضرت ناصر خسرو بوده اند پس چگونه ممکن است
 که جدا ایشان باشند پس این همه یقیناً باطل و افسانه محض است
 و از وضع عبارات این کتاب معلوم می شود که آن از عبارات و اصطلاحات
 دیوان اشعار و سفرنامه و وجه دین و زاد المسافرین تفاوت کلی دارد و
 عبارتش جدید است
 بنابراین مقدمات بیچ شکی باقی نمی ماند که کتاب هفت باب از تصنیفات

حضرت ناصر خسرو نیت و سبب این همه مغلطه و اشتباه کاری شاید آن بوده که شخص فاضلی در اوائل عهد سلاطین صفویه مندرجات این کتاب را از کتابهای قدیم طائفه اسماعیلیه انتخاب و جمع آوری نموده و از برای ازدیاد احترام و اعتبار کتاب خودش آن را با اسم حضرت ناصر خسرو اشتهار داده و یا آنکه شخصی این کتاب را در عهد امامت حضرت مولانا مستنصر بالله ثانی که حضرتش یکی از ائمه نزاریه بودند و زمان امامتشان از ۸۶۹ تا ۸۸۱ هجری بوده و خودش آن مصنف کتاب پندیات جوان مردی می باشد تالیف و تصنیف نموده و اسم خود را ذکر نکرده بعد بر و آیام مردان ساده چنین تصور نمودند که این کتاب در زمان حضرت مولانا مستنصر بالله اول تالیف شده و چون حضرت ناصر خسرو در مصر بخدمت مولانا مشرف شدند قیاساً نسبت تالیف این کتاب را با ایشان داده اند

و بعضی از دوستان میگویند که اصل این کتاب از حضرت ناصر خسرو است ولیکن بعضی مریدان در موقع استقرا و استسناخ کم و زیاد کردند و از مضامین کتابهای دیگر مخلوط نمودند و این مطلب امکان ندارد و راقم این سطور پنج نسخه کتاب هفت باب را ملاحظه نموده که هر کدام در یک ولایتی و یک زمانی نوشته شده بود ولیکن مضمون و معنی عبارات همه آنها یکی موافق یکدیگر بود حتی آنکه اگر غلطی یا سهوی در یکی از نسخارفته بود در نسخ دیگر هم پیدا بود و ممکن نیست که موافقت چندین نسخه بعد از کم و زیاد کردن اشخاص مختلف در وجود آید و این خلاف نقل و خلاف عادت است که کتابی را که آن را کلام پیر

می شمارند و خیلی محترم می دارند هر کس میل خودش کم و زیاد کند، پس
چرا این قبیل اتفاقات در کتابهای دیگر نیافتاده است، مثلاً نسخه
کتاب وجه دین بنظر اقم این سطور رسیده است که در ۹۲۹ هجری
یعنی قریب ۴۲۵ سال قبل از این نوشته شده بود ابداً مغایرتی
بانسخ حالیه ندارد، پس چرا در این مدت کسی پیدا نشد که آن را بنحیال
خود تغییر دهد

و از مضمون این کتاب معلوم می شود که مصنفش از اخبار و کتب امامیه
اشاعریه اطلاع کاملی داشته و لیکن ذکر کتب قدیم اسماعیلیه را ابداً
نمی کند و در کتابهای حضرت ابو معین ناصر خسر و مثل زاد المسافرین معلوم
می شود که جناب ایشان از کتابهای اسماعیلی خبر و آفری داشته و از
کتب اشاعریه کمتر ذکر فرمودند و از این همه حالات منجموم می شود که
تصنیف این کتاب در زمانی بوده که تعلیم نذهب اشاعری کاملاً منتشر
شده بود یعنی در زمان پادشاهان صفویه

و در طبع این کتاب مشکلات بسیار بر خوردیم چونکه در شهر مکه چند نسخه
آن در دست بعض اشخاص بود و لیکن از دادن آن خود داری می کردند فقط
آقای کلمی محمد میر از برای خدمت بادین و جماعت کوتاهی نکردند و نسخه
خودشان را که در ۱۲۱۹ هجری نوشته شده برای استنساخ دادند و اگر چه نسخه
مذکور خوب است لیکن در بعض جاها بواسطه رطوبت و گرم ضایع شده و بعض
اوراق آن افتاده و بعد از آنکه این کتاب بچاپ رسید نسخه دیگر کاملی پیدا

شد ولی افسوس که تصحیح کردن این نسخه بعد از چاپ شدن صورت امکان نداشت
ولیکن خوش بختانه پس از مقابله این دو نسخه معلوم شد که اوراقی که مفقود
شده ابداً اہمیتی ندارند زیرا کہ در آن اوراق غیر از لعنت اعدای حضرت مولا
و ائمہ اطہار چیزی دیگر مندرج نبود و شرح حال آن اشخاص در کتابهای قدیم
و جدید بسیار است و تکرار آنها باعث طلال می شود۔

کتاب هفت باب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى
 رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَإِلَيْهِ أَجْمَعِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَوَصِيَّهُ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِ
 أَبَدًا لآبِدِينَ وَدَهْرًا لِدَاهِرِينَ بِنَامِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَتَرْجَمَانِ الرَّحْمَنِ أَعْلَى
 اللَّهُ كَلِمَتَهُ وَوَقَّافِ اطَاعَتِهِ شَكَرًا وَسُپَاسًا بِرُؤُوسِ دُكَاكِينِ رَاكِعَةً مُشْرِقًا
 نُورًا مُبِيدًا وَعَقْلَ كُلِّ رَابِنُورٍ مَعْرِفَتِ خُودِ بِنِيَا وَكُويَا وَشُخُوَا كِرْدَانِيدَا مَأَسْرًا رُؤُوسِ مَوْجُودَاتِ
 وَحَقَائِقِ مُمَكِّنَاتِ رَابِدِيدِ وَبُشَاخْتِ وَبِرُفْرُشْتِكَا نِ اِيْمَنِ وَوَدَاعِيَانِ رَاهِ دِيْنِ
 رُوشَنِ وَهَوِيْدِ كِرْدِ وَاوَارِ بَرِ عَالَمِ وَعَالَمِيَانِ حُجَّتِ سَاخْتِ تَابِ سُبُوْتِ قَهَارِي نِدَامِي
 جَبَّارِي كِرْدَنِ كِشَانِ عَالَمِ وَكِرْمَرَاهِ كِنَسَنْدِ كَا نِ بِنِي آدَمِ رَابِسْرِنِيرَةُ قَدْرَتِ بَرِ هُوَا كِرْدِ
 وَدِرْ پَا يِ بِنْدِ كَا نِ ضَعِيْفِ خُودِ نِ دَاخْتِ بِحُكْمِ قُرْآنِ شَرِيْفِ وَحَدِيْثِ نَبَوِي خِيَانِجِهْ خُودِ
 فَرْمُودِهِ كِهْ اَمِنْ بِاللّٰهِ وَمَلَا ئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَعْنِي
 اِيْمَانِ اَوْرْدَنِ اسْتِ بِنْدَا وَبِمَلَا ئِكَةُ اُو وَبِكِتَابِهَامِي اُو وَبِرُسُلَانِ اُو وَبِرُؤُوسِ اَخْرِ
 رُؤُوسِ اَخْرِ عَلِي وَاوَاوَادِشِ رَاخُوسْتِ كِهْ خُودِ نِ سَزَاوَارِ كِيَا نِ الْحَيِّ الْقَيُّوْمِ تَاوَانِدُ بُو
 كِهْ طُورِ وَاظْهَارِ سِرِّ نَطْفَةِ لَطِيْفَةِ عَالَمِ اِمْرِي وَخَلْقِي وَاِيْمِي بَدُوْسْتِ وَنَمُتْقِ نَبُوْدِهِ نَبَا بُوْدِ
 نَقْطَةِ نَطْفَةِ اِمَامَتِ كِهْ سِرِّ نَبُوْتِ اَزَاوَسْتِ چَانِجِهْ سِنْمَهْرِ عَلِيهِ السَّلَامِ فَرْمُودِهِ كِهْ
 قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالِيَهُ يَرْجِعُ الْأُمُورُ كُلَّ كَشْفٍ لَوْلَا اِمَامَتُهُ

له ظاهر از آیه ۲۸۵ از سوره البقره (۲) له ظاهر از آیه ۱۳۵ از سوره النساء (۴)

له این حدیث ظاهر است تا تمام است

تنبج و بروایت جنتان عصر او پذیرد و سراسر امامت بعطای ابر شهود و عقبت ناموران
 و تابان او پذیرد و در رحمت و الله یَعْلَمُ سِرِّكُمْ وَحَمْرُكُمْ وَیَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ^{طه}
 هر بنده بمقتضای لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت^{طه} آنچه مستحق باشد بنده
 شود اللَّهُمَّ وَفِقْنَا مَا حُبُّ وَتَرْضَى

و در ودی قیاس مرتبت خدای تعالی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را
 که مهتر و بهتر انبسیا بود تا اسب نطق را در میدان بلاغت بناخت و مردم را بهم و
 امید بداد ایشان را از ظلمت جهل و گمراهی بدر آورده و بنور معرفت خدا با خدای
 رساند و بشاه راه صراط المستقیم وصل و متواصل ساخت وَیُطَهِّرُكُمْ تَطْهِیرًا
 قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ
 عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَاللَّهُ أَظْهَرَ
 عَلَى الْأَرْضِ دَعْوَتَهُ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَحْسَنَ اللَّهُ أَحْوَالَهُ

که کبرات برادران و رفیقان که طالب دعوت بودید بودند از بنده ضعیف^{عنه}
 معصومین التماس نمودند قوله تعالی إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ^ش
 و چون این کمتربین بندگان دعوت بودید مهدیه اسماعیلیه ثبتها الله فی مشارق
 الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا خدای تعالی بجنابیت ازلی و هدایت لم ازلی منظور نظر خود کند
 و از میان گمراهان و جماعت بی راہان بیرون آورد و از شیاطین وقت که در جلان
 روزگار اند یعنی آنها نیک بظاہر سخنان انبسیا و دعوات بایستادند و همچون ستوران
 بگاہ و برگ قانع شدند و از درجه انسانی بدرجه حیوانی افتادند که قوله تعالی
 إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا^ش را نکند بعد از شکر و ثنا و حمد این معنی را

له آیه ۳ ازسوره الانعام (6) له آیه ۲۸۶ ازسوره البقره (2) له آیه ۳۳ ازسوره الاحزاب (33)

له آیه ۳۰ ازسوره آل عمران (3) ۵۵ آیه ۸ ازسوره الرعد (13) ۶۴ آیه ۶۴ ازسوره الفرقان (25)

شکسته بسته مشتمل بر چگونگی آنچه از طریق طائفه محققان روزگار معلوم کرده ام
 بیان کنم تا جماعت مؤمنان و ضعیفان و مستحیبان را مدد راه گردد و این کمترین بندگان
 را بدعای خیر یار کنند و مدد توفیق از بارگاه حضرت خداوند روزگار و عالمیان و
 افریدگار نرسد جان جلّت قدرته و عزّت کلمته طلبند إِنَّهُ خَیْرُ
 الْمَوْقِفِ وَالْمُعِينِ وَهُوَ حَسْبُنَا وَكَفَىٰ مَوْلَانَا

و این رساله مشتمل است بر هفت باب، باب اول در بیان احوال خود و چگونگی
 رسیدن باین طائفه محقه اسماعیلیه، باب دوم در باز نمودن بطلان مذاهب هفتاد
 و دو فرقه، باب سیم در باز نمودن آنکه در عالم بجز این فرقه ناجیه نیستند و طریق حق
 با ایشان است، باب چهارم در باز نمودن معنی نبوت و وصایت و تنزیل قرآن
 و تأویل آن گویم توفیق خدای تعالی، باب پنجم در باز نمودن معنی امامت و دورس
 و کشف و معنی قیامت قیامات، باب ششم در باز نمودن عالم روحانی و جسمانی و مبدء
 و معاد و بیان مراتب از سنجید تا امام، باب هفتم در باز نمودن بعضی از تأویلات
 و فوائد متفرقه و سر وضع این رساله بر هفت باب و شتم از آفاق و انفس با
 یکدیگر

و آنچه از این کلمات حق واضح و صدق لائح باشد آن باشد که حضرت مولانا
 جلّت جلالته و عزّ ذکوه بر زبان این بنده برانند و آنچه العیاذ بالله غیر واقع
 باشد آن ابتلائی و امتحان در راه این فقیر بود و مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ
 فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ^{له}
 مولانا همه بندگان خود را یاری و توفیق دین حق کرامت و عنایت کند و روی

دل ایشان را ز بدی و ناشایستگی بگرداناد و همه را بنور معرفت عقل کل بینا و شنوا
 و روشن دل داراد و اِنَّه خیر الموفق و المعین

باب اول در بیان احوال این کمتزین بندگان دعوت اُدیه همدیه اسماعیلیه
 اذا اراد الله شیئا حتی اسبابه، احوال این بنده آن بود که چون دانستم
 دست راست خود را از دست چپ خود دل من مشغول شد با نواع علوم و تحصیل
 کمالات تا که مشرف شدم بخط کتاب آسمی و ستر سماوی که فرموده است بر
 پیغمبر علیه السلام یعنی قرآن شریف در تمام سن نه سالگی بعده مشغول شدم
 با دبیات همچون مبین لغت و اصناع و صرف و اشتقاق بر سالات و استیفا
 تا مدت پنج سال بعده مشغول شدم و اشتغال نمودم بعلم نجوم و علم رمل و علم
 اقلیدس و علم محیطی و علم مساحت و لطائف

چون در تحصیل علم شدم نهصد تفسیر بنظر در آوردم بمطالعه و خواندن ضبط نمودم
 و دل من مشغول شد با نواع علوم و تحصیل کمالات و از دیار دیلمان و مضافات
 حیدرآباد بیرون شدم برای جهان گشتن و تحصیل علم باطن و دیار مصر و روم و
 هند و یونان و بابل در مدت سی سال گزشتم بعده مشغول شدم بعلم فقه و
 اخبار حضرت رسول علیه السلام و تفاسیر معروف نامح و منسوخ و تمام آیات امر
 و نهی و حلال و حرام و وجوه قراءت کلام الله باختلاف اهل شهرها و بلاد و دیار و یافتیم
 کتاب امام محمد باقر علیه السلام یکی کشف کبیر و یکی جامع کبیر و همچنین کتاب شامل
 و رفته که قدم امام علی بن موسی رضا گفته بود بیا فتم در میان کتابهای امام محمد بن
 حسن عسکری و خواندم کتابهای که در این روزها در میان مردم شامل بود و بعد از آن

بدانستن کتب اربعه شروع کردم یعنی تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحیف
ابراهیم علیه السلام که کلام خداوند تعالی است بر عالمیان آن عصر اول شمر قیس
دویم سحورانس سیم بطلیموس الاصفه یهودانی دریا قتم و ضبط کردم و این شش
سال دیگر گذشت و بعد از آن چون گردانیدم بعلم ایمان و اسلام و شریعت و مذہب
در ضمیر و باطن خود مشغول شدم بحکمت و منطق و احکام الهی و طبیعی و قانون اعظم
و طب و علم سیاست و اشکال ماثه ترجمه

در جهان علم نمائندست که نتواندم او را بهم ز تورت و ز انجیل و ز بورد و عرفان
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد چهار حج
گذاریدم دو حج اکبر کی حج بیت معمور و یکی حج عمره و جمیع مال خود را در آن راه
بفقیران و مساکین خرج کردم و در مدت حیات خود هرگز افطار نکردم و صائم الذمیر
بودم و در سفر و در حضر روی من هیچ احدی ترشش و گرخته نبودی الا آنکه روی خود
بر جمیع نرم و گشاده داشته ام و هیچ مذہب را بدنگفته ام بلکه هیچ صاحب مذہب
را بدیدی یا ذکرده ام الا اهل تضاد و مذہب کذب را بلکه هیچ احدی را بدنگفته ام
و بعد احوال این بنده آن بود که در سن تمیز درآمد و در باطن طلب خداشناسی
و خداپرستی غالب بود بکلم من عرف نفسه فقد عرف ربه و کل مولود
یولد علی الفطرة فلیتبع الاصله فلیس علیها فطرة الا ان یهودا و نصرا و
واز کسانی که بحسب صورت مقارنتی نداشتند نزدیک می پنداشتم و سوال میکردم
ایشان طلب علوم ظاهری را دلالت می کردند چند بکلم ابواه یهودا و نصرا و
فی الجمله مدتی در تحصیل آن میکوشیدم و بهر نفس استش دل میجوشتید که همچگونه راه

بمقصودنی بردم و نشان از معبودنی یافتم تا آن مقدار که در حوصله اهل زمان بود از
 طریق علوم ظاهر حاصل شد جان از بی حاصلی نعره و آحسر تا ودل از فریاد و الاسفا
 برگرفت و بر عمر با درفته و ای می خوردم و گاه جان فرسوده ام لب آمدی که یاری
 جوید و گاه دل خون گشته در دیده آمدی که کناری جوید و از مردم کرانه جوید ^{له} اقصه
 بهر بهانه بی سر شدم و در فکر آنکه بسیار بچه کار آمده اند و از که خبر داده اند و بفرست
 که حواله کرده اند و تخم محبت که در دل و جان کاشته اند و صالح مصنوعات و پدید
 آورده موجودات کیست و علت غایتی در ایجاد کمونات چیست و چون از
 جنس هر موجودی نوع عزیز است و از آن نوع شخص شریف تر بود چنانکه از
 سباع شیر و از طیور باز و از جواهر یا قوت و همچنین همه موجودات پس
 امروز اشرف اشخاص انسان کیست و معرفت او چگونه حاصل توان کرد و از
 مضیق جل که دوزخ حقیقی است بفضای علم که بهشت جاودانی است تعلیم که
 شاید رسیدن و این خبری که از همه عالم بیگانه است از کدام آشنا توان پرسید بیت
 هزار خویش که بیگانه از خدا باشد فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد
 و این راه خدا شناسی را بی نیست که بقدم عقل جزوی و قیاس بدان توان رسید
 و عقل اثبات آن می کند که راه بی تعلیم نتوان سپرد بقیاس چه اگر این طریق بقیاس
 عقل جزوی توان رفت اما طرق عقل آنکه اگر این بقیاس و عقل یابند پنهان نیست
 که بیشتر عقول سرکش می کند از آنکه تابع عقل دیگری شود و محکوم عقل دیگری و هر
 قیاس که کند هم بعقل خود می کند پس لازم آید که هر کس را طریق معرفتی مخالف
 طریق آن دیگری باشد پس خدائی که این کس بعقل خود راه آن برده است

وان امیر المؤمنین علیاً ولی الله و فاطمة بنت رسول الله بدان توبه او پذیرفت پس دانسته شد که اینها همه بتعلیم است و از آن قیاس آنکه از حکایت ابلیس لعنه الله می آید خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ چون او را امر سجده آدم کرد و او از آن سر باز کشید و قیاس کرد و گفت که من از جنس آتشم و او از جنس خاک و جوهر آتش شریف تر است از خاک و شریف تابع غیر شریف نشود **أَوَّلَ مَنْ قَاسَ ابْلِيسَ لعنه الله** و گفت سجده مرخدای راست و این سبب لعنت ابدی اوست **قوله تعالى فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِعٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ**

باز آیدیم بر سر حکایت دانسته شد که هیچ ندانسته ایم اما چون عمر و اضطراب در جبهی نمایستی انجامید که دایم بر زبان این زنتی و در دل و جان این معنی گذشتی که **أَتَمَنَّ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ** افتاب عنایت مرحمت حضرت مولانا **لِيَذْكُرَهُ السُّجُودَ وَالتَّسْبِيحَ** از افق مکرمت بتافت و این ذره سرگشته را در بهای محبت خود دریافت روزی در مجلسی حاضر بودم و در احوال یگمان ناظر گفتم چند معرفت بر زبان زنتی و هوس از راه و روش خود سخن بر اندازد فهم خود گفتندی مرا آه سر در جان برآید و اشک گرم بر خرام فرود آید که آیا اینها چه آید بر فردمی گویند و در پی چرمی بپویند و مطلوب حقیقی را چه نامی جویند تا کی از پی خیال خود در روند و حکم خدای تعالی نگرزند و حکیم و کَلِّ شَيْئًا أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ و بطلب او بر شیخند عقل از این غصه سرگردان و من حیران و صبرم منهنم که ناگاه شخصی درآمد و در میان این طائفه نشست هر چند بصورت معلوم نبود اما صورت او خبر از سیرت میداد چون نظرم بر او افتاد متعجب

له آیه ۱۱ از سوره الاعراف (۷) له آیه ۷۸ و ۷۹ از سوره ص (۳۸) له آیه ۳۴ از سوره النمل (۲۷)

احوال او شدم و نظر بمقالات او داشتم، الحق سخن چند فرمودند که نشان از آسب
زندگانی و خوارحیات جاودانی میداد، دلم گفتم چون سر برشته رایافتی گذار و
قدم در راه طلب نه و دست در دامن اقبال او زن بیت

دست مدار از کمر مقبلان سرکش از صحبت صاحب دلان
چون از آن مجلس برخاستم دامن او را بگرفتم و سر از قدمش بر نداشتم، گفتم
ای مرد فرشته خوی نام تو چیست عادت تو چیست و روش تو چیست، بیماری
و دل انکارم و محتاج علاجم، در خود رادوامی جویم و بیماریم عجب است نه در دوسر
و نه در هیچ و نه تب چاره ندارم بر زمین کز آسمان آمده است، چون نشان بیماری
بر چهره زردم بدید بر در دامن دو بخشید و گفت دل خوش دار که با طبیبان انگشیم و
از کس فردمی خواهیم که ما آب روانیم نه طعام پلیدیم، اما بگو که بیماری تو از چیست
گفتم بیماری من از آن است که چون خدا بکسیت و پیغمبری باشد پس آن امامان
دیگر و دین ایشان باطل و ناحق باشد، گفتم بی چنین است و امام حق و دین
حق و حجت حق یکسیت و کلام حق یکی و نام من بابا سیدناست و ما را در این جزیره
نصب کرده اند تا سرگشتگان بادی ضلالت را بدر آوریم و معرفت امام وقت جل
ذکره و حجت اعظم او بنیاد شو انگشیم و همه را در در آخرت به بهشت باقی برسانیم
و چون مدتی در خدمت او بودم تا سعادت مساعد شد و باستان بوسی
خداوند او در عالم حجت اعظم خدای تعالی پروردگار عالم و عالمیان آنکه خدای عالمیان
در شان او خبر داده که **أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ قُوْرَهُ** یعنی اول چیزی که آفریدیم
نور مصطفی بود و باز خبر داده که **أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ** و گاه این بیان

می‌کنند که **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ** بیت
 کسی که قاسم ارزاقی بندگان باشد
 بود بحال همه بندگان خود بینا
 و پاپوسی بدیخ الحقی و الدنیا و الدین مولانا مستنصر بالله علیه الصلوات و السلام
 رسیدیم و منظور نظر بزرگوار او شدم و برحمت او بر رسیدیم آفتاب تافت بر جانم
 از اوج غرغش و همچون ذره بودم در هوای خویشتن چون نظر مرحمت بر این بنده
 ضعیف روز بروز تافت دولت مساهد گشت و این بنده را نوازش نمود و داعی
 الدعات خراسان نمود چندیگاه در آستان بوسی صاحب کاف و نون بودم
 روزی حجتان و داعیان را طلب نمود و بزبان مبارک خود عنایت فرمودند که ای
 بابا سیدنا که را بیدخشان حواله سازم جدم بابا سیدنا اشارت باین فقیر کردند
 حضرت صاحب جل جلاله و عظم نواله چون یک نظر برویم انگند دلم پر نور گشت و محو
 شدم عنایت کرد و گفت ای سیدنا صراحت بدخشان کردم و خدا یا پر تو
 باد و من زمین عبودیت بر سیده ارشاد مگر فتم و بجد بلخ شدم و از آنجا بدخشان
 شدم و کوه را اشارت کردم با استقبال آمد عنایت بی نهایت او بود و او خود
 بود بنده راجه محال آنکه به تخریر و تقریر آنچه اضافه با خلق روزگار توان بود که نشر
 دعوت ابدیه مهدیه اسماعیلیه کنم که ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و خود
 آنچه حضرت مولانا جلالت قدرته بزبان این بنده براندگفته شود آنه خیر الموفق و
 المعین هو حسبنا وحده و کفی مولانا

باب دوم در ابطال مذاهب هفتاد و دو فرقه

اهل عالم منقسم است اول منقسم است بر دو قسمت یکی بی دینان یعنی پیروی

هیچ دین و پیغمبری نکنند و بطلب نمی‌کشند؛ و قسم دیگر اهل ادیان اند؛ ظاهر است
 چه اگر احتیاج بنحداشناسی و پیغمبری و کسی نباشد که عقل او اکمل از عقول اهل
 آن زمان باشد پس باید که هر کسی بعقل خود مشغول باشد در معرفت باری تعالی؛ و
 ظاهر است که تفاوت در عقل مردم بسیار است؛ و بعضی از عقول بر بعضی نفوذ آید؛
 اگر آن عقل ناقص همان یا بر که عقل کامل پس ناقص ناقص نباشد و کاملی کامل
 نباشد؛ و نمودیم بسیاری در مراتب عقول ثابت است؛ پس ناقص را تابع آن
 کامل باید بودن تا متابعت او بکمال رسد؛ و باید که این منتهی شود بعقلی که هیچ عقلی
 فوق او نباشد و او بی واسطه تأیید از باری تعالی یابد و او حجت حق باشد در هر زمانی
 چه اگر عقول بسیار است که بی واسطه تأیید یا بند همان اختلاف باقی باشد و در هر
 زمانی ادیان مختلف پیدا شود و موجب حیرت عقول گردد که تابع کدام دین شود پس
 لازم آید که در هر زمانی دینی باشد و آن دین یکی باشد و حجت باشد و آن یکی باشد
 اندیم تقسیم دویم که اهل ادیان اند؛ گویم در هر هزاره بیشتر یا کمتر ناطقی بفرمایند تا
 اهل عالم را اول دعوت بحقیقت کند؛ چون آن دعوت او را قبول نکنند یا بانگ
 فهم ایشان نرسد یا انکار و استکباری که در قرآن خداوندی عبارت از آنست
 ایشان را در یاد آن ناطق را بفرمایند تا امثال ایشان نهند و پرده کبر یا وعزت
 فرد گذارد و وسائل و اخلال شریعت در گردن ایشان نهد؛ و وصی را بعد از
 خود بر پایی کند که صاحب تأویل آن شریعت باشد؛ و آن ناطق و وصی را
 در تنزیل و تأویل اشارت با ما هم وقت خداوند پرده هزار عالم صل ذکره باشد؛ باز
 چون آن شریعت و آن طریقت در میان مردم بسیار بماند و مردم آن را بجای

حقیقت دارند و از ظاهر آن بیش فائده نباشد مگر از فرمایش دارند تا
 نسخ آن شریعت پیشین کند و مردم را اولاً دعوت بحقیقت کند چون قبول دعوت
 نکنند او مثال دیگر فرمایش ایشان نهد و به بند زنجیر دیگر مقید کند چه اگر مثل آن
 کسانیکه از ظاهر حقیقت نرسند مثل ستور است که بگناه و برگ مائل باشند و به
 نرسند و اگر ستور سرکش باشد او را به بند زنجیر حاجت افتد؛ همچنانکه بعد از خود وصی
 قائم کند؛ در این دور هفت هزار سال که از دوره اعظم که سیصد و شصت هزار سال
 است صد و هفتاد هزار سال کسری گذشته بود و در آخرین دوره قیامت قیامت
 که ظاهر خواست شدشش ناطق بودند؛ اول ایشان آدم سزیدبی؛ دوم نوح؛ سیم
 ابراهیم؛ چهارم موسی؛ پنجم عیسی؛ ششم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم؛ و دین او نسخ
 همه ادیان کرد چه کشف تمام قیامت قیامت در هزاره آخر که دوره او بود و واقع شد
 و او فرمود که سَتَقَرُّقُ اُمَّتِي یعنی اُمَّتِ من بعد از من پراکنده شوند هفتاد و سه
 فرقیه بنفاد و دو دوا لک و گمراهند و یکی ناجی و رستگار؛ و هر گروهی دعوی کردند که
 ناجی مایم؛ از هر کسی دلیل جستم و گروهی گفتند که ما اهل سنت و جماعتیم و پیروی
 قرآن و حدیث میکنیم و اجماع است و قیاس می کنیم؛ گفتیم این معنی که شما از قرآن
 و حدیث فهم می کنید از مصطفی شنیده اید یا از کسی که از مصطفی شنیده باشد؛
 گفتند نه؛ گفتیم پس فدای راز این کلام چون دانستید گفتند پیروی لغت کردیم؛
 گفتیم بسیاری کلام هست که از روی لغت معانی بسیار دارد که ما را اعتبار کردید؛
 گفتند اجتهاد کردیم آنچه رأی و قیاس ما قبول کرد و بر آن رفتم؛ گفتیم همه شما این
 حدیث نقل می کنید که مَنْ فَتَرَ الْقُرْآنَ بَرَأَيْهِ فَقَدْ كَفَرَ؛ یعنی هر که تفسیر

قرآن را برای وقیاس خود کرد و کافر گردد و بهم شما نقل می کنید که مَنْ كَذَّبَ عَلَيَّ
مَتَعَدًّا فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدَهُ فِي النَّارِ یعنی هر که دروغ بر من بندد گویا که با کون خود
داغ مینماید در آتش...

تزیل و تأویل قرآن کسی را نباشد الا نبی و وصی ایشان در این معنی کسی
نتوان بود الا که نزدیک ترین باشد با ایشان و آن پیغمبر از مولانا علی لَدِكْرِهِ التَّجْوِدُ
والتَّبَسُّجُ نبود و هر که تأویل سخن گفت مثل ابن عباس و دیگران از او شنیده باشند
و سخنان او در طریقت تأویل مشهور تر از آن است که بذكر حاجت افتد و احادیث پیغمبر
در این باب بسیار است مثل آنکه پیغمبر می گوید که قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَا
مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَابُهَا وَاَنْتَ مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى
وَلِحَمْلِكَ لِحْمَى وَدَمِكَ دَمِي

و چون از احوال قائم و صاحب تأویل می پرسند می گویند خَاصِفُ النَّعْلِ و
حدیث غدیر خم و آنی که قوله تعالی اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي
الامر منكم و آنکه از پیغمبر پرسیدند که اولو الامر تو کيست اشارت بمولانا علی کرد و
گفت که اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ و آنکه از پیغمبر پرسیدند که ایمان چیست گفت
اٰمَنْتُ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرَسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و یوم آخر مولانا
علیه السلام
چون پی که صاحب تزیل یوم اول است و وصی که صاحب تأویل است یوم آخر پس ایمان
بر او واجب است آوردند که مثال این آیات و حدیث بسیار است

و اما این مقدمات معقول و منقول روشن کردیم که هر که مبطل و ناحق دعوی
ایمانت و پیشوایی کند او بروز آخر ایمان نزارد و گذشته باشد کافر و مرتد باشد مولانا

بهمه را بفرماید رسا و از غولان که امان باطل اند خلاصی داد
 و گروهی دیگر گفتند که ما شنیدیم و پیروی مصطفی و مرتضی و اولاد ایشان می کنیم
 الحق نیکو قومی و شایسته طریقی پرسیدیم که چگونه پیروی می کنید گفتند که ما در عهد
 امامت مولانا علی ایستاده ایم دگمان آن است که او باز آید و گروهی دیگر گفتند که ما
 با امام زید پسر مولانا علی ایستاده ایم و گروهی دیگر گفتند که ما با امام محمد ابن حنفیه
 ایستاده ایم که او باز آید و عجب است با وجود آنکه نه نص و نه شرط امامت در ایشان
 موجود بود چیزی در میان آوردند و گویند که طبع سلیم از آن حیران بماند و خلافت مغزول
 با وجود آنکه نه نص و نه شرط و نه علم و نه معرفت را شرط است چنانچه خدای تعالی در
 کلام محمد خود ذکر کرده است که قَوْلَهُ تَعَالَى مَعْرِفَةَ اللَّهِ مَعْرِفَةَ إِمَامِهِ
 الزَّمَانِ یعنی گفت معرفت خدای تعالی معرفت امام زمان است که در هر زمانی باشد
 تا معرفت خدا را بخلق خدا رساند تا خلق را بر خدای تعالی حجت باشد

اما خروج و شجاعت و تقوی و رأی و قیاس و اجماع اُمت خلافت را شرط نیست
 و گوئیم آنکه فاطمی باشد لازم است که در عهدی و عصری باشد و گویند لازم نیست که
 در عهدی باشد و در یک زمان تواند بود که ده امام و بیشتر باشند اگر چه فساد این شبه
 بسیار ظاهر است اما در سخنان گذشته و بعضی مقدمات رفته که دلیل واضح است بر
 بطلان این مذہب و در باب امامت نیز خواهد آمد

و گروهی دیگر گفتند که ما بولانا جعفر ایستاده ایم و او باز خواهد آمد و ما می گوئیم
 که معنی امامت پیشوائی است و آنکه اُمت و گروه را بمعرفت حقیقی رساند و در زمانی
 پیشوائی باید بود که مردم را بمعرفت خدا و خدائی برساند و الا در آن زمان که مردم اهل عالم

در جمل و گمراهی مانند معرفت خدا معطل باشد و کون حق برآفتد نعوذ بالله از این
اعتقاد نیز خدای تعالی چنین فرموده که قوله تعالی یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاثٍ
بِاُمَامِهِمْ یعنی گفت خدای تعالی که می خوانم فردای قیامت هر گروهی را با نام و پیشوای
دُور او و نیز حدیث پنجم علیه السلام بر این وارد است که قال النبی علیه السلام
لَوَخَلَّتِ الْاَرْضُ مِنْ اِمَامٍ سَاعَةً لَمَادَتْ بِاَهْلِهَا یعنی گفت پنجم علیه السلام
که اگر خالی شود زمین از امام زمان یک ساعت فیک لحظه و یک لمحہ جهان اهل جهان
نیست و هلاک شوند و تفصیل آنها در باب امامت باید
و گروهی دیگر گفتند این امامت تا بحسن عسکری رسید و از او بجمہ پیرا که مدعی
موجود است که در آخر الزمان باید و از این پانصد سال شد بیشتر که زنده است و در
غاری یا جایی رفته است و زود بیرون آید و بسبب محاللات در بیرون آمدن او بگویند و
تعیین وقت کنند و گویند که این شرط داشته باشد و ما گوئیم آولا اگر امامت هر وقت
که صلاح داند و بهر طریق که خواهد بیرون آید شمار تعیین و شرط وقت بچه کار آید و نیز
مردم حافل دانند که کسی این مقدار سال نرزد و در غار این همه مدت پنهان نشود آنکه
ایشان استدلال بقصه نوح کنند که او هزار سال پیش یا کم زیست چنانچه در قرآن
است قوله تعالی فَلَيْتَ فِیهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اَلَا یُحْسِبُونَ عَامًا و قصه اصحاب
کحف گویم این همه را تاویل است و در تأویلات باید دید نیز او اگر امام بودی بایستی
که کسی با او راه بر ندی و الا بهمان تعطیل لازم آید که همه خلق جهان بی معرفت باشند و
ایشان را بر خدای تعالی محبت نباشد و این چنین امام سبب عذاب خلق باشد و امام باید
که سبب رحمت عالم باشد و همه کس را معلوم است که هیچ کس راه با او نبرده است

و کسی که نیست خود چون راه بد برند

مولانا همه مؤمنان خود را از شر ابلیسین وقت نگاه دارد و همه مؤمنان را بنور معرفت خویش بنیاد گویا و شنوا گرداناد وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ كَفَى مَوْلَانَا

وَالسَّلَام

باب سیم در بیان آنکه بجز این طائفه متحقه که اسماعیلیان روزگار اند

ایح فریفته دیگر ناجی نیستند

و در باب دویم پیداکردیم که باید مردم را که وینی داشته باشند و آن دین پاک خاندان محمد و علی باشد بقول خدای تعالی که قوله تعالی (آمِنُوا) بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ یعنی ایمان آوردن است بخدا و فرشتگان و کتابهای او و رسولان او و پیغم آخر و یوم آخر مولانا علی را خواست و فرزندان او و ذریت اویند و ایمان با او واجب است و باز گفت که قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی ای گروه گدانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول اطاعت دارید اولوالامر را یعنی علی مرتضی کرم الله وجهه را بحکم خدای تعالی که قوله تعالی إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَآتَوْنَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ یعنی گفت خدای تعالی که ولی گردانیدم علی ولی الله را بر حبیب لبیب قریب خود گذاشتم نماز و روزه و حج و صیام و تمام امورات دنیا و عقبی را و هر که بدوستی علی ولی الله نماز و روزه و حج و صیام کند قبول است بدرگاه من که خدایم و هر که بی دوستی علی و اولادش اگر از مشرق عالم تا مغرب عالم طاعت و عبادت کند قبول نیست بدرگاه من که خدایم بحکم

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ پس معلوم شد که علی ولی خداست و وصی مصطفی است و عبادت
 ایشان طاعت خدای تعالی است؛ و خدای تعالی در قرآن مجید خبر داده که قوله تَعَالَى
 إِنِّي وَكَلْتُهُ وَإِلَى اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَأَقْوَصُ أَمْرِي وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ فِي
 الْعِبَادَةِ یعنی گفت خدای تعالی که ولی گردانیدم علی ولی الله را ولی آفریدگار در زمین
 و با او گذاشته ام همه کار خویش را و حاکم گردانیده ام در میان بندگان خود فی العبادة
 یعنی عبادت او عبادت من است بحکم خدای تعالی که قوله تعالی معرفه الله
 مَعْرِفَةٌ إِمَامٍ زَمَانِيَّةٌ یعنی گفت خدای تعالی که معرفت من معرفت امام زمان است
 و از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که خطبه خواند و گفت که من از اهل
 بیتم و فرض گردانیده حق تعالی محبت مرا بر هر مسلمانی بحکم آیت قرآن شریف که قوله
 تعالی وَعَلَى عَمِّيهِ وَسِبْطِيهِ وَأَعْوَانِيهِ وَأَنْصَارِهِ مَحَبَّةٌ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ
 یعنی گفت خدای تعالی که فرض گردانیدم محبت اهل بیت را بر جمیع مؤمنان و مؤمنات
 و بر جمیع بندگان خود ای یوم الدین یعنی تا روز آخر؛ و چون پیغمبر علیه السلام میگوید
 که قال النبي عليه السلام ستفرق أمتي من بعدى على ثلاث و
 سبعين فرقة فرقه واحدۀ ناجیه و الباقی هالک فی النار یعنی
 پیغمبر علیه السلام می گوید که بعد از من اُمت من بر اکنده شود و بنفاد و سه فرقیه یکی از آنها
 ناجی و درستکار و باقی همه هالک؛ و حضرت شاه مردان کرم الله وجهه و سلمان بود
 و جابر انصاری و سیل و مهاجر و انصار جمعهم حاضر بودند؛ حضرت شاه مردان علیه السلام
 گفتند که یا رسول الله ناجی کیانند و هالک کدام؛ حضرت رسول فرمودند که یا علی
 أنت و شيعتك هم المفلحون؛ یا علی أنت و شيعتك هم الفاتحون یعنی

۱- این عبارت در قرآن موجود نیست فقط در آیه ۴۷ از سوره الرمن (40) لفظ وَأَقْوَصُ أَمْرِي پیدا است
 ۲- این عبارت در قرآن نیست ظاهراً حدیث باید باشد ۳- این هم باز باید حدیث باشد

گفت پیغمبر علیه السلام که یا علی تو و شیعه تو رستگار اند یا علی تو و شیعه تو فیروزه یافتگان
بضمون این آیه کریمه قوله تعالى وَأَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ

لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ ۗ ترجمه شعر

بعدها گشت هفتاد و سه فرقه امتش
اتفاق اهل بیت مصطفی یک فرقه اند
ناجی اکنون آل پیغمبر بود یا دیگران
من گرفتارم دامن آل پیغمبران میان
زان کی ناجی و دیگران کند ای پیغمبر
دیگران هفتاد و دو با اختلاف بی شمار
باز کن چشم خود و بشنو جوابی گوشوار
هر که را خواهی تو نیز از دیگران برگزیدار

بقول این حدیث نبوی که قال التبی علیه السلام مثل ذریتي كم مثل
سفينة فوج من ركب فيهما نجا ومن تخلف عنها غرق یعنی گفت پیغمبر
علیه السلام که من و اهل بیت من همچون کشتی نوحیم هر که در کشتی نشست از طوفان
رست و هر که تخلف امر کرد غرق شد ترجمه

من که در کشتی نوحم بانبی و باولی
رستگار آمد سگی گو بود باصحاب کف
و تکلیات آن هفتاد و دو باطل را ظاهر کردیم و گویم بیان آن یک فرقه که ناجی اند و
آن گروهی اند که می گویند که امام همیشه باشد و عالم بی امام بقا ندارد و امام همیشه بود و
هست و خواهد بود و بحکم قرآن شریف که قوله تعالى وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي
أُمَّةٍ مُّبِينَةٍ ۗ و خود تصور نتوان کرد و عالم قابل تغییر و تبدیل است بخود هست نتواند
بود پس باید که بقای عالم و آدم یکی باشد که این مسئله در باب امامت بیاید و
آن کس همیشه هست و بود و خواهد بود و آن شخص امام است لذكره السجود و

والتسبیح و پیغمبر علیه السلام فرموده که قال النبی علیه السلام 'لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ
 مِنْ إِمَامِي سَاعَةً لَمَادَتْ بِأَهْلِهَا' یعنی اگر خالی شود جهان از امام زمان یک لحظه
 و یک لمعه و یک ساعت و یک چشم زدن جهان و اهل جهان نیست و هلاک شوند و
 روزی صد هزار بار نظر بر آفرینش عالم می کند تا دنیا برقرار می ماند و پیغمبران در کلام
 خداوند خبر داده اند در تورات و انجیل و زبور و فرقان حضرت رسول علیه السلام ترجمه

شعر

زبور و تورت و انجیل و فرقان علی بود در میان چار دفتر
 و هر پیغمبری که بوده اند اشارت بقائم وقت داده اند و پیغمبر علیه السلام میگوید
 که امام همیشه در عالم پیداست و هرگز نیست که کسی را با او راه نیست و او را همیشه
 حجتی و داعی باشد که سبب معرفت بندگان باشند و حق را بحق شناسانند
 و امور را بر او باشند چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خود یاد کرده که قوله تعالی 'معرفة
 الله معرفة امام زمانه' گفت خدای تعالی که معرفت من معرفت امام زمان
 است که در هر زمان است تا معرفت مرا خلق رساند و خلق را بر من حجت باشد
 و گویم آنکه فاطمی باشد لازم آنکه در هر عصری و عهدی باشد بحکم این آیت کریمه که
 قوله تعالی 'إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ
 عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ' یعنی گفت خدای
 تعالی که ذریت پیغمبران از نسل یکدیگرند چنانچه اینجا اثبات شد و جای دیگر فرموده
 که قوله تعالی 'وَوَدَّ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ' یعنی میراث برد سلیمان از داود
 از زکریا نقل نموده اند که گفت پیغمبر علیه السلام که قوله تعالی 'فَصَبَّ لِي مِنْ

له این ظاهر حدیثی باشد ز آیه قرآن له در نسخه اصل (نباشد) نوشته له آیه ۳۰ از سوره آل عمران (3)

له از آیه ۱۱ از سوره النمل (27)

لَدُنْكَ وَلَيَّا يَرْتِيحِي ^{عنه} یعنی حاصل سخن آنکه زکر یاد عاگرد بحق تعالی و گفت که ای پروردگار
 من بده بمن ولی که از من میراث بردهمه حال چنانچه موسی از شعیب و این محافظت با
 قرآن دارد که قوله تعالی 'وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا لِبِرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ
 دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ' ^{عنه} آخرها را صراطِ مستقیم ^{عنه}
 چنانچه ثابت شد و پیغمبران از یکدیگر میراث برده اند و گواهند بر یکدیگر ترجمه شعر
 ز دُور آمدن تا بدو رعبد مناف بصلب پاک به بطن مطهر آورده
 پس ثابت شد که تحقیق امامان بحق ائمه اسماعیلیه اند که در ت آل پیغمبران اند
 و پیغمبر علیه السلام فرمود که قال النبی علیه السلام 'وَمَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ
 إِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَالْجَاهِلُ فِي النَّارِ' یعنی گفت
 پیغمبر علیه السلام که هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند مرگ او مرگ جاهلان باشد
 و جای جاهلان آتش دوزخ است و مرگ کسی که بی پیغمبر آورده باشد و خدای
 تعالی در قرآن شریف یاد کرده که قوله تعالی 'يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ ^{عنه}
 یعنی گفت خدای تعالی که می خوانم فردای قیامت هر گروهی با امام و پیشوای دور او
 و خدای تعالی در شأن در ت پیغمبر علیه السلام در کلام مجید در سوره نور
 خبر داده که قوله تعالی 'اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْقَاةٍ
 فِيهِمَا مِصْبَاحٌ ^{عنه} یعنی خدای تعالی هدایت کننده و راه نماینده است بندگان خود را
 از ظلمت کفر و ضلالت و گمراهی بنور امام زمان و هدایت خود و منور است یعنی نور
 بخشاینده است آن خدائی که این همه عالم را از کیم عدم بجز وجود آورد و ظاهر
 گردانید و وجود آن ظاهر است منطقه که خالق و صانع کلون است نور خداوندی
 کتابخانه عامه حکیم ناصر خسرو بلخی

له از آیات ۵ و ۶ از سوره مریم (۱۹) آیه ۸۳ تا ۸۷ از سوره الانعام (۶) آیه ۷۳ از سوره

الاسری (۱۶) آیه ۳۵ از سوره النور (۲۴)

امام زمان است که آسمان وزمین را روشن گردانیده است که چگونه نبی یابی در دل خود
 و صفت آن نور عظیم که نفع او بعالم و عالمان بسیار است چنین مثل زده در کتاب
 توحید از ابن بابویه منقول است که اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ
 كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ ۗ لِلَّهِ يَعْزُبُ عَن رُؤْيُهَا ۗ وَهُوَ فِي
 زُجَاجَةٍ مُّشْكُوتَةٍ يَغِيْبُهَا ۗ كَذَلِكَ نُورُ اللَّهِ يُضِيءُ مَا يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ
 دل علی است که او وصی اوست بعد از نبی علیه السلام و کوجب درمی است برافروخته
 شده از شجره مبارک زیتون که ابراهیم خلیل الرحمن است و عمران است و پیغمبر
 علیه السلام از نسل ابراهیم و علی علیه السلام از آل عمران است و علی ابن ابی طالب
 علیه السلام که نه جود و نه نصرانی بوده اند

حضرت رسول علیه السلام می فرماید که نزدیک است که علم بیرون آید از دهن
 جانشین پیغمبر علیه السلام پیش از آنکه گویا شود و نور علی علیه السلام نور امامت است
 که بعد از او در ذریت اوست و امام در دور خود و در عصر خود هدایت کننده خلقند
 تا از بادیه جهالت بسرحد ایمان و توحید و معرفت بنده را ببرد و خدائی رسانند و از
 مضیق جهل که در فرخ نادانی است بفضای روحانی برسانند و حضرت رسول علیه السلام
 می فرماید که مصباح نوریت که در آن علم است که در وقت رحلت در وصی خود میگذارد
 مانند چراغ آگینه که نزدیک از غایت وضوح و صفا و نور و ضیای نبوت و ولایت سخن
 گوید بی آنکه ملک بان نازل گردد ترجمه شعر

فرمان بر جبت شه داور کند علی بی جبرئیل کار بر پیمبر کند علی

آیت اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ

المصباح فی الزجاجة یعنی نور نبوت و ولایت روشن گرداننده آسمانها و زمین است
 بماه و ستارگان و آفتاب و بانوار عالم و بملائکه نور نوری گردانیده اویند و انبسیا و
 اوصیا و علمای ائمه را گویند که مشکوٰۃ انبویه است که در میان تبدیل باشد و باین
 قول مصباح فقیه بود که در انبویه نهند و صفت نوری که بکسوت باد است مانند کوی
 است که درون آن چراغیست برافروخته شده است آن چراغ افروخته در فیل
 است او یخته از آبگینه و آبگینه از غایت صفا و درخشندگی که الزجاجة کا قیام
 کَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ
 گویا این شیشه ستاره است بغایت برافروخته می شود از روغن درخت بابرکت
 بسیار و نفع تمام که زیتون است که در زمین مقصد است و مهفت پیغمبر را و دعای برکت
 کرده اند که یکی از آنها ابراهیم خلیل الله است و نه در جانب شرق و ارض تبت و
 خابست و نه در طرف غرب چون طنجه و طرطوس یکا د زیتها یضی و کولمه
 تمسنه نأ نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء^{عنه} نزدیک
 است و غمش روشنی دهد عالم را اگر رسیده باشد بادی آتش یعنی از درخشندگی و
 برقی بر تبه آن است که بی آتش روشنی بخشد و روشنی افروده بکلم نور علی نور
 یهدی الله لنوره من یشاء^{عنه} بروشنی او راه می نماید خدای تعالی بنور دین و
 ایمان خود یعنی با نام زمان هر کرامی خواهد و یضوب الله الأمثال للثانی
 والله یکل شیء علیهم^{عنه} یعنی ای محمدی زندها برای تو صبح خدای تعالی مثلها را یعنی
 معقولات را در لباس محسوسات بیان می کند برای مردمان تار و زری دریا بند و
 مقصود برایشان ظاهر شود و خدای تعالی بهمه چیزها از دقائق معقولات و محسوسات

پیشیل داناست

تا اینجا تفسیر است و بعد از این تاویل است، علماء را در این باب معقولات و محسوسات
و تمثیل سخن بسیار است و بعضی بر آن اند که مراد از نور ایمان است و از شکوة مؤمن
و از زجاجه دل او تشبیه کرده شد ایمان را چراغ افروخته در قندیل و قندیل را
بگوکب درخشنده و کلمه توحید را بشجره مبارک از تاب آفتاب که خوف ضلال است
نوال و بهره دارد و نزدیک است که فیض این کلمه بی آنکه بزبان مؤمن گذرد عالم را منور
گرداند چون او بزبان جاری شود و قصد چنان بان بار شود نمودیم که اند نور علی نور بطور
برسد گویند که این مثل از برای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم زده شده
چه شکوة سینه بی کینه آن سرور است و زجاجه دل منور است و مصباح کرد او از مطهر است
که عبادت است از نبوت او صلی الله علیه و سلم لا شرقیة و لا غربیة یکاد
زیتها ^{الله} عبارت از عدم یهودیت و نصرانیت که جهودان در آن عبادت کنند
بمغرب و ترسانان بمشرق و شجره مبارک شجره نبوت است و آن ابراهیم خلیل الله است
که پیغمبر آن ز نسل اویند و نزدیک است که نور پاک محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
نظور شود بر مردم اگر چه آتش باور رسیده باشد گویند که مشکوة ابراهیم علیه السلام
است و زجاجه اسماعیل علیه السلام است و مصباح حضرت رسول علیه السلام است
چنانچه در جای دیگر آن سرور علیه السلام سراج نامیده شده و معنی یکاد زیتها یعنی
آن است که در محاسن آن سرور علیه السلام ظاهری شود قبل از آنکه بود و هست و خواهد
بود و وحی کرده شود بسوی آن نور علی نور نور پاک پیغمبر است و از نسل پیغمبر دیگر است از
آدم تا ابراهیم خلیل الله و خاتم پیغمبران چنانچه بالا آیت **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ**

له بار اینجا یعنی آنکه اراده انسان بر او اضاف شود ^{الله} باز از جهان آیه است ^{الله} باز از جهان آیه

نوحًا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين ذريةً بعضُها من بعض
 والله سميعٌ عليمٌ ^{ترجمه}

شعر

ز دور آدیشان تا بدور عبد مناف
 بصلب پاک به لطنِ مطهر آورده ^{الله}

گویند شکوه عبدالمطلب است و ز جاجه عبد الله و مصباح صاحب معراج محمد است
 که نه شرقی و نه غربی است بلکه کئی است که میان دنیا است و از امام برحق جعفر الصادق
 علیه السلام منقول است که ما شکوتیم و مصباح جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 است که هدایت می کند خدای تعالی بولایت ما کسی را که دوست میدارد

و از ابن بابویه رحمه الله علیه که از صحابه کبار آن حضرت بود در کتاب توحید از
 عیسی ابن راشد و او از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که مشکوه
 فیها مصباح مراد از نور علی است که در سینه بنی کینه حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب
 که علم نبی علیه السلام بسینه علی علیه السلام آمده که قال النبی علیه السلام
 انما مدینة العلم و علی بابها تعلیم آن سرور معنی یکا ذریتها یضئ ان
 که نزدیک است که عالم از آل فخر بنی آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تکلم نماید بعلم پیش
 از آنکه سؤال کرده شود نور علی خود یعنی امام مؤید ندر نور علم و حکمت ازلی امام دیگر
 از آل محمد علیه السلام می آید و این هرگز منقطع نشده و نشود از زمان آدم تا خاتم قائم
 قیامت امام او صیاند که حق تعالی ایشان را خلفای خود ساخته در زمین و حجت
 مگر و انید بر خلق و خالی نمی شود زمین در هیچ عصری از یکی از ایشان که تسبیح گویند
 حق تعالی را

و فتیله آن چراغ از روغن که علم توحید است مخرج و آسمنخته شده چنانچه صفا

نور و ضیای قوِّهم روغن‌هاست، لا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ یعنی در جانب مشرق
 نیست درخت آن که بعد از زوال تا آخر روز آفتاب بتابد لا غَرْبِيَّةٌ یعنی جانب مغرب
 هم نیست که از اول روز تا نزدیک زوال آفتاب می‌تابد و گویند که معنی شجره زیتون آن
 است که پیوسته در آفتاب باشد تا مشرق گردد و نود در سایه بلام ماند تا او و میوه او
 خام ماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهره‌مند باشد و هم از جوف و طائط سایه محفوظ؛
 و گویند که اصل آن درخت از درختان بهشت است و از آنجا بدنیاً آورده اند پس از
 اشجار آن عالم است که صفت او شرقی و غربی نتوان گفت؛ و این نور برافروخته شود
 که ذکر کرده شده در خانه‌های رفیع القدر ایشان و طلیل القدر انبیا و اولیا و رسولان
 و اهل بیت رسول علیه السلام است؛ و آن درخت طوبی است که در لب جوف کوشر
 است که شاخ آن بر سر بهفت آسمان است و بیخ او در پشت گاو و ماهیت؛ و شاخهای
 او از شرق تا غرب راسایه دارد و بر سر روزن هر یک بهشتی کی شاخ آویزان
 و هر چه بهشتیان طمع کنند در آن شاخ حاصل مینماید؛ و آن درخت مثل است برخاتم
 رسول و پیشوای مثل حضرت رسول علیه السلام و علی کرم الله وجهه و اولادش چنانچه
 خدای تعالی در سوره ابراهیم یاد کرده است که قوله تعالی **لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ**
مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ
 یعنی گفت خدای تعالی که ای محمد ندانسته که حق تعالی چگونه مثل زده بود و اهل بیت تو
 یعنی گردانیده که کلمه پاکیزه توحید است که هر کلمه نیکو مانند درخت پاک است که آن
 درخت طوبی است که بیخ آن استوار است در زمین و شاخهای آن در آسمان از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام و او از امام محمد باقر روایت نموده اند که درخت طیب به حضرت

رسول علیه السلام و فرج آن مرضی علی علیه السلام و غصن آن فاطمه بنت رسول الله و حضرت خیر النساء و فاطمه زهراست صلوات الله علیها و میوه آن اولاد فاطمه حسن و حسین و ذریه اویند و برگهای آن درخت شیعیان و موالیان اهل بیت اند پس فرمود بدستی که مردی از شیعیان می میرد می افتد از آن درخت برگی چون ولدی از شیعیان موجود می شود برمی آید بجای آن برگ افتاده ورق دیگر و از این عباس مرویت که جبرئیل علیه السلام حضرت رسول علیه السلام گفت که تو درختی و علی علیه السلام و فاطمه زهرا صلوات الله علیها شاخهای آن درخت و میوه آن اولاد پاک اویند و برگ آنها شیعیان و موالیان اهل بیت اند

و مراد از کلمه طیبه ایمان است و شجره طیبه مؤمن است و خدای تعالی در سوره الرحمن یاد کرده که قوله تعالی 'يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ قِيَّامِي الْآءِ رَبِّكُمْ تَكْوِيْلًا' یعنی مروارید و مرجان مثل بابل بیت رسول علیه السلام و حضرت رسول علیه السلام فرموده اند که مرضی علی علیه السلام و فاطمه زهرا صلوات الله علیها و دو فرزند ایشان اند و از این عباس رضی الله عنه و از سلمان فارسی و سعد ابن جبیر و سفیان ثوری نقل است که آب باران از در آسمان فرومی آید و در صدف که در دریا معین است مروارید پیدا می شود و مراد از دریا پیغمبر علیه السلام و حضرت مرضی علی کرم الله وجهه و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و از لؤلؤ و مرجان حضرت امام حسن و امام حسین اند و حضرت رسول علیه السلام فرمودند که حق تعالی مرا و پسرم مرا یک درخت آفرید یعنی من اصل آن درختم و علی فرج آن درخت است و حسن و حسین صلوات الله علیها میوه آن درخت اند و پیروان و شیعیان برگ آن درخت اند پس هر که دست زند بر آن درخت شاخهای

آن نجات یابد از جهنم و سقر و بهر که بر آن میل نکند و خلاف ورز و گمراه شود و به عذاب الیم گرفتار گردد و پیغمبر علیه السلام گفت که قال التبی علیہ السلام 'إِنِّي تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا ن تَمَسَّكُم بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ الْبَيْتِ وَكَنْ يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يُرَدُّوا عَلٰی الْحَوْضِ' یعنی میگذارم در میان شما امتان خود چیزی را که اگر بدان چیز باستید و پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد اول کتاب خدای تعالی و دوم عترت من که اهل بیت من اند و این کتاب و عترت من از هم جدا نمی شوند تا آنکه در پیش من بسر حوض کوثر برسید

پس معلوم شد که گروه دستگاران هفتاد و سه گروه شیعه اسماعیل است و ائمه اسماعیلیه بدین دلیل که قوله تعالی 'إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا' دلیل صدق ایشان است و حاصل مغفیش این است که الله تعالی در مری ناز و شمار ای اهل بیت از ریح و قبح و پاک می گرداند شمار از تمام آلائش دنیا...

و امام از روز آلت بر بیکم بوده است و امام می باید که اعلم الناس باشد و باجماع اُمت او را کار نباشد و حق تعالی فرموده که قوله تعالی 'لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ' ترجمه اش این است که عهد من که امامت است بظالمان نمی رسد دلیل دیگر آنکه قول حق تعالی که قوله تعالی 'وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا' یعنی گفت خدای تعالی که میل بظالمان نکنید و دلیل دیگر آنکه قوله تعالی 'إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا' مضمون این آیت این است بقول فاسقان عمل نکنید و نباید کرد که گمراه گردید امامت بظالمان نرسد و میل بظالمان نباید کرد...

له آرایه ۳۳ ازسوره الاحزاب (33) له اینجا بظایر یک ورق افتاده است له آرایه ۱۷۱ ازسوره الاعراف (7) له آرایه ۱۱۸ ازسوره البقره (2) له آرایه ۱۱۵ ازسوره هود (11) له آرایه و ازسوره الحجرات (49) له اینجا بظایر درقی افتاده است.

و خدای تعالی در کلام مجید خود خبر داده که قوله تعالی 'وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ
 قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ' یعنی هست محمد رسول الله اذ هم رسل الله
 یعنی محمد علیه السلام برگزیده من است؛ چنانچه فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم
 یس و القرآن الحکیم^ع یعنی ای محمد تو از همه افضلی و از جمله فرستاده منی ایتک
 لیمن المرسلین علی صراط مستقیم^ع پس معلوم شد که محمد رسول الله را فرموده
 است که بر جمله خلقان که ایشان را بنمای راه راست تا در گمراهی و ضلالت نماند؛ چنانچه
 خدای تعالی فرموده که قوله تعالی 'وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ'
 یعنی پیغمبر علیه السلام گفتگو و سخن نمی کند از پیش خود بلکه گفتگو ای وی نیست مگر بوحی الهام
 و آنچه جبرئیل گوید پس ابن عباس رضی الله عنه از زبان دربار حضرت رسول
 علیه السلام این حدیث نقل نموده اند که قال النبی علیه السلام 'نحن معاشر
 الانبیاء لا نورث الا الصدقة ما ترکناه یعنی گفت پیغمبر علیه السلام که ما جماعت پیغمبران
 نصب کرده خدای تعالی ایم کسی دیگر از ما میراث نبرد الا ذریت ما که خدای تعالی در شان
 آنها فرموده که قوله تعالی 'ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ'^ع یعنی ما
 گذاشتیم قرآن شریف و اهل بیت خود را در میان شما و آنچه ما گذاشتیم بصدق و یقین
 و درست از برای آنکه خلق گمراه نگردد تا بندگان را با وی و راه نما باشند و بندگان را
 بر حاجت نباشد چنانچه خدای تعالی فرمود که قوله تعالی 'لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ'^ع آنچه در آسمان هست و در زمین هست و هو
 العلی العظیم یعنی اوست متعالی و بزرگ و بلند مرتبه؛ چنانچه در قرآن باز فرموده که
 قوله تعالی 'إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا' یعنی گفت بدستی که گردانیدیم بر مؤمنان

له آرایه ۱۳۸ ازسوره آل عمران (3) سله آیه اول زسوره یس (36) سله آیه ۳۲ و ۳۱ ازسوره یس (36) سله آیه ۳ و ۴ از
 سوره النجم (53) سله آیه ۲۰ ازسوره آل عمران (3) سله آیه ۴۴ ازسوره المائدة (5) سله آیه ۲۵۶ ازسوره البقره (2) سله
 آرایه ۱۱۸ ازسوره البقره (2)

پیشوا امان را قال وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ كَفَتْ اِبْرَاهِيْمَ وَاِمَامَانَ اَزْ ذُرِّيَّتِيْ مِنْ اَنْدُ قَالَ لَا
 يَنْالُ عَمَّدى الظَّالِمِيْنَ يعنى گفت خداى تعالى اين عهد من پاک اندمير سده ستمکاران
 و نيز در کلام باز فرموده است که قوله تعالى يا ايها الناس قد جاءكم براهان
 مِنْ رَبِّكُمْ وَاَنْزَلْنَا لَكُمْ نُورا مَبِيْنًا يعنى اى مردمان بدستى که آيد شما حجتى از نزد
 من پروردگار شما و فرستاده نور ظاهر و روشن و پيدا يعنى نور نبوت و ولايت و
 باز پيغمبر عليه السلام گفته که قال النبى عليه السلام عاهدنى ربي ان لا تقبل
 الا ايمان من عبد الا بحجة على و اهل البيت گفت پيغمبر عليه السلام که
 عهد کرده است با من خداى تعالى که قبول نکم ايمان، پيچ بنده را مگر بدستى على اهل بيت
 و اولادش ترجمه

حق تعالى با حمد مختار عهد کرد اين و وعده نمود او دش

که مگردد قبول ايمانى جز بهر على و اولادش

قال النبى عليه السلام مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْحِجَّةِ اَنَّ قَبْلَ خَلْقِ اللّٰهِ
 السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ بِالْفِ عَامٍ و قَبْلَ خَلْقِ اَدَمَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ
 رَسُوْلُ اللّٰهِ وَعَلِىٌّ اَخُوهُ يعنى در بهشت پيش از آفريدن آسمان و زمين و عالم و
 آدم هزار سال نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله على و برادر محمد

پيش از آدم بود او هزار هزار سالها مى نوشت در محبت دوست

در بهشت جنت که احمد نبى است على برادر است

بر طاق عرش نام محمد نوشته اند بيت كاتب كه بود نور نبى على

و باز گفته قال النبى عليه السلام مَنْ لَه الْكِتَابُ وَاَلْبُغْضُ فِى عَلِيٍّ

کَسِبَتْ شَفَاعَتِي بِنُصِيْبِيهِ وَنُفِيَ عِبَادَتَهُ وَنُفِيَ سَخَاوَتَهُ وَهُوَ مَعَ بَاطِلٍ فِي
 جَسَدِ النَّارِ بِمَعْنَى كَلِمَةٍ بِمَعْنَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا هُوَ رَاجِعٌ إِلَى الْبَعْضِ عَلَى مَا هُوَ رَاجِعٌ إِلَى الشَّفَاعَةِ مِنْ
 بَنِي نَصِيبٍ بَاشَدٍ وَأَوْرَانَهُ طَاعَتٍ وَنَهْ عِبَادَتِهِ وَنَهْ سَخَاوَتِهِ رَوَابِشُهُ وَجَامِي أَوْدُرٍ وَوَزْنُهُ
 بَاشَدٍ چنانچه خدای تعالی در قرآن فرموده که قوله تعالی: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
 وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ
 عَلَى صُورَتِهِ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ^{عنه} یعنی رشت گردانید رویهای خود را بدرستی که
 خدای تعالی آدم را بصورت خود آفریده است و دمیده در او از روح خود و صورت از بدن
 نفس کل است و آدم ناطق است در زمان خود بتأیید نفس کل بوده و در حدّه تاویل دی
 اشارت است با نام یعنی رشت گردانید اما نام را با آنکه مخالفان خداوند امام ناحق را امام
 گیرند که ناطق هر عصر داعی حلالی است بر صورت متابعت صورت امام حق و مراد از
 روح از دی در این کلمه است چنانچه در قرآن بدین وارد است که قوله تعالی: وَكَلِمَةً
 أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ ^{عنه} یعنی کلمه حق را که آن روح است از حق تعالی انداخت
 بجانب مریم و در این آیت نیز خبر داده که آن نافع حضرت جلیل علی بطن مریم
 قوله تعالی: وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ
 رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا ذِكْرٌ وَإِذْ نَادَى نَحْنُ بِمَرْيَمَ
 ذُرِّيَّتًا لِمَ تَكْفُرِينَ وَتَوَكَّلِي عَلَيَّ هَلْ يَسُدُّ عَلَيَّ أَعْيُنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا حِجَابَ لِي بِمَا تَعْمَلِينَ
 بَلْ كَلَّمَانِ خَدَايَ تَعَالَى وَدَرِئَاوِيلَ ذُرِّيَّتًا كُنَيْتًا اسْتِزْجَرْتُ مِنْ رَبِّي وَرَجَعْتُ
 بِكَلِمَاتِ رَبِّي عَلَى رَأْسِي فَاسْمِعْنِي مِنْ رَبِّي بِمَا كُنْتُ دَاعِيَةً إِلَيْهِمْ وَرَدَّوْنِي
 چنانچه در فرج صورت جهانی بطور آید از سخن گوشش صورت روحانی حاصل می شود و
 معنی آیت بوجه تاویل آن است که مریم که حجت عمران است آنکه نگه داشت گوشش خود را

له از آیه ۹ ازسوره التوری (42) له این عبارت در قرآن نیست له از آیه ۸ ازسوره التمهده (32) له در عبارات
 عربی شاید چیزی افتاده است له از آیه ۱۶۹ ازسوره النساء (4) له اینجا بکلمات نوشته است له از آیه ۱۲ ازسوره التهمیم (56)

از سخنان ظاہری تاویل پس آن کلمه حق بروجه تاویل اورالضیبت شد بدان عیسی روح اللہ
 را تربیت کرد و در آیت ذکر دمدین و ذکر تصدیق بکلمات پدید می شود که مراد از روح کلمه
 است و ذکر من القانتین قرن می شود و مریم از حجتان است و پیغمبران از نسل برآیم
 اند و امامان از نسل عمران که قوله تعالی 'إِنَّا اللَّهُ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ
 إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
 عَلِيمٌ' یعنی ذریت امامان و پیغمبران از نسل یکدیگر گیراند از زمان عالم و آدم و خاتم تا
 به انقراض عالم ترجمه

پیش از بنای دهر بچندین هزار سال بودند مصطفی و علی مہنشین ہم
 و خدای تعالی در سورہ شوریٰ یاد کرد که قوله تعالی 'قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
 إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا' یعنی گو
 ای محمد که نمی خواهم از شما بر سالت خود هیچ فردی از رسولان و ائمت فرد تبلیغ رسالت بگیرم
 مگر دوستی اہل بیت که آن نزدیک گرداند بنده را بخدای تعالی و هر که کسب کند سبکی از
 ذریت من یعنی طاعت مراد و محبت آل رسول را بصحبت من متقرب شود و بصحبت من
 پیوستہ شود چنانچہ پیغمبر علیہ السلام فرمودہ کہ قال التبی علیہ السلام 'أَنْتَ
 مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ لَا بَأْسَ الْكِبَارِ وَالْعَالَمِ السِّيَارِ وَالْبَحْرِ
 الزَّخَّارِ' یعنی کسی را کہ پیغمبر علیہ السلام برادر و پسر عم و جانشین خود گوید و جمیع کربستان
 مشرف اند بخطاب من کنت مولاه و علی مولاه یعنی گفت پیغمبر علیہ السلام
 در غدیر خم کہ ای ائمت من بدانید کہ ہر کرا من مولایم علی مولای اوست و باز گفت کہ
 اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَاحْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَدَلِيلِ صِحَّتِ

این حدیث صحیح آمده این است که قال النبی علیه السلام 'أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى حُجْبَ فَكْتَبَ عَلَى جَوَانِبِهَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيًّا وَصِيَّ الْمُصْطَفَى وَخَلَقَ الْعَرْشَ فَكَتَبَ عَلَى أَرْكَانِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ وَحُجْمَةٌ فَمَنْ زَعَمَ أَنْ يَجِبَ حُبُّ النَّبِيِّ وَلَا يَجِبُ حُبُّ الْوَصِيِّ فَقَدْ كَذَبَ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ النَّبِيَّ وَلَا يَعْرِفُ الْوَصِيَّ فَقَدْ كَفَرَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 'أَلَا أَهْلَ بَيْتِي أَمَانَ لَكُمْ فَحُبُّهُمْ كَحُبِّي فَمَنْ يُنْكِرْهُمْ إِنَّهُ يَضِلُّ فَسُئِلَ وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِكَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قَالَ عَلِيُّ وَسِبْطَائِي وَبَقِيَّةُ الْأَنْمَةِ مِنْ وَلَدِ حُسَيْنِ ابْنِ الْأَنْمَةِ الْمُعْصومِينَ مِنْ اللَّهِ أَنَّهُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ الْخَيْرِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 'لِحَمِّكَ لِحْمِي وَدَمِكَ دَمِي' صدق رسول الله

سیاری از اصحاب گواهی دادند بر صحت این حدیث که رسول علیه السلام گفت که اول خدای تعالی مجابی بایفرید و براو نوشت بعد از کلمه توحید که محمد علیه السلام رسول خدا و علی علیه السلام وصی اوست و آنکه عرش آفرید و بر ارکان عرش قلم را امر شد که بنویس قلم گفت چه بنویسم نذا از عالم غیب آمد که بنویس لا اله الا الله و محمد رسول الله قلم سی هزار سال بر عرش رفت تا کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله نوشت بعد از کلمه تهلیل که محمد رسول خداست و باز نذا آمد که بنویس قلم گفت چه بنویسم نذا آمد بنویس إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَوَلِيَّ اللَّهِ چون قلم نام قماری را شنود از بیت شکافته شد و شق گردید و سی هزار سال دیگر باست تا کلمه إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَوَلِيَّ اللَّهِ را نوشت و گفت که علی علیه السلام وصی مصطفی است و آنکه زمین را

بیا فرید پس هر که دعوی کند که من دوستدار رسول خدایم و وصی مصطفی علیه السلام را دوست نذارم و دروغ بر محمد علیه السلام گفته باشم، الکتذاب للآئمة بوده باشد و هر که دعوی کند که پیغمبر علیه السلام می شناسم و وصی او را نمی شناسم او بر روز آخر ایام بر محمد علیه السلام نیاورده باشد و عاصی بوده باشد

پس رسول علیه السلام گفت که قال النبی علیه السلام ' مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَاَوْلَادَهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ ' یعنی گفت پیغمبر علیه السلام که هر که محبت علی و اولادش بورزد بدوستی که محبت مرا ورزیده باشد و هر که محبت مرا بورزد محبت خدای مرا ورزیده باشد

و باز گفت قال النبی علیه السلام ' مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا وَاَوْلَادَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ ' یعنی گفت پیغمبر علیه السلام که هر که بغض کند با علی و اولادش بدوستی که بغض کرده باشد با من و هر که بغض کند با من بدوستی که بغض کرده باشد با خدای من

پس رسول علیه السلام گفتند بدانید که اهل بیت من امان اند پس دوستی ایشان دوستی من است و دشمنی ایشان دشمنی من است و بعضی از صحابه گفتند که یا رسول الله بگو تا خلق گمراه نمانند پیغمبر علیه السلام گفتند که قوله تعالی ' هَلْ أُنَبِّئُكَ إِنَّ هَذَا جِبْرَائِيلَ مِنْ رَبِّكَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكَ فِي هَذِهِ السَّيِّدَةِ الْقُرْآنَ الَّذِي يُبَيِّنُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ' یعنی امیر المؤمنین علی ولی خداست و وصی مصطفی است چنانچه حضرت رسول علیه السلام از حج گذشته بودند و آن حج را حج اعلا گویند به مکانی رسیدند که آن را قیمة القدر گویند در شب قدر جبرئیل علیه السلام در رسید

واین آیت را آورده که قوله تعالیٰ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ^{وطله} یعنی ای محمد وصی را نصب کن و امامت علی را بقوم برسان اگر زسانی نبوت بر تو مسلم نباشد بحکم این آیت کریمه که قوله تعالیٰ: وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامِهِ مُبِينٍ ^{له} یعنی او مبین و دانا است از حال تمام عالم و عالمیان بنیاست بقول این آیت کریمه که قوله تعالیٰ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ^{له} یعنی ای گروهندگان که ایمان آورده اید بخدا و رسول خدا طاعت دارید اولوالامرا یعنی شاه مردان مرضی علی کرم الله وجهه را بحکم اُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اشارت بولانا علی علیه السلام کرد آنگاه بارهای اشتران را امر کرد تا فرود آورند و پالانهای اشتران را منبر ساختند و رسول علیه السلام دست علی لَدِكْرِهِ التَّسْبِيحَ را گرفت و بر منبر برآورد و بنشاند و خطبه بلیغ آغاز کرد و گفت که آمَنْتُ بِاللَّهِ وَمَلَأْتُكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ یعنی ایمان آوردن است بخدا و بملائکه او و برسولان او و بهیوم آخر و یوم آخر شاه مردان را خواست و ذریت او را خواست و ایمان با او واجب است و باز گفت که قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ^{له} یعنی گفت پیغمبر علیه السلام که هر که را من مولایم علی مولای اوست بحکم إِنْشَاءِ لَيْتِكُمْ ^{له} پس معلوم شد که علی ولی خداست و وصی مصطفی است و طاعت ایشان طاعت خداست بحکم خدای تعالیٰ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ^{له} یعنی ای گروهندگان که ایمان آورده اید بخدا و رسول او طاعت دارید اولوالامرا ^{له} یعنی مرضی علی و ذریت او را بعه

له آیه ۷۱ ازسوره المائدة (5) له آرایه ۱۱ ازسوره یس (36) له آرایه ۶۲ ازسوره النساء (4)
له آرایه ۶۰ ازسوره المائدة (5) له آرایه ۱۱ ازسوره یس (36) له آرایه چند درق افتاده است

ابن عباس رضی اللہ عنہ از زبان حضرت رسول علیہ السلام این حدیث فرمودند کہ
 قال النبی علیہ السلام نحن معاشر الأنبیاء لا نُؤثَرُ ما تُؤکِنَاهُ إلا
 صدقته یعنی گفت پیغمبر علیہ السلام کہ اجماعت پیغمبران نصب کردہ خدای تعالی ایم
 و کسی دیگر از امیرات نبی را لاؤثرت ما کہ خدای تعالی در شان آنها فرمودند کہ قوله
 تعالی ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ^{صلی} یعنی گذاشتم قرآن
 خویش و اہل بیت را در میان شما و آنچه ما گذاشتم بصدق و یقین درست از برای آنکہ
 خلق گمراہ نگردند و از زبان حضرت رسول علیہ السلام شنیدہ ایم گفت کہ قوله تعالی
 فَخَبَّ لِي مِنَ لَدُنْكَ وَ لَيْلًا يَرِيئُنِي ^{صلی} حاصل معنیش این است کہ زکریا دعا کرد و سخی
 تعالی کہ اہی پروردگار عالم و عالمیان بدہ بن ولی کہ از من میراث برد، ہمہ حال بہین
 دروغ و کذب آن ملعونان را کہ باغ فدک و حوالی و میراث پیغمبر خدا را از فاطمہ زہرا صلوات
 اللہ علیہا گرفتند با آنکہ حضرت رسول در زمان حیات خود بحضرت فاطمہ صلوات اللہ
 علیہا میراث بخشیدہ بودند با آنکہ گواہ بر صاحب تصرف نمی باشد حضرت فاطمہ خیر النساء
 گواہ گذرانیدند کہ پدرم حضرت رسول علیہ السلام بمن بخشیدہ بود پس آن منافقان و
 بدجنان روسیہ از لی و اہدی گواہانش را رد نمودند با آنکہ ہر یک از گواہانش حضرت
 امیر المؤمنین علی علیہ السلام و ام کلثوم و سلمان و بوذرجمہیل و مقداد و جابر انصاری
 و جمع اہل بیت و دیگر امم امین کہ حضرت رسول علیہ السلام او را بہشت بشارت دادہ بود
 و در کتاب بخاری و مسلم کہ از عمدہ کتابہای ستیان است مذکور است کہ حضرت
 رسول علیہ السلام و جگر گوشہ او فاطمہ زہرا صلوات اللہ علیہا از بعض اعدا اندو کہین و
 آزرہ بودند تا آنکہ از دار دنیا بدرالبقاء رحلت نمودند و حضرت رسول علیہ السلام فرمود

که قال النبی علیه السلام، فاطمة بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها یعنی فاطمه زهرا پاره از گوشت و روح من است پس از این معلوم است که آن اغیار ملعون ازلی و ابدی گشتند چنانچه پیغمبر علیه السلام فرمودند که قال النبی علیه السلام من أبغض علیاً و فاطمة و اولادی فقد أبغضنی و من أبغضنی فقد أبغض الله یعنی گفت پیغمبر علیه السلام که هر که بغض علی و فاطمه و اولادش بوزر بدستی که بغض مرا ورزیده باشد و هر که بغض مرا بوزر بدستی باشد و هر که بغض خدا و رسول علیه السلام را بوزر ملعون ازلی و ابدی است

و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول علیه السلام فرمودند که قال النبی علیه السلام یا علی إن الله تعالی أزوجک فاطمة و جعل صداقتها الأرض فمن مشی علیها مبغضاً لهما مشی حراماً یعنی حضرت رسول علیه السلام بعلی ابن ابی طالب علیه السلام گفت که یا علی بدستی که الله تعالی بقره آورد است فاطمه را و گردانیده است مهر او را بر همه روی زمین را از شرق عالم تا مغرب عالم پس هر که بغض حضرت فاطمه را داشته باشد راه رفتن بر روی زمین بروی حرام شد ای دوستان بحشمت انصاف نظر کنید و بنگرید که نا انصافی و بی رحمی آن منکران را که در چه درجه اند که باغ فدک را از جگر گوشت پیغمبر خدا ستانند بدان که باغ فدک را در بیخ می دارند از کسی که جمیع روی زمین مهر و لیت و عهد غدیر خم را بشکستند و وصیت نامه پیغمبر خدا را واپس نمودند

بدان که چون غضب باغ فدک و ظلم بر فاطمه صلوات الله علیها بغایت ظاهر و واضح بود بنابراین جماعتی از خلفای بنی امیه و بنی عباس بودند میخواستند که انصافی داشته باشند

و باغ فدک را با ولاد فاطمه و سپس دادند اول ایشان عمر بن عبدالعزیز است که صالح
 بنی امیه بود و بعد از آن از بنی عباس مأمون و معتصم و واثق باز فدک را بتصرف اولاد
 فاطمه علیها السلام دادند و بعد از آن نوبت بمتوکل رسید فدک را از ایشان گرفت
 و بعد از آن معتضد فدک را تسلیم اولاد فاطمه صلوات الله علیها نمودند و بعد از آن مکتفی
 باز گرفت و بعد از آن مقتدر باز با ولاد فاطمه تسلیم نمود و در کتاب لطائف الطوائف
 نقل شده که روزی هارون الرشید بحضرت موسی کاظم گفت که فدک را محمّد و کن تا بتو
 بگذارم که می دانم که در این باب ظلم بر اهل بیت رفته است حضرت موسی کاظم گفت ندک
 اگر حد فدک را از برای تو ذکر کنم ترا دل بازندد که من باز گذاری هارون سوگند یاد
 کرد که میگذارم حضرت موسی کاظم علیه السلام گفت که حد اول عدن است زنگ ارون
 از این سخن بگشت و گفت دیگر بگو آن حضرت گفت حد دوم سر قداست زنگ
 هارون زرد شد و گفت دیگر بگو آن حضرت فرمودند حد سوم افرقیه مغرب است
 زنگ هارون از زردی بسرخ گشت از غایت غضب گفت دیگر بگو که آن حضرت گفتند
 که حد چهارم دریای آرمن است زنگ هارون از سرخی بسیا بی مبدل گشت و مدت یزد
 سر در پیش افکند و بعد از آن سر بر آورد و گفت ای کاظم تو حد و مالک ما نام بردی یعنی
 آنچه از مالک که در تصرف ماست حق بنی فاطمه است و بنی عباس بر اهل بیت ظلم
 کرده اند حضرت موسی کاظم گفت ای هارون من اول ترا نگفتم که باین حدود در رضی نخواهی
 گشت و تو از من نشیدی بیه

ثابت شد که تحقیق امامان سجدی ائمه اسماعیلیه اند که دامن ایشان از الالایش
 معصیت پاک و منزّه است و همیشه ایشان را سجدی و داعی و مأذونی و معلی باشد که

از خدا شناسی و خدا دانی آموزند و دوام مراتب ارکان دین داری نگاه دارند و حق را بحق
وقت شناسند و نظریات آن بر قول حق باشد و چون حق پدید آید کسی را زسد که گوید تو
چنین می کنی و چنان می گوئی من پیروی قول تو می کنم نه از فعل تو زیرا که سر آن فعل را او
می داند و آن کس که چنین گوید با او هم سری بسته باشد نحو ذلله و خدای تعالی در قرآن
شریف یاد کرده که قوله تعالی **اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكَمُ مَا يَرِيدُ** یعنی می کند
آنچه می خواهد و حکم می کند آنچه ارادت دارد و جای دیگری فرماید که قوله تعالی **لَا يُسْأَلُ
عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ** یعنی از افعال خدا پرسند که چه می کند اما از بندگان
خاص و حجتان و داعیان او پرسیده شود که چه می کنند و گاه باشد که فعل او از بهر سایش
بندگان باشد اگر نه نحو ذلله نظر بندگان اگر بر فعل او باشد هم بقیه از مایش او گرفتار
شوند و گاه باشد که او از روی حقیقت باشد بندگان از عالم اضافه که در آن اندگاه بان
توانند کرد و این ممکن نیست که در عالم اضافه عالم حقیقت را در یابند و بر سر آن موقوف
یابند هر که بنظر اضافه در عالم حقیقت بنید چنان باشد که از کون حقیقت او دور افتاده
باشد و از خدا بنفید و بعدم جاودانی گرفتار شود و آن کس که گوید که امام باید چنین کند
یا چنان نکند گفته باشد که من محقق و امام تابع من باید بود پس او ایمان با امام نیاورده
باشد و این مشابه آن باشد که حیوانی که ناقص است نسبت بانسان کند و گوید انسان
را که اکل است تابع من باید بود و عناصر گوید نبات را تابع من باید و این بخیعکوسی و آراکونی
چیزی دیگر نباشد و بقرآن حکایت این طائفه می آید که قوله تعالی **وَيُذَّبُ بِالْمُنَافِقِينَ
وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ (إِلَى آخِرِهَا) وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**

و در قیامت ایشان را گون سار بیا و یزند و عذاب کنند ایشان گویند که ای پروردگار
 ما آنچه دیدنی بود دیدیم و آنچه شنودی بود شنیدیم ما را باز گردان که آنچه از دست ما بیاید
 عمل نیکو کنیم یعنی با ما توبه نیکو کنیم بدستی که یقین شد ما را و خدای تعالی فرموده که قوله تَعَالَى
 شَخَّلْتُمْ أَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا بفریاد نبی رسد که گوئی باهل و مال خود مشغول بودیم و
 توفیق نیافتیم و در حق موقران چنین یاد کرده که قوله تعالی 'نَا كِسَافًا وَسَمِعْنَا
 رَبَّنَا أَكْبَرًا وَسَمِعْنَا فَارِجًا نَعْمَلُ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ' ^ب
 و این طائفه محققه اسماعیلیان هرگز نظر بفعال محتقان روزگار نکنند بلکه نظر بقول
 محتقان دارند چه آموزنده نسبت با آموزنده کار نسبت گوش دارد باز بان و نسبت
 زن با مرد گوش را از زبان باید شنودن و زن را از مرد نطفه قبول باید کردن

و نیز شریعت عالم جهانی است و طریقت و حقیقت عالم روحانی و فعل از عالم
 جهانی است و قول از عالم روحانی و این طائفه محققه چون از عالم جهانی که گون شریعت
 است گذشته اند و بعالم روحانی که گون حقیقت است رسیده اند و ایشان را نظر بر
 قبول که عالم روحانیت داشته باشند ^ب

در بیان روح می آید که قوله تعالی 'قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي' و گفت خدای
 تعالی چون روح از عالم امر باشد زنده است که امر خدای تعالی با او پیوسته باشد و هرگز
 آن از او بگسلد آن روح از او جدا گشته باشد و او مرده باشد و پیوستن امر کسی از راه
 قول است نه از فعل و معنی امر فرمودن است و اهل ظاهر از آن مرده اند که نامور امر محق
 روزگار نیستند چون امر ایشان نمی پیوندد در روح ندرند مرده اند

دیگر آنکه چون فهم و عقل مردم متفاوت است هر کسی را بطریق باقی باید بود که موجب او

۱۱ از سوره التوحید (48) ۱۲ از سوره السجده (32) ۱۳ از اینجا ظاهر اورتی افتاده است

۱۴ از سوره الاسرئیل (17)

کمال او باشد و چنان باید دانست که بفهم او فروذ آید که چون طریق نجات در آن است که این تعلیم هادی و راه بر باشد که آن حجت اعظم است و نمی تواند که بعلم نسبت با هر کسی فعل جدا گانه کند چه فعل بیش از یکی نمی تواند بود اما باضافه هر کس سخن با نذره فهم او توان گفت پس ثابت کردیم که نظر آموزنده باید که بر فعل معلم نباشد بلکه نظر بر قول او داشته باشد و ما مرام او باشند هر چه فرمایند

و اسماعیلیان عالم آنان اند که با خود قرار داده اند که در رنج و راحت فی الشدة والرضی والیأس والنعمما بالحق وقت بسر بزند و در نصرت یکدیگر بکوشند بغایت جهد و طاقت هر عزلی که کنند و بهر امتحان که محقق وقت کند پای بپارند و در قرآن شریف می آید که قوله تعالی ' وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ شَيْءًا مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ' تا ' وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُحْتَدُونَ ' می فرماید بدستی که بیازمائیم شمارا بجزیری از ترس و گرسنگی و تنگی و نقصان در مالها و نفسها ایشان و فرزندان بشارت ده ای محمد صبر کنندگان را آنانیکه چون مصیبتی بایشان رسد گویند ما را خدایا ایم و ما بسوی خدا بازگردند گانیم در هر حالی آنها آن کنی اند که بدیشان در دنیا و زحمتهاست از پروردگار ایشان آنهایند که راه راست یافتگانند از روی دین چنانچه زمین و آسمان همه ملک مولانا است **لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** و هر چه موجود است بطوعا و کرها مولانا را گردن نهاده اند **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا رُبَّمَا** از بهر حق و خداوندان دورتر داشته باشند از ارحمها که در دنیا با آنها می آید بر سر یقین چون **عَلَى الْبَلَاءِ فِي اللَّهِ عَامِلٌ بَطِينٌ** چنین کسان می زیند تا مادامیکه این کس یک سره موی خود را در میان می بیند حکم این حدیث که

لَوَحَلَّتِ الْأَرْضُ مِنْ إِمَامٍ سَاعَةً لَمَادَاتِ بِأَهْلِهَا یعنی گفت پیغمبر علیه السلام
 که اگر خالی شود جهان از امام زمان یک نطفه و یک لعه و یک ساعت و یک چشم زدن جهان
 و اهل جهان نیست؛ هلاک شوند و روزی صد هزار بار نظر بر فریض عالم می کند تا دنیا برقرار
 بماند بچشم این حدیث نبوی که قال النبی علیه السلام 'مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ
 إِمَامَ زَمَانِهِ فَقَد مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَةً وَالْجَاهِلُ فِي النَّارِ یعنی هر که بمیرد
 و امام زمان خود را نداند و شناسد مرگش مرگ جاهلان باشد و جای جاهلان آتش
 دوزخ است و نیز در قرآن شریف می آید که قوله تعالی 'يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ
 بِإِمَامِهِمْ' یعنی گفت خدای تعالی یا دکنید ای بندگان من آن روزی را که می خوانم هر
 گروهی را با امام و پیشوای ایشان و اهل تضاد آنها اند که خود را در میان بینند و خدای
 رانه؛ و آن کون کفر است و اهل تضاد باشند و بوحدهت رسیده باشند و اهل ترتب
 آنها اند که خود را و خدای را ببینند و آن شرک است و نفاق و اهل وحدت آنها اند
 که همه خدای را ببینند و خود را نه؛ و نه مستغفات خود را و هستی خود را چنان در خدا
 مستغرق شده باشند که جز خدای را، هیچ نبینند و ندانند و خود را جز خدا نیست
 دانند و این است کون وحدت و حقیقت و عالم خدا و خدائی

پس اهل تضاد سعی آن باید کرد که تا بترتیب رسند و اهل ترتب سعی آن باید
 کرد که بوحدهت رسند و اهل وحدت سعی باید کرد که تمام مراتب وحدت صاحب تعین
 شوند و دانستن ایشان باید که گریحان باشد که هر کس رفیق را از خود بهتر خواهد و بجان در کار
 رفتن بکوشد و هیچ چیز از او باز نماند و تصرف او در همه چیز تصرف خود داد و شریعت
 این طائفه است و حقیقت آنکه غیر از مولانا اجل ذکره، هیچ چیز نبینند و ندانند و خود را و

رفیق را و هر چه باشد از بر مولانا خواهند مولانا همه را توفیق طاعت داد و رحمت خود همه را روزی گنا و اِنَّهُ ذَلِكْ وَهُوَ حَسْبُنَا وَحَدَهُ وَكَفَى

و میگویند در زمان پیغمبر مولانا علی بود و بعد از او مولانا حسن و او امام مستودع بود یعنی امامت پیش او بمانت بود و او میان حجت باطن و حجت ظاهراست نه باین باطنی و بان ظاهری و از این جهت امامت بفرزندان او نقل نکرد و امام مستقر مولانا حسین بود یعنی امامت پیش او برقرار بود و آنجا که مولانا اسماعیل که او را ملک السلام خواندندی امام مستقر بود و امام موسی کاظم مستودع در قرآن شریف نبر می گوید که قَسْتَقَرُّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ^{بسته} یعنی گفت خدای تعالی که شمار جای ترازگاه است و جای امامت پس تحقیق بیان کردیم نشانه های خود را برای قوم که فهم کنند و در کلام باز میگوید که قوله تعالی 'وَمِمَّنْ دَاخِرُونَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رُزُقُهُمْ وَيَعْلَمُ مَسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ^{بسته} یعنی گفت خدای تعالی از آسمان تا بر زمین چیزی که اهل الله اند رزق دهنده و کس اند مستقر و مستودع روشن چید

و بعد از او مولانا زین العابدین و مولانا محمد باقر و مولانا جعفر صادق و مولانا اسماعیل نقل است که بعد از امام جعفر صادق علیه السلام در میان فرزندان خودش دعوی نمود هر کدام دعوی نمودند و امامیه گویند موسی کاظم بود گویم امامت نبض است و نص اول بر مولانا اسماعیل بود و بعد از این بر موسی کاظم و کسی که امام بود زمین و آسمان با او برپا باشد چیزی را مصلحت بیند که عقل و فهم باندگان بان رسد و نیز تا آن زمان که نص با دیگری کرد در امامت مولانا اسماعیل شبهت نبود و از آن موسی کاظم در حال نص کردند شبهه

پیداشد و نیز اگر او امام بودی بایستی که برپوشش حسن عسکری منقطع نشدی و مادر
 باب پیشین اثبات انقطاع آن کردیم اما از جانب مولانا اسماعیل در هر زمان
 یکی از ذرئیت او قائم است و عرایشان چون عمر ایل زمان است و دائم چند تن را را
 با و باشد و هر که بچند و جهد طلب کند بیاید و وعده مائی که در قرآن و حدیث آمده است
 بطهور قیامت و قائم و رفع شرع و جزای بنندگان چنانچه در باب آن بیاید همه در
 باب فرزندان مولانا اسماعیل بطهور آید و می آید

و بعد از مولانا اسماعیل مولانا محمد و مولانا رضی الدین احمد و مولانا وفی الدین
 محمد و مولانا تقی الدین محمد و مولانا مهدی عبدالله و او در مغرب ظهور کرد و حدیث شریف
 علیه السلام که قال النبی علیه السلام ستطلع الشمس من المغرب
 علی رأس ثلاث مائة سنة اشارت بطهور اوست یعنی افتاب امامت بر آید
 از مغرب پس از سیصد سال از هجرت رسول علیه السلام چنانچه ظهور کرد در بلاد مغرب
 شام و مصر و مسخر کرد و عهدیه را ساخت و مصر را از محطی باز خرید و بعد از او محمد قائم و
 مولانا منصور و مولانا المعز المعروف و قاهریه مصر را ساخت و مولانا عزیز و مولانا حاکم
 و او حکم را جمع کرد تا سده یزید بنام او نوشتند و سده یزید حاکمی ایشان مشهور است
 و خواجه نصیر در تخریر محطی ذکر آن کرده و بعد از او مولانا ظاهر و بعد از او مولانا قاهر و بعد از او
 مولانا مستنصر بالله

و من از بلخ بمصر رفتم و بزیرارت مشرف شدم و کار من بدان سرعت رسید که داعی الله تعالی
 خراسان و بدخشان شدم و مرا حواله بدخشان کرد و کار جدم حضرت بابا سیدنا
 نیز بدان سرعت رسید که عنایت تمام در کار او شدم

و مولانا نزار که نصی امامت بر او بود بسیدنا سپرد و او را حجت اعظم خود گردانید
 و دیلمان و طارم و آل وحید را با در احوال او کرد و بعد از او مولانا نادی و مولانا معتمدی و
 مولانا قاهر و مولانا حسن علی ذکره السلام و او بنده و اغلال را از گردن بندگان خود
 برداشتند و از تاریخ اعظم سابق صد و هشتاد و نه سال بسر آمده بود و پنجم علیه السلام
 در تاریخ تعیین نموده بود و آنچه موسی در تورات و عیسی در انجیل ذکر کرده و داود در زبور و
 ابراهیم در صحف و زردشت در کتاب زند و یوسعید مانوی در کتاب انگلیون و همه
 نشانیهای انبیاء مولانا حسن علی ذکره السلام بوده و بعد از او مولانا ضیاء الدین محمد
 و مولانا جلال الدین حسن و مولانا علاء الدین محمد و مولانا ارکان الدین محمد و مولانا خورشاه
 و مولانا شمس الدین محمد و مولانا مؤمن شاه و مولانا قاسم شاه ابن قاسم شاه و
 مولانا عماد الحق و الدین سلام و مولانا سلام شاه ابن سلام شاه و مولانا غریب شاه
 و مولانا بوذرعلی و مولانا شاه مراد و مولانا شاه ذوالفقار و مولانا شاه نورالدین و مولانا
 شاه دین خلیل الله و مولانا شاه سید ابوالحسن علی و مولانا شاه سید ابوالحسن
 و بعد از او مولانا قائم با امر الله و قائم العصر و الزمان صاحب الجود و الکرم
 صاحبنا و خداوندنا و واقف اسرار خفی و جلای مولانا شاه خلیل الله ذکره السجود
 و التسبیح هم بر این قاعده که گفته شد باید امام فرزندانام باشد و از ذریت امامان
 پیشین باشد چنانچه خدای تعالی فرموده که قوله تعالی ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ
 وَ اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و الحق صفات نیک و اخلاق پسندیده و معرفتی که بخدا و خدائی
 رساند چنانچه در حدیث قدسی فرموده که قال النبی علیه السلام مَعْرِفَةُ اللهِ
 مَعْرِفَةُ اِمَامِ زَمَانِهِ اِنَّ اِسْتِکْوَانَ وَحِدَتِ وَ مَرْتَبَةَ هَمِيشِي وَ جَاوَدَانِي وَ اَنْجِيَهْمُ

انبیا و نیکان از برای آن معنی آمده اند و بجهت مولانا جلی ذکره و عظمت کلمته که افضل
 جمیع انبیا اوست بحقیقت امروز در این طائفه محققه موجود است بحتی حقیقه مولانا بفضل و
 رحمت خود همه را بشاه راه صراط المستقیم هدایت کند و توفیق فرمان برداری حجت او که در
 رحمت اوست بر عالم و عالمیان گشاده گرداند و آیته ولی ذلک هو حسبنا
 و مولانا واحده و کافی

باب چهارم در معنی نبوت و وصایت و تشریح قرآن و تاویل آن بتوفیق مولانا
 مولانا توفیق داد که آنچه حق است گفته شود که او بر زبان بنده خود براند

و درین باب و بابهای گذشته و این باب تخصیص بابهای آینده بعضی سخنان میرود
 که آن اضافه با عقول ضعیف گفته میشود اما آنکه قوی فهم اند خود بستر آن برسند
 گویم که نبی از روی لغت آگاه کننده است و مرسل آنکه او را بقوم فرستند که ایشان
 را بیاگاهانند و او را اولو الغرم گویند از بهر آنکه شریعت نوبند و تغییر احکام گذشته بکنند
 چون مقصود کل آفرینش آن است که معرفت باری تعالی حاصل شود و محال است که
 کسی معرفت چیزی حاصل کند مادامیکه بر صورت و صفت آن چیز مطلع نباشد و بر صورت
 و صفت ملک تعالی راه آن را نیست و تفصیل این در باب امامت می آید و همه موجودات
 نسبت بانسان وجود یافتند هم در صورت و هم در معنی و بجز انسان هیچ موجودی را
 این نسبت نیست

و اما در صورت از بهر آنکه می بینیم که انسان احسن تقویم است و هر چیزی که ما محتاج اوست
 از آلات و ادراکات و آنچه او بان تواند زیست و کسش منفعت بسوی خود تواند کرد و مضرت
 از خود تواند راند با خود دارد و همه موجودات ظاهر را از جوهر و اعراض درک تواند و هر یک باستی

که لایق آن باشد در تصرف خود تواند آورد و در معنی از بهر آنکه انسان مخصوص است بفکر و عقل و این دو آلت اند که بان نیک را از بد جدا تواند کرد و معقولات و حقائق موجودات را درک تواند کرد و بعرفت باری تعالی و اصل توان شد اگر عقل او آمیخته و باو بهم نباشد و همچنین اخلاق حمیده مثل کرم و مروت و حلم و شجاعت و صفات پسندیده چون علم و قدرت و کلام و بیان همه مخصوص است بانسان و در غیر انسان نیست و قوت الهی که بنده موجودات بان قایم است در مرتبه تمام ظاهر می شود یعنی هر چه در همه موجودات از معانی الهی متفرق است در او جمع می شود پس او بجهت ذات و صفات کامل باشد و این از برای آن است که سرشت او از همه موجودات است که من کل شیء لهُ لطیفه فی مستودع و فی هذا المجموع و حقیقت او را عبور بر ملکوت همه موجودات است و در هر عالم که عبور کند حقیقت و صفت آن عالم با او همراه شود اگر چنین نبودی از حقایق موجودات خبر نداشتی و واقف نگشتی در عالم سموات که در آید حرکت شوقی و انبساط و حی در او پیدا شود پس مبداء خود و از آنجا انواری که در انسان است با او همراه شود و چون در عالم عناصر در آید طبیعت گرمی و سردی و تری و خشکی که از اجتماع آن اعتدال مزاج حاصل شود با او همراه شود و بعد از آن در عالم موالید در آید اول انعقاد پذیرد و تا موجب انعام و بهم پیوستگی اجزای او بشود و موجب ثبوت و سکون او گردد و دیگر روح نامیه پذیرد تا سبب موالید او شود و از آنجا شہوت و طعام و شراب و قوت تولید در او پیدا شود و این قوتها در تخلیات یعنی درخت خرمابیشتر از همه موجودات است چه او از جایگاه دور آب کشد و از یک دانه او بسی دانهها حاصل شود

و دیگر روح حیوانی پذیرد تا سبب حیات و ادراکات او گردد و از آنجا قوت غضبی و

حسی در او پیدا شود که بقوت غضبی دفع منفرت از خود کند و بقوت حسی تمیز کند میان بابت
و نبات و دیگر روح انسانی پذیرد و آن عالم خود و هوش است که بان تحقیق چیزی را
را بر بنید و در یابد و بعرفت باری تعالی رسد

چون نمودیم که در مرثت ادوقت طعام و شربت و قوت عقل که خود و هوش است
همه جمع است پس معنی دیوی و فرشتگی و انسانی در او موجود باشد بیت
دیو و سح و فرشته و انسانی بائت هر آنچه غالب آید انسانی

پس بضرورت کسی هم از نوع انسانی باید که ایشان را آگاه کننده باشد و ایشان را
از دیوی و سببی بترتیب فرشتگی و انسانی آورد و از اخلاق بد باخلاق نیک و از جهل بعرفت
رساند و این معنی میسر نشود بی آنکه ایشان را از چیزی برساند و بچیزی امید دهد و چون انسان
از ابتدا بغیر از محسوسات و لذت و الم حسی دیگر نداند واجب باشد نبی را که معنی دیوی و
سببی بصورت حسی تمثیل کند و از آن برساند آنچه که گوید جای بدکاران و دوزخ است
و دوزخ را گوید جای پزائش است و در آنجا مرد و کرم در قوم است و همچنین معنی فرشتگی
انسان را بصورت حسی تمثیل کند و گوید جای نیکوکاران بهشت است و آن بوستان
است و در آنجا طعامها و شرابهای خوب و حوران و پسران مرغوب و نبی همیشه چنین
کند که معانی معقولات را بصورت محسوس ادا کند چه او را سخن باید گفت که براندازه عقل
قوی و ضعیف هم باشد و ضعیف الامحسوس را نداند و با او سخن از غیر محسوس تراند گفت
و قوی خود بر سر آن برسد و باید که این نبی حکمی بکند و قاعده و قراری بگذارد که اهل آن زمان را
بر آن حکم و قاعده باید بردت تا سبب نظام عالم دنیا شود باید که حکم بر همه کس یکسان کند
تا هر کس دعوی خصوصیت نکند و بر یکدیگر زیادتی نجویند که موجب خرابی عالم باشد و چون

در هر مدتی احوال مردم بر پنج دیگر باشد واجب گردد که بسبب تأثیرات اختران خاصیت این
در هر مدتی شریعت نو پیدا شود؛ و اگر این نبی صاحب کتاب باشد باید که سخن او در کتاب
متشابه آید و بر آئین اهل ظاهر که در مرتبه حس بشابه حیوانات مانده اند بنظر هر آن سخن و
آن آئینکه بر اوند که آن بشابه گاه و برگ است؛ و اهل باطن که حقیقت چیزها را باز جویند و از
مرتبه حسی بر مرتبه عقل و فهم روند بمعانی آن سخنان و مسئله برسند

و چون نمودیم که ظاهر شریعت از بهر ضبط احکام دنیا است که همیشه گردنده است از
حالی بجالی چنانکه احوال دنیا است پس باطن شریعت از بهر ضبط احکام آخرت و حقیقت
باشد و احکام آخرت و حقیقت باید که هرگز تغییر و تبدیل نیابد چه آن عالم خداوند است
و عالم خداوندی هرگز متغیر و گردنده نشود و حق بمعانی ثابت است و حقیقت عالم حق است
و عالم ثابت همیشه ثابت باشد و مانند موجودات عالم رومی یا بجم که ظاهر آن از حالی
بجالی نقل می کند و باطن او که قوت الهیست هرگز از حالی بجالی نمگردد؛ پس همچنین ظاهر
شریعت که حکم بر ظاهر موجودات است گردنده باشد و باطن آنکه بیان حقایق موجودات
است و عالم حقایق از عالم الهیست هرگز نگرود و همچنانکه شخصی می باید که ظاهر شریعت را
بر پای دارد و حکم بر همه یکسان کند و سخن متشابه گوید و ضبط احکام دنیا کند و او را نبی خوانند
همچنین شخصی می باید که باطن شریعت را بر پای دارد و چون مردم متفاوتند اگر چه ظاهر ایشان
بهم مانده و تمیز کند میان ایشان و حکم او بر همه یکسان نباشد و سخن متشابه و امثالی که
آن را نبی براندازه عقول مردم گفته باشد و اهل حقیقت را از آن متشابه بدر آورند و
معانی آن امثله را بمعقولات که نبی در محسوسات ادا کرده باشد و از این امثله و
از آن محسوسات جدا کند و چون شریعت ظاهر حقیقت است و حقیقت باطن شریعت و

ظاهر عنوان باطن است و شریعت مثال است و حقیقت ماثول و مثال باید که متابع ماثول باشد و چون عالم حقیقت که عالم خداست در و آخرت زنده است بدین معنی که *وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ* یعنی حیات و زندگی نیست الا مردم را پس باید که هر چه در شریعت مثال آمده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة و قرآن حقیقت آن مردم باشد پس نماز مردمی و روزه مردمی و زکوة مردمی و قرآن مردمی و همه چیز همچنین و همچنانکه بیان کننده مثال شخصی بود که بظاهر شریعت استاده باشد و آن شخصی باید بیان کننده ماثول باشد که باطن شریعت استاده باشد و این شخص را وصی خوانند و در قرآن نیز می آید که ابراهیم وصیت کرد پس خویش را و گفت *لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ* پس کون مشارکت و مشابهت کون ظلم باشد و آن کون کون ظلم است چه شرک و ظلم از آن بالاتر نبود که کسی با علی علیه السلام کیان باشد و کون حقیقت آن باشد که مردم را از آن اشتراک و مشابهت که کون ظلم و شرک است بد آورد و آن وصایتست و معنی وصی کردن آن است که کسی را بر مال و فرزند و همه چیز خود حاکم گرداند تا بعد از او هر چیزی را بمصرف خود برساند پس همچنین چون نبی ظاهر شریعت را قامت کرد و وصی را بر مال او که شرع و کتاب است و فرزندان او که اُمت است او ایند حاکم گردد و چون شرع و کتاب مثل بر ظاهر و باطن است فرزندان تبعاوت میراث برند و تنزیل از ظاهر معانی کتاب است بطریق که احکام شریعت بدان برپای شد و چون نبی با همه کس سخن برابر گوید چنانکه در حال حیات خود فرزندان را برابر چیزی دهد و بسیار تفاوت ننهد اگر از اهل تنزیل باشد ایشان را تنزیل گوید و اگر از اهل تأویل باشد ایشان را از تأویل گوید و آنچه فراخور عقل و فهم هر کس باشد بگوید

و ما بدین دلیل روشن کردیم که همچنانکه در تأویل غیر وصی را ز سر و بهر ناطقی را وصی بوده است چنانچه آدم را مولانا شیدت و نوح را مولانا سام و ابراهیم را مولانا اسمعیل و موسی را مولانا نارون و عیسی را مولانا شمعون و محمد رسول الله را مولانا علی

و حدیث مولانا علی لکدره السجود و التشیخ در همه کتب احادیث و جمیع روایات ثابت است و ما در باب گذشته بدلائل عقلی و نقلی اثبات کردیم و سر آنکه حضرت رسول علیه السلام مولانا را فرموده که ادای و ام من او کند آن بود که چون نبی سخن متشابه گفته بود و امت را از آن بیرون نیاورده و آن امری بود در گردن او علیه السلام و مولانا ادای آن و ام کرد که مردم از کون متشابهت و گمراهی در ظاهر شریعت بد را آورد و بعالم پیدائی در عالم حقیقت رسانید

و تنزیل از نزول آن است که چیزی از عالم علوی بسفلی آید یعنی از بندگی بیستی و تاویل از اول است و اول چیزی باصل خود رسانیدن است و ظاهر هر فرع است و سفلی عالم ثابت و باقی است پس صاحب تاویل آن کس باشد که سخن را از ظاهر خود بگرداند و حقیقت آن برساند و مردم را بآن بنیاد گرداند و نبی را عقل کل و اول و سابق و کرسی و قضا و قلم و ناطق و ظاهر و سما و یوم و نهار و مدینه و متحرک و منزل و منسوخ گویند و وصی را نفس کل و اساس ثانی و نامی و لوح و قدر و نون و صامت و باطن و ارض و لیل و باب و ساکن و مؤول و ماسخ خوانند و نبی و وصی را با هم اساسین گویند و عقل نفس را با هم عقلین گویند و چون نطق از خواص نفس ناطقه است پس ناطق بدد از نفس کل باید و نماید از نفس کل باورسد و تعیین از آن بوجهی کنند و هیچ ناطقی معصوم از ذلتی نیست چنانچه در قصه انبیاء و در قرآن می آید و نماید نفس کل نگاه

میدارد اورا از آنکه در آن خطا باشد چنانچه در شان پیغمبر می آید که *وَلَوْلَا اَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَفَدَّ كِدَّتْ تَوَكُّنٌ اِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا* یعنی اگر نه آن بودی که ترا بر پای بداشتیم بدستی که نزدیک بود که میلی کنی بسوی اهل باطل یعنی در خلافت که آن را بسپارند دهی و این خطایست از نفس کل بسوی او و در همه زمان باید حجت که محصور از خطا باشد چنانکه در باب او باید مولانا همه بندگان را توفیق داد تا بسخن ایمان آورند و از باطل روی بگردانند و آنچه جهد و جهد باشد در راه مولانا بکشند و السلام

باب پنجم در بار نمودن امامت و دوری و کشف و معنی قیامت قیامت بقوت و توفیق مولانا قایم قیامت که خداوند پرتو هزار عالم است و گناه بخش نبی دم است پیدا کردیم در سخنان گذشته و بیان نمودیم که موجودات بخود هست نمی توانند بود و ایشانرا هست کنند و پیدا کنند و پیدا آورنده می باید که خود بر لوح کائنات نقش ملکوت ظاهر است و ملوک را از مالک چاره نیست و اهل عالم بجز این طائفه محققه برود گروه شده اند طائفه را معطله گویند و طائفه را مشبته گویند

و طائفه معطله آنند که حق تعالی را از همه چیز تنزیه کنند و گویند او از صورت منزه است و کسی را راه بذات او نیست و هیچ گونه او را در نتوان یافت و آنجا باز دو گروه شوند گروهی از صفاتش تنزیه کنند و گروهی صفاتش اثبات کنند و گویند صفات لائق ذات اوست مثلاً گویند عالم است گویم مراد از این علم چیست گویند معنی که لائق ذات اوست و همچنین در همه صفات در قدرت و سميع و بصير و غیره این که در کلام انبیا آمده است پس این طائفه همه بقول خود اقرار دارند که راه بخدا نبرده اند چه خدای هیچ صورت نداشته باشد و ذاتش نتوان دانست و صفاتش معلوم نباشد پس راه با او و معرفت او چگونه

توان برد و او را چون توان پرستید و پیغمبران و نیکان همه از بهر آن آمده اند که مردم را بخدایان سازند و او را بشناسند و پرستند

در فصول مبارک می آید که روزی دینی با یکی از این طائفه در اصفهان بحث می کرد و آن کس می گفت که خدا دست ندارد و چشم ندارد و همچنین همه چیز را بر می شمرد و آن مرد دینی گفت ای دم بریده این که تومی گوئی خربزه و یا هندوانه باشد

و آن طائفه دیگر که گشته اند گویند که خدا بصورت مرد است و بر عرش نشسته و پای بر کرسی دراز کرده و تر از وی در دست گرفته روزی بندگان را می کشد و می دهد و هیچ چیز را تاویل نکنند و هر چه در قرآن و حدیث آمده بر صورت آن بروند و چون ستوران بگناه و برگ بایستند و برودان نرسند روزی از یک دانشمند می گیلانی پرسیدند که این تر از و که می گویند چه می کشد گفت در یک پهلوی آن برنج و دیگر پهلوی گندم و برنج را با می پاشد و گندم را بر کوهستان

و گویند قرآن را که بحرف و صورت قدیم است و هر که چنین نداند کافرست و هم از دانشمندان ایشان پرسیدند که اگر کسی موی خوک در شراب کند و حرف بر جامه تو بنویسد آن حرف قدیم باشد گفت آری جواب گفتم بمنزله تو نماز درست باشد گفت نه گفتم چه قدیم باشد که نماز بان درست نباشد

و گویند که هیچ کس را راه با این خدا نباشد و حضرت رسول علیه السلام شب معراج بر بالای آسمان رفت و او را بید و جبرئیل از پیش او از بالای آسمان می آمد و این دو گروه یکدیگر را کافر دانند و هر دو راست می گویند اما این طائفه محققه بهترند الله گویند موجودات را خداست که همیشه بوده است و خواهد بود و او را هم صورت و هم

صفت است و هم بی صورت و بی صفت و چون محال است که کسی راه بچیزی بردارد مگر
 بر صورت و صفت او نباشد چه هر چه بسیج و جوی بر صورت و صفت این کس نباشد
 مجول مطلق آن کس باشد و راه بردن مجول مطلق محال است و ارادت باری تعالی آن
 بود که او را بر داد و بشناسند و پرستند و از همه موجودات انسان را برگزید و بصورت و صفت
 خاص خود گرامی کرد و این صورت خاص اوست و همه انبیا و نبیان اشارت بان کرده
 اند چنانکه عزرائیل علیه السلام وقتی که قالب آدم را گل کردند آمد که صورت آدم را کش
 عزرائیل گفت پاکا پروردگار امیدانم که بچه صورت بکشم، نذا از حضرت پروردگار عالم
 در رسید که ای عزرائیل کاسه آبی در پیش خود بگذار و صورت مراد آن مشاهده کن و
 بدان صورت صورت آدم را بکش چنانچه در قرآن شریف می آید که **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ**
آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ الرَّحْمَنُ یعنی بدستی که آفرید خدای تعالی آدم را بصورت و صفت
 خاص رحمانی خویش و نمی گوید که خدا ظاهر شد بر صورت آدم پس آن صورت آدم
 صورت خاص او باشد و همچنین در عبارت تورات هم می آید که **خَوَاسْتِمِ** که پیدا کنیم
 انسان را بر صورت و هیئت خود آفریدیم تا ما را بشناسند و پرستند و در انجیل
 می آید که عیسی علیه السلام را پسیدند که خدا بر چه صورت است می گوید همین صورت که در
 حدیث آمده که خدا را در عرفات دیدم بر شتری نشسته و طغیئه سرخ بر انداخته و زرد
 در کتاب اوستا می آرد که اگر خدا را خواهید که ببینید هم در صورت مردی توانید دید
 خدای را بر داد و باید شناخت - مصراع

خدای را به محمد شناس و حیدر حال

پس پیغمبران و نبیان اشارت بردی کرده اند و او را عز و علا حقیقان روزگار مولانا و

امام وقت و قائم القیامت خوانده اند و مولانا از امامهای بزرگ اوست چنانچه در قرآن شریف می آید که قوله تعالی 'أَنْتَ مَوْلَانَا وَهُوَ مَوْلَانَا' ^ع وَ اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا ^ع و معنی مولانا این است که خداوند عالم آنکه او را عز و علا امام زمان میخوانند و معنی امام پیشوا و مقتداست و پیشوا آن باشد که پیروی امر و فرمان او کنند و همه بندگان پیروی امر و فرمان خداوند خود باید کرد و در قرآن شریف نیز خبر می دهد که قوله تعالی 'لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ' ^ع یعنی گفت خدای تعالی که خوشنودم از آن بندگان که بیعت کردند در تحت درخت طوبی با علی علیه السلام و در قرآن نیز باز خبر می دهد که قوله تعالی 'وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ' ^ع

او مبین است اگر بجان نگری ای هوای باب و خاک مبین

نور حق را بدیده پاک نگر نتوان دیدش بدان و بدین

وَيَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنثَىٰ بِإِمَامِهَا ^ع یعنی فردای قیامت بخواند خدای تعالی هر گروهی را با نام و پیشوای دور او و در حدیث پیغمبر خبر می دهد که قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ 'لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ مِنْ إِمَامٍ سَاعَةً لَمَادَتْ بِأَهْلِهَا' یعنی گفت پیغمبر علیه السلام که اگر خالی شود زمین یک ساعت از امام زمان زمین و اهل زمین هلاک شوند و حدیث دیگر وارد شده است که قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ 'مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ الْجَاهِلُ فِي النَّارِ' یعنی هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرگ او مرگ جاهلان باشد و جای جاهلان آتش دوزخ است

له آیه ۶۲۸ ازسوره البقرة (2) له آیه ۵۱ ازسوره التوبه (9) له آیه ۱۲ ازسوره محمد (47) له آیه ۱ ازسوره الفتح (48) له آیه ۱۱ ازسوره الیس (36) له آیه ۷۳ ازسوره الامرئی (17)

اگر امام زمان را بحق نشناسی روی بدوزخ اگر صد هزار طاقت

اگر ز آن بودی که نام امام نام شخص و حدیث او بودی غر و علا چه اگر او نباشد عالم
 نباشد و چه اگر او را کسی نشناسد مردن جا بلان باشد و مقاش دوزخ باشد
 و از امام زین العابدین پرسیدند که خدا را بچه وجه می شناسی گفت بر دو وقت او گفتند
 مرد وقت او کیست گفت گماشته او یعنی امام زمان حجت خدای تعالی است که
 بر خلق فرستاده است که خلق را بر خدای تعالی هیچ حجت نباشد گفتند معرفت
 خدای تعالی چیست گفت معرفه الله معرفه امام زمانه یعنی معرفت خدای
 تعالی معرفت امام زمان است و در کلام ائمه می آید که ما جاء فی الله فهو فینا
 و اما آنکه او را غر و علا قائم قیامت می خوانند گوئیم که هر چه ظهور و بطون خداست در وقت
 و هر چه در عالم است آن را مبدئی باشد خواه بضرورت و خواه بی ضرورت نهایتی
 باشد چه هر چیزی که آن را نهایتی نباشد مبدئی نباشد چونکه مبدأ نسبت با نهایت
 مبدأ توان گفت و نهایت را نسبت با مبدأ نهایت توان گفت و از تضاریف احوال
 عالم ظهور ادیان و ظل است و ادیان و ظل را مبدأ هست پس واجب شد بقول این
 حدیث که اَبَا وَجَدًا نَسَلًا مِنْ بَعْدِ نَسَلِ مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَهُ مِنْ فِرْعَ
 بَابِئِهِ مَعَشَرَ النَّاسِ اِنَّ الْاَرْضَ لَا تَخْلُ مِنْ حِجَّةِ اللّٰهِ تَعَالٰی یعنی گفت
 خدای تعالی از آبا و جد نص بر نص پشت بر پشت و ذریت بر ذریت در میان خلق عالم
 او را حجت خود کرده ام قوله تعالی ذٰلِكَ لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَ
 تَلِكَ حُدُوْدًا لِلّٰهِ وَلِلْكَافِرِيْنَ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ^{عنه} یعنی گفت خدای تعالی که هر که
 از حد و من که حد و علوی است بگذرد کافر شود و لعذاب الیم گرفتار شود فخر خود باشد ترجمه

اگر امام زمان راجع نبشناسی
 روی بدوزخ اگر صد هزار طاعتت
 پس واجب شد که هر کاری را نهایتی باشد چه در هر ماطقی دین و ملت گذشته نسوخ
 شود و دین و ملت نو پیدا شود و چون ثابت شد که ادیان و ملل را بدایتی است واجب
 شد که آن را نهایتی باشد و نهایت ادیان و ملل را قیامت خوانند و نهایت چندی را قیامت
 قیامت خوانند و آن کسی که این نهایت با او باشد قائم قیامت باشد و همه امانان گذشته
 باین مقصد که نهایت هر چیزی کمال آن چیز باشد و در فصول مبارک می آید که معنی قیامت
 همیشه است و معنی قائم همیشه در همه زمان با این قائم قیامت باشد چرا که کمال ادیان
 و ملل با دست و سیخ چیزی او بقا ندارد و این چیز را که متشابه بود و بهم که در شرع است
 متمیز و مبین شود و ما پیشتر روشن کردیم که هر پیغمبری که بیاید شریعت نو بنهد باید که کسی
 کند که مردم را از کون تشابه بدراورد و بکون وحدت برساند پس آن کس قائم قیامت
 باشد و همیشه چنین کسی باشد

شعر

در انسانی شریعت خلق او را در ما چونند
 ولی نور ظهور او بود اندر زمین پیدا
 و الامر دم عالم در کون تشابه بمانند و اما قیامت قیامت آن باشد که قائم علیه السلام
 بیخ وحدت قهاری خود بر همه اهل عالم ظهور کند و بفرقه سوراو لین همه را بمراند و باز بفرقه
 ثانی همه را بسید قدرت خود زنده گرداند اما زندگی جاویدانی و بقای لازمی و سرمدی حاصل شود
 و در فصول مبارک خداوند زمین و آسمان مولانا ابوالحسن علی ذکریه السلام
 می آید که گفته ایم بشیر قهاری عزت و وحدت همه جهانیان را بکشتیم وزمانی گرویی
 بکشتیم وزمانی و فکر دیم و باز سر شد و مرگ را نیز بکشتیم و همه را باز زنده کردیم و بیقای
 واجد بانی و بوجود واجب لازمی زمین و آسمان شمر آنچه بر داشتیم وزمین آسمان حقیقت

بگسترانیدیم چنانکه در قرآن شریف می آید که قوله تعالی 'يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ
 غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ بِطَرَفٍ مَوْجٍ' و چون مصطفی علیه السلام بر سر نبرده آخرین آمد و گفت
 که بعد از من شریعت دیگر نخواهد بود پس باید که قیامت قیامت در زمان شریعت او باشد
 و اشارت همه انبیاء هم چنین است که در زمان آدم علیه السلام مولانا غر و علارا ملک شولیم یعنی
 شیت می خوانند و قوم آدم را جانبه گویند و گویند که ملک شولیم علیه السلام قیامت باراید
 و حکم میان خلقان بکند و اسرار و حکمهای الهی که در میان شریعتها پوشیده است آشکارا
 بکند و حکایت آدم و ابلیس آن قصه را در پیش او بوده است

و در زمان نوح ملک یزداق می خوانند و قوم او را براسیم گفتندی و ایشان متفرند
 که او قیامت باراید و حکم کند و اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را بدوزخ برزند و نوح
 پیش او شکایت کرد از قومی که دعوت حق قبول نمی کردند و او غر و علار فرمودند که همه را
 بظاهر شریعت غرق کنند جنگلی غرق شدند الا آنانیکه دست در کشتی نوح زدند و نجات
 یافتند قال التبی علیه السلام 'مَثَلُ ذُرِّيَّةٍ كَمِثْلِ سَفِينَةٍ نُوْحٍ
 مِّنْ رُّكْبٍ فِيهَا نَجَاوٌ مِّنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ لَمَعْنِي' گفت پیغمبر علیه السلام که من و
 اهل بیت من همچون کشتی نوحیم هر که در کشتی نشست از طوفان رست و هر که تخلف کرد
 غرق و ناپیدا گشتند

و در زمان ابراهیم علیه السلام مولانا ملک السلام می خوانند و امر وز این طائفه صحفه
 در دعا یا مولانا ملک السلام می گویند و ائمت حضرت ابراهیم را گبرن خوانند و ایشان هم
 گویند که ملک السلام باز آید و آن حکایت ابراهیم و دیدن ستارگان و ماه و آفتاب
 عبارت از داعی و باب و حجت بود و او آرام گرفت تا مولانا را بیدید و چون مولانا را بیدید

و در رکاب او برفت و عشر باو داد و زردشت حجت مولانا بود و در آخر دورا بر او ایسم ظهور کرد و در زمان موسی مولانا ذوالقرنین خواندند و آن حکایت نور بردخت در شب دیدن ظاهر شریعت است و درخت شخصی و مردی و نور و حدانیت و یگانگی مولانا بود و موسی مولانا غر و علاراشنبه خواندندی

و در زمان حضرت عیسی مولانا معتمد خواندندی و در زمان حضرت رسول علیه السلام مولانا علی لیکره التجد بود و آنکه عیسی گفت که من باز آیم و کار قیامت کنم و خدا را بخلق بنامم و این اشارت بمولانا علی علیه السلام بود و حضرت رسول علیه السلام فرمودند که علی ابن ابی طالب تنها در روز قیامت علم قیامت بردارد و خود همه امامان مولانا علی است و این همه امامان در او مندرج اند

مصراع

چو شمعی گان ز شمعی باز گیرد

و آن کیفیت بذات احدیت خود و گاه جوان و گاه پیر و گاه طفل نماید از بهر آنست که عالم و خلق عالم بر جای بنامند و او منظر کل عجائب است که خود را درسی هزار لباس می نماید و روزی سی هزار بار نظر بر آفرینش عالم می کند تا دنیا برقرار بماند و اینکه همه انبیا و نبیان و عده باو داده بودند و قیامت همه قیامات آن بود که خداوند برده هزار عالم مولانا حسن علی ذکره السلام در قلعه الموت بخود می نمود و بی خود ظهور فرمود چنانکه در اشعری خطبه مبارک فرموده اند که
 أَلَا قَوْمُوا فَقَدْ قَامَتِ الْقِيَامَةُ وَلَا تَمَاتُوا فِي أَنْتِظَارِ الْعَلَامَةِ هُوَذَا قَامَتِ الْقِيَامَةُ مُنْتَهَى الْقِيَامَاتِ الْيَوْمَ لَا يَسْتَدَلُّ بِالذَّلَائِلِ وَالْعَلَامَاتِ الْيَوْمَ لَا يَعْرِفُ بِالآيَاتِ وَالْمَقَالَاتِ وَالْإِشَارَاتِ وَالْأَبْدَانِ بِالطَّاعَاتِ الْيَوْمَ أَنْتَمَّتِ الْأَفْعَالُ وَالْأَقْوَالُ وَالْإِعْلَامَاتُ وَ

الإشاراتُ إِلَى مُنتَهَى النِّهَايَاتِ فَمَنْ عَيَّنَ عَيْنَ الذَّاتِ بِعَيْنِهِ فَهُوَ
 عَيْنٌ جَمِيعَ الآيَاتِ وَالْعَلَامَاتِ وَأَدْرِكُهُ بِأَسْمَاءِ وَصِفَاتِهِ الْمُنْكَوسِ
 وَالْمَقْلُوبِ وَهُوَ مَحْجُوبٌ وَمَوْلَانَا قَائِمُ الْقِيَامَاتِ لِذِكْرِهِ السُّجُودِ وَالسَّبْحِ خَلَاوَنِهِ مَوْجُودِ
 أَنْ خَلَاوَنَدِي كَمَا أَوْسَتْ وَجُودِ مُطْلَقِ وَأَوْسَتْ هَمَّةُ زُرُوعِي نَفْسِي وَجُودِ بِيْرُونِ أَرَاوَنِيْسْتِ
 هَرِ چِه پست از اوست و برگش در درجتم خویش و همه را بنور معرفت خود بینا و
 شناو گوید از نده جاوید گردانید و بچو خویش حمد و شکر او واجب است بر هر داند
 وَقَالَى ذَلِكَ عَلْوًا كَبِيرًا وَهُوَ الْحَامِدُ لَهُ وَالْعَارِفُ بِذَاتِهِ وَفَرُوزْدَانُ
 عبارتی که اولش این است که ذُكِرَتْ فِيهِ مَا أَلْتَمَسَهُ سَيِّدُ التُّبُلِّ وَبَعْدَ ذَلِكَ
 نسخنامه که اولش این است که نَحْنُ الْحَاضِرُونَ الْمَوْجُودُونَ نَحْمَدُكَ وَمَا تَوْفِيقُ مَوْلَانَا
 قائم القیامتة فصل چندی در باب تاریخ قیامت قیامات که اهل النبأ و پیشوایان تعیین نموده
 اند و آنکه بشارت همه باو داده اند و اشارت باو کرده اند خواسیم نوشت و ذکر خطبه
 مبارک و ترجمه آن و بیان آن بر وجهی که این کمترین بندگان دعوت دادیه مهدیه اسمائیه را
 ثبتها الله فی مشارق الارض و مغاربها معلوم باشد هم در آن فصول آورده شود
 باشای مولانا آدمیم به بیان دُورِ ستر و کشف

و در زمان هر پیغمبری که شریعت نهاده اند امام ذبات مقدس خود ظهور فرمودی
 و اشارت آن نبی بسوی او بودی و بعد از آن دُورِ ستر شدی و ستر برای امتحان
 بندگان باشد که اگر بندگان صاحب یقین و اهل تحقیق و شناخت نباشد و شناس از جای
 برود و سر سیمه احوال شود و اگر صاحب یقین و اهل تحقیق باشد شناخت کل
 حاصل کرده باشد و داند که مولانا قائم قیامت همیشه هست و بود و خواهد بود و این که

گاه‌ی‌سترو گاه‌ی‌کشف و گاه‌ی‌بصورت‌پدیری و گاه‌ی‌بصورت‌فرزندی و گاه‌ی‌طفل و گاه‌ی‌جوان و گاه‌ی‌پیر و گاه‌ی‌درجه‌مادر دلیل این است، بیت

علی آن بود که اندر شکم مادر خویش گفت در گوش نبی معنی قرآن از بر
و خدای تعالی در قرآن شریف یاد کرده که قوله تعالی هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَ
الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ^{بسته} آن است، ترجمه

گاه‌پیر و گاه‌طفل و گاه‌برنامی‌شود گاه‌در معراج رفته‌گاه‌اندرا چاه‌شده
گر بصد صورت برآید مرد معنی را چه غم گاه‌مستنصر شده‌گاه‌ی‌سلام‌الله‌شده
و این همه باضافه علم خلق و خلقی نماید تا این عالم بر جای بماند و مردم چون از کون خود بیرون
تواند دید نتواند شناخت و راه باو عز و علان بریزد و اگر نه چنین بوده که (بیت)

پیش از بنای دهر بچندین هزار سال بودند مصطفی و علی، منشیان هم
و اگر نه در عالم خدا و خدائی این تغییرات نیست اینها بنظر خلق چنین می‌نماید و گاه‌باشد که
دور‌ستر و تقیه از برای گناه کردن بندگان مؤمن باشد و گفته‌اند، شعر
گناه روی زمین مکنی نمی‌دانی که ماه بر فلک از شومی تو میگیرد
و این که مولانا بنظر قهر بدیشان نگاه کنند و دور کشف از جهت حرمت باشد که بندگان
خود بنظر لطف بدیشان نگاه کند

و دور بنظر و کشف مثل روز است و محق چون آفتاب و دور‌ستر چون شب و حجت
چون ماه و داعیان چون ستارگان و در شب که آفتاب مستور شود روشنائی از ماه و
ستارگان باشد و دور‌ستر که اهل حق را بذات مقدس محق راه نباشد راه دین از
فرمان برداری و شناخت مرد وقت او باشد که حجت اعظم و باب اقدس اوست

چنانچه فرموده اند (بیت)

از دل حجت بحضرت ره بود اوز تا سید دلش آگه بود
 و در دوران امان مستور که ستر اول باشد بعد از پیغمبر علیه السلام و وصی او عبد الله قلی
 حجت بود و در دو پسترد و دوم باباستیدنا و نور مستقر مولانا ادی که باباستیدنا داشته
 اسرار بود و در روزی که آفتاب ظاهر باشد ماه و ستارگان نورند دهند چنانکه بروزگار
 مولانا علی سلمان دعوت اظهار میکند و در هر زمان ظهور محق را باید شناخت و ستر او
 متصرفان دعوت او در حقیقت و اضافت بدانت و در دو پسترد دعوت بزرگوارش
 ظاهر از حجت و داعیان باشد **يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسُولِ** و شاید
 که امام در زمان ظهور حجت را نیز امر بدعوت فرماید و امانشاید که امام و حجت هر دو مستور
 باشند و در قیامت قیامت که کشف کلی باشد حجاب ظاهر و باطن از پیش نظر
 خلق برداشته شود و نه حجت را ظهور باشد و نه غیر او را و وجود همه مولانا قائم قیامت
 باشد و لیکن در کثر الغرائب مشهور است که انبیائی بحق و اولیائی برحق بحکم خدای تعالی
 در عالم بوده اند و مؤید و مأمور بر امر حق تعالی بوده اند و درین عهد الله بوده اند و وجود
 ارسال ایشان بر خدای واجب بود و عالم فی نبوت و ولایت نمی توانست از نظام گرفت
 بدلیل آنکه افعال بندگان اگر کردنی و جائز بودی آنها موجب فساد عالم شدی و لازم
 آندی که خون و زنا و همه کبائر بلکه قتل همه مردم بر یکدیگر جائز بودی زیرا که این از جمله
 افعال اند چون همه افعال جائز بودی اینها نیز جائز بودی و اگر همه ناکردنی و ممنوع
 بودی زندگانی میسر نبودی و این هر دو وجه محال و ممنوع پس لازم آید که گویم که
 بعضی از افعال جائز بودی و بعضی ممنوع و این که کدام فعل جائز است و کدام ممنوع

جز فاعل حقیقی کسی نداند پس سجان و تعالی را لازم آید بواسطه حکمت ایجاد عالم که کسی را از بندگان برگزیند و معرفت افعال شناسا گرداند بوحی و الهام و آنها که معرفت احکام و افعال بوحی در یابند پیغمبران باشند و آنها که بالهام در یابند ائمه و اولیا باشند و بأمور سازند تا افعال نیک و بد از یکدیگر جدا کنند که کدام نیکست و کدام بد تا خلائق را بنیکت امر کنند و از بدنی فرمایند تا عالم بنظام تواند بود و خراب نشود و این امر ونهی را شرع گویند و امر و ناهمی را صاحب شرع در هر مدتی حکمت الهی اقتضا بر آن کند که کتاب دیگر فرستد و آن کتاب و شریعت پیشین را نسخ کند بر بنده لازم است که اعتقاد بشریعت و کتاب پیغمبر یا نسخ کند زیرا که معنی نسخ باطل شدن است چون شرعی که قبول کرده باشند باطل باشد از آن بر باید گشت و باین نسخ در آمدن اعتقاد کنند که پیغمبر آن است که بدلیل قول خدای تعالی ما کان محمد اباً أَحِبِّ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَکِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ یعنی نباشد محمد علیه السلام پدر یکی از مردان بلکه پدر جمیع پیغمبران و او خاتم پیغمبران است و صاحب شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت بود اکنون اینها همه در میان فرزندانش بود و هست و معجزات او همه حق است چون معراج آسمانی و شق القمر و غیر ذلک همه حق است و هر که جز این اعتقاد کند و مخالفت شریعت او کند بی امر صاحب الزمان کافر شود و توبه این نپذیرد و لیکن اگر متابعت نفس کند عاصی باشد و کافر بدلیل قول پیغمبر علیه السلام مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً و الْجَاهِلُ فِی النَّارِ و اِنْ شَاءَ یَهُودِیًّا و اِنْ شَاءَ نَصْرَانِیًّا و اِنْ شَاءَ مَجُوسِیًّا یعنی هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرگ جاهلان باشد و بجای

جا بلان دوزخ است زیرا که چون پیغمبر صاحب التشرع در عالم نباشد در میان امت صورتها
 واقع شود که اگر امام زمان صلوات الله علیه آن مشکلات نکند بیم آن باشد که همه پیروان کافر شوند
 نعوذ بالله اسرار پیغمبران را حفظ نماید و مردمان را بان اسرار در خور فهم بخواند و بخدا
 شناسا گرداند و این امام بحق بعد از پیغمبر علیه السلام امیر المؤمنین علی علیه السلام است
 و فرزندش اَبی یَومَ القیامَةِ هر که جز این اعتقاد کند کافر گردد بدلیل قول پیغمبر علیه السلام
 مَنْ قَوَّسَ إِلَى شَيْخٍ مِنَ الشُّيُوخِ غَيْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَذُرِّيَّتِهِ
 فَهُوَ كَافِرٌ وَمَلْعُونٌ وَلَوْ كَانَ بِطَاعَةِ عَدِيسَى بْنِ مَوْجِبٍ عِنِّي هَرَّكَ دَسْتِ
 دِرْأَوِزٍ وَبِهِ كِيٌّ اِرْشِيهَامِي نَاحِي غَيْرِ فَرَزْدَانَ وَذُرِّيَّتِهِ مَنْ كَفَرَ بِشِوَايِ دِينِ اَنْدَ كَمَا اِنْجَامُ اَدَا
 اِمَامِ زَمَانِ اَسْتَ اِگِر طَاعَتِ كُنَدَ كَافِرٌ وَطَمُونِ اَسْتَ اِگِر طَاعَتِ تَمُجِيسِي مَرِيْمِ اَسْتَ
 و آنچه در نسخ ادیان بعضی از پیغمبران تقسیم و لیکن نسخ وضع ائمه سابق تواند بود و بسیار
 واقع شده و این چنان بود که بعضی از ائمه و انبیا بر حکمت و صلاح زمان خودشان بطریق
 چند خاص عمل کرده باشند و بعد از آن یکی از ایشان هم بنا بر حکمت و صلاح خود خلاف
 آن وضع سابق عمل کند و هر یکی از آن دو وضع مخالف را در زمانه خود باید دانست مقتضای
 فرمائی که در هر زمان نازل شد عمل باید نمود تا مؤمن و متابع باشی چنانکه در کلام مجید یاد کرده
 که قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و
 اولی الامر منکم و از زمره مخالفان و منافقان که خدای تعالی خبر داده که قوله تعالی
 بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِيلًا نَبِاشِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا

مسئله پنجم معاد است و این اعتقاد است به آنکه این نفوس جزویه را رجوع مبدأ
 خواهد بود سبکی از سه وجه باین نفوس نیکوکاران و فرمان برداران بوده اند و در دنیا تر از وی

عمل نیک ایشان گران تر از ترازوی عمل بد است تا طاعنی یا ملحد و بد اعتقاد نباشند و در دنیا امر آخرت را سهل گرفته اند بلکه هرگز از آخرت بدنیامتوجه نگشته اند تا آنکه همگی اوقات صرف طاعات آئینی نموده اند و امر دنیا و آخرت را لغت نشده اند بلکه فرمان برداری که از برای وصول دین که سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى عارفان است کرده اند و این گروه را اصحاب الیمین و اصحاب الیمینه گفته اند و ایشان صلحا و تقویا و پرستگاران و اهل شناخت نام روزگار باشند بکلم من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها ایشان را بهشت عدن بدان صفت که شنیده اید جزای عمل دهند اما گروه دوم را اصحاب الشمال و اصحاب الشئمة گفته اند ایشان اهل دنیا و لذات و طالبان فانی و شریران ظالمان نفس خودند و کاینکه فرمان الله و انبیاء برده اند در حدیث رسول علیه السلام فرموده است که الدنيا جيفة و طالبها کلاب ایشان را دوزخ است بدانکه در قرآن آمده جزای عمل خواهد بود اما گروه سیم نواب بارگاه احدیت و حجاب دیوان صمدیت و محرمان حرم وصلت اند و پروردگار عالم ایشان را مقربان نام نهاده است بکلم این آیت که قوله تعالی و السابِقون السابِقون اولئک المقربون آنها از بهشت و دوزخ بی نیازند و از مطالعه جمال جبروت بشاهده عالم ملکوت نیز دانند آنها انبیاء و اولیای باشند

وایشان راست (بیت)

جنت نروم تا رخ ز زیات زمین فردوس چو کارید اگر دوست نباشد
 اما فرقه دومیم که گناه کارانند هر کدام که بصورت بجه و عمرتش که ذوقیه بعضها همین
 بعض والله سمیع علیم گروه اند و از آیت قوله تعالی یا ایها الذین
 آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و اقرار باللسان

سوره انعام ۸۷ از سوره النساء (۴) سوره آت (۱۰ و ۱۱ از سوره الواقعة (۵۶) سوره انعام ۳۰ از سوره آل عمران (۳)
 سوره آیه ۶۲ از سوره النساء (۴)

و تصدیق بالقلب کرده باشند اما معاصی از ایشان در وجود آمده باشد تا بعد از آنکه
 بقدر گناه خود عقوبت بکشند حضرت خواهد کائنات صلی الله علیه و آله وسلم و اولادش
 که مفران اند ایشان را شفاعت کنند و او برکت شفاعت ایشان نجات خواهد یافت
 و محله در عذاب نخواهد ماند و آنها که بصدق نگرویده اند و فرمان الله نبرده باشند بلکه امام
 وقت خود را شناخته باشند منکر اند و محله در دوزخ جاوید خواهند ماند و اگر معرفت امام
 زمان و معرفت نفس حاصل نکند جاہل بمیر و بمعرضه تعریفی که خدای تعالی در کلام مجید یاد
 کرده است که قوله تعالی 'ثُمَّ رَدَدْنَا لَآسْفَلَ السَّافِلِينَ' گشت و پیش از
 آنکه انسان را در بهترین صورت بیا فریدیم چون او خود را شناخت رد کردیم او را بسفل
 سافلین فعوذ بالله من ذلك ترجمه

اگر امام زمان را ستم نبشنامی روی بدوزخ اگر صبر بر طاعات است
 و آنچه در آن ستمی اول اجمالاً حاصل شده بود اینجا تفصیلاً ظاهر شد بقول این آیت که میگوید
 قوله تعالی 'خُلِقَ آدَمُ عَلَى صُورَتِهِ الرَّحْمَنِ' یعنی که آفریدیم آدم را بصورت خاص
 رحمانی خود

چو آدم را فرستادیم بیرون چهل خویش در صحرا نهادیم
 و بتقصی گوئی کنزاً مخفیاً فأجبت أن أعرف فخلقت الخلق لکی أعرف
 یعنی خدای تعالی می فرماید که پنهان بودم خواستم که آشکارا گردم پس بیا فریدم عقل کل و
 نفس کل را و بطفیل این دو نور بیا فریدم عالم و خلق عالم را تا آشکارا گشتم و مطلوب
 حاصل شد آخر کار همه انسان کامل بود که صفات جمال و جلالی را مظهر آمد و بار امانت را
 قبول کرد و عارف صادق در این باب گوید

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند
 و انسان در تحقیقت جامعه باعث بارانگه هر چه در عالم کبیر تفصیلاً موجود است اجمالاً در
 انسان نیز موجود است و معنی آتش آن است که هر چه در آفاق است در انفس است
 و این انسان که شناخت امام وقت و اصل شد از مقرران بارگاه سبحانی شد زهی
 سعادت و جهانی که معرفت نفس خود که آن مبدأ و معاد است حاصل کرد بمقتضی حدیث
 صحیح که قال النبی علیه السلام مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ یعنی هر که
 شناخت نفس خود را بدین که شناخته باشد خدای خود را ترجمه

شناسای وجود خویش تن شو پس آنکه سر فراز انجمن شو
 و معرفت امام وقت حاصل کرد و قامت بر استقامتش بر اندازد خلقت و رفعت طراز که
 قوله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ گردید و از اصحاب ائمه
 گشت قوله تعالی لَمَّا جَنَّاتُ عَدْنِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
 فیها أبداً یعنی ایشان راست بهشت عدن که در آنجا و در آن خانها و در آن بهشت مغلد
 بمانند الحمد لله و المنة که این علم حقیقت در این روزگار بر تیره رسیده که هر که می شنود
 مجال سخن انگار نندارد و اکثر منکران در مقام اقرار اندامند که نهایت رساند این گروه از صف
 نشینان دیوان تقرب و سرهنگان بارگاه محرمیت بد بفض و کرم مولانا
 و بعد از پیغمبر علیه السلام وصی او جل مشکلات امت نماید تا خلائق گمراه و طاغی و
 یاغی نشوند و بعد از خود امام دیگر را بجای خود نصب کند و بان اسرار عارف سازد و اینها
 نیز شش تن بوده اند هر ناطق را وصی بود بدانکه وصی آدم علیه السلام شیث بود و وصی
 نوح مولانا سام بود و وصی ابراهیم مولانا اسماعیل بود و وصی موسی مولانا هارون بود و

وصی عیسی مولانا شمعون الصفی بود و وصی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب افضل الصلوات و اکمل التحیات بود و حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰة و السلام افضل همه انبیا و اولیا و اتقیا و اصفیاست و در شأن او آیات قرآن و احادیث نبوی بسیار واضح نازل گشته در شأن او تبارک و تعالی فرموده است: **وَآیةُ آئَاتِ اللَّهِ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** در شأن او است و سوره **إِنَّا أَنْزَلْنَا** **الْحُرُورُ** در شأن او است که خدای تعالی گفته است که ماه شریف رمضان بهتر است از هزار ماه و امام زمان افضل تراست از هزار پیغمبر مرسل یعنی نور نبوت از نور ولایت حاصل شده چه شرف باین برابری کند که حضرت پیغمبر در باره او فرموده که **لِحَمَّكَ لِحَجِّي وَدَمَّكَ دَمِّي وَجِسْمُكَ جِسْمِي وَوُحْدُكَ رُوحِي** و یکی از احادیث که در شأن آن حضرت نازل شده این است که **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيْهَا بَابُهَا** ترجمه

ششیده ام بتکلم نمودم چون در

بدین حدیث لب لعل روح پرور او

که من مدینه علم علی درست مرا

عجب خجسته حدیث من سنگ در او

نظم

در یاد او گردد و اشجار با تسلم

هفت آسمان چون کاغذ و جبریل مدح گر

گر جمله جن و انس نویسند مدح شاه

کز صد هزار نکته نیاید یکی بدر

و باید دانست که امام رئیس دین بود و امر کند بآنچه صلاح دین و دنیای مردان دین بود و او از اسرار غیبی و معنی احکام لاریبی باشد بدین حدیث که قال النبی علیه السلام **لَوُخِّلَتِ الْأَرْضُ مِنْ إِمَامٍ سَاعَةً لَمَادَتْ بِأَهْلِهَا** که مدار آسمان و زمین او است و عالم بی او بقا ندارد

آیدیم به بیان امام مستودع و امام مستقر، گویم فرق میان این دو مرتبه نیست الا
 در وصایت چون امام حسن و امام حسین و امام مستودع هم یکی از فرزندان امام باشد از آن
 همه بزرگتر و بر اسرار امامت واقف و در زمان خود افضل همه خلق بود و لیکن نسل امامت
 در او نباشد و اما نسل از نسل او نباشند و از او سادات بماند زیرا که امام مستقر آن بود
 که همه صفات امامت آراسته باشد و نسل امامت در او بود و امام بعد از حضرت
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه امام حسن بود علیه السلام و او امام مستودع بود و بعد از او
 امام حسین بود علیه السلام و او امام مستقر بود و بعد از او امام زین العابدین بود و بعد از او
 امام محمد باقر بود و بعد از او امام جعفر صادق بود و بعد از او امام موسی کاظم بود چنانچه امام حسن
 علیه السلام نص در او نمود و بعد از او امام اسماعیل بود و از ارباب اطلاق بود و نظرش
 بر منظور مطلق گشوده بود و با اهل شرع اتفاق نمی نمودند و این را در حقیقت تصور می نباشد
 چنانچه در قرآن شریف آمده که قوله تعالی وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى
 اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بنا بر آن
 اند که امام اسماعیل چون نمیدانست که استقرار امامت در فرزندان او بود رضای نص امامت
 امام موسی کاظم داد و ایشان مخالف یکدیگر نبودند و این پوشیده نیست که در کتاب وضه
 التسلیم دلیل آنکه در محلی که امام موسی کاظم در جبل خلفای بغداد بود مخالفان با وی گفتند که
 امام اسماعیل در حق تو قصد می کند و او گفت چرا دروغ می گوئید و او نص کرده خدا و رسول
 است بدین دلیل که قوله تعالی دَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
 و در حق اسماعیل دعا کرد و گفت خداوند فرزندان مرا از فرزندان امام اسماعیل محروم گردان
 و این در کتاب عمده الطالب که از کتب معتبره اولاد پیغمبر است واضح و بویید است و

این صورت یعنی آن صورت اسحاق پیغمبر و اسماعیل پیغمبر است که چندین از فرزندان اسحاق
 نابود کردند اما آخر نبوت و امامت بفرزندان اسماعیل قرار گرفت اکنون احوالی بجایی
 باید گذاشت و اینهارا همه یکی باید دانست و مخالف یکدیگر نیستند

بدانکه طاعت و اقدابا امام زمان واجب است بهر چه فرماید سابق بوده باشی و این
 امامت پیش از زمان عالم و آدم و مکان بوده اما از برای مسمی صلوات الله علیه لازم و واجب
 شد و در نسل و اقرار گرفت بدلیل قول خدای تعالی *إِن اللّٰهُ اصْطَفٰی اٰدَمَ و نُوحًا و*
آلَ اِبْرٰهٖمَ و آلَ عِمرٰنَ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ یعنی بدستی که گزیدیم آدم و نوح را و
 آل عمران را که مراد از آل عمران حضرت ابوطالب است که بر هر دوره *ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا*
مِنَ بَعْضٍ یا يوم القیامة و درین عترت است و این امام گاهی ظاهری شود در امامت
 از نص صریح و یا خفی پس لازم است که امام کی از فرزندانش را ولی عهد خود سازد و
 یا آنکه صریح بگوید که امام بعد از من فلان خواهد بود و نص خفی آن بود که چیزی که خصوصیت
 با امامت داشته باشد یکی از فرزندانش اشارت کند و یا آنکه با ساس بگوید و یا آنکه
 یکی از حجتان و داعیان که محل اعتبار ایشان صریح است بگوید و این امامان از مقرر بان
 و محرمان و خاصان خدای تعالی اند و شیعیان و پیروان از اصحاب الیمین اند و این حسنه
 است بکلم این حدیث نبوی *مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةٍ فَلَهُ اَجْرُهَا وَاَجْرُ*
عَظِیْمٌ یعنی هر که بیاورد در دمان رایک سنت حسنه پس هر آینه من مراد را بیاوردم دو
 برابر آن تا با آخر آن کسی که عمل بان اجر حسنه کرده باشند

پس هر کی حجت و داعی و مأذون را لازم است که در دعوت مبالغه داشته باشند
 هر یک بقدر خود بفرستند که گفته اند که اگر مورعی در سوراخی باشد و او استعداد دعوت باشد

داعی را باید بردیر آن سوراخ استغاری بکشد سالها تا آن مور بیرون آید و او را در دعوت کند
 شاید که از آن مور قوت بدین رسد در صواب آن قوت شریک او باشد و آن تاثیر از
 اصحاب الیمین اند و هر یک ازین ارباب مراتب خواه حجت باشد و خواه داعی و خواه
 مأذون و خواه معلم و خواه مستجیب واجب و لازم است که خدا ترس و پاک دامن و
 پاک چشم و پرهیزگار و فرمان بردار و صادق القول و کریم الاخلاص باشند و از روی
 صدق بدعوت مولانا گرویده باشند و کفرمان برداری بر میان جان بسته حکم این آیه
 که قوله تعالی 'أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ' و تقویت
 دین بر خود لازم شناخته که از بعض ارباب مراتب از دعوت ثواب بیشتر داشته باشند
 و دین بدعوت درست شود و هر چند بیشتر آجر آن بیشتر باشد و در نصایح گوید ترجمه

ای مؤمنان با امر و فرمان او شوید محمود را امید بشارت از آن رسید
 و مؤمن باید که متقی و پرهیزگار باشد قوله تعالی 'إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ'
 یعنی بدستی که گرامی ترین شما پرهیزگارترین شماست و متابعت بر طاعت واجب الوجود
 لازم دانید خدا در همه حال خواه در رفتن و خواه در گفتن و خواه در سخن حاضر و ناظر دانید
 و در همه حال چنان بزیستید که چون حق سبحانه و تعالی شمار در همه حال می بیند شرمند نشوید
 و صدقه را دست او نیز و سازید که صدقه رد بلا گفته اند و زکوة مال بیرون کنید که گفته
 اند که قال النبی علیه السلام 'بُرُكَةُ الْمَالِ فِي إِدَاعِ الزُّكُوتِ' یعنی برکت
 مال در ادای زکوة است و خمس پیغمبر و اولادش از مال خود بیرون کنید و پرهیزیاری
 که در حق الله صرف کنید در دنیا و هزار در دار آخرت برکتی آورد و در حدیث آمده
 که 'وَمَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتِثَالِهَا' و این را فرض حسن گفته اند که

تَعَالَى خَافِيَةً بِصِيَامِ الصَّلَاةِ وَأَتَا الزَّكَاةَ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
 چنانچه گفته اند در دنیا هر چه بود در آخرت بود که قرض حسنه است و دست گیری بهم دینان و
 برادران دین خود را فرض عین دانید و امداد دریغ ندرید که ثواب بسیار است و صفای
 باطن مؤمنین در کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن است و بجال دنیوی بر یکدیگر نریزید
 و یکدیگر را با فلاس طعن فرسید که این شیوه منافقان و جاهلان است و از خدا طلب
 نمانید و سلامتی دین و خدا شناسی طلبید

و مراد از مؤمنی آنست که دیگری از او در مؤمنی رشک برد که چرامن همچنین نباشم
 و بر یکدیگر ستم و شرارت نکند و بعضی را در دل راه مدید که بغض و حسد و ظلم مؤمن را از
 دین برآورد و کینه یکدیگر را در دل برآورد که در سینه مؤمن کینه راست نیاید زیرا که سینه
 مؤمن خانه خداست قال النبی علیه السلام المؤمن عرش الله تعالی
 یعنی هر که کینه در دل داشته باشد خانه خدای را پلید کرده باشد چون خانه پلید شد صاحب
 خانه در آن جانیاید و او از ایمان بی نصیب باشد و از تعصب دور باشید مگر با
 دشمنان دین و با دوستان دین پیغمبر و عمرتش دروغ گوئید و تبواضع باشید و
 خلق و کرم و احسان پیشه خود سازید که سهر همه طاعتها این سه صفت است و اگر میان شما
 نزاع شود همه در صلح آن بوشید و بی تکلفی را شعار خود سازید تا آسان زندگانی فرزدگی
 توانید کرد و از فرمان داران امام زمان روی گردانید و در دین ثابت قدم باشید
 که این دنیا عاریت است که قوله تعالی ذَلِك لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
 وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلَّكَ فَرِيحٌ عَذَابٍ أَلِيمٍ یعنی گفت خدای تعالی که هر که
 از حد و دعلوی روی بگرداند کافر گردد و لعذاب الیم گرفتار شود و از خدا و رسول خدا روی

گردانیده باشد

ای عزیز من جان پروری کن و از شر و شور خود بری کن تا بتوانی نزد پیام جوانی
 نقد جوهر جان را بضعای گذرانی چنانچه حضرت بابا سید نادین باب می گوید که درود
 نامعدود شازدات محمد را که زمره انبیا که قانون شریع هر یک باشد بچک آورد که
 قوله تعالی **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ
 هُمُ الْمُهْتَدُونَ** مظهر و مظهر ذات قال **نَمْتُهُ** قال النبی علیه السلام **كُنْتُ
 أَنَا وَعَلِيًّا نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشْرَ
 أَلْفَ عَامٍ وَدَرَبَانِ حَقِيقَتِ** امر در تحقیق توحید مکمل بکلمه **أَنَا وَعَلِيٌّ** من نور واحد و
 أنا علی و انا مینه و در در دنیا بهر اظهار اقدار و حشمت خویش و خطبه کمال در مرتبه وجود
 بالکمال خود مترنم بنغمه **أَنَا دُرُّ الْحَكِيمَةِ وَعَلِيٌّ** با آنها بهر فتح با بهای دانش و تفتح درای
 معرفت و نیش آمد علیّه من الصلوات و من التسلیمات الزاکیات
 بر آلی او که هر یک بر آسمان هدایت گم شده وادی ضلالت جهالت را کوکب ابدی بود
 بتخصیص آن ذاتی که حروف ممکنات را جز نقطه وجود مقدس شمارا و در دنیا و در دایره
 پرگار موجودات جز منظر تقدس شارا و نشد آنکه در مقام منقبت و محبت او زبان هر صبیح
 و شریف بدین مقال کمال میرسد

حاصل ایمان و امان همه	ای صفت جان جهان همه
در دو جهان کس بزبان همه	غیر تو کس نیست سخن گو بختی
جز تو نبود روح در روان همه	گر چه فرستاد رسول آن خدا
از تو منور دل و جان همه	با همه همراه تو بودی و بود

صلوات الله والسلام علیه وعلى آله واولاده المطهرين
 اما بعد مدتی میلان خاطر و داعیه باطن و ظاهر بر آن بود که در بیان خطبه که منسوب
 است بحضرت امیر المؤمنین و امام ائمتین و شعوب الدین قاصع الفجره و قاتل الکفره
 علی ابن ابی طالب علیه افضل الصلوات ستمی بخطبه البیان است و بر بعضی اقوال بخطبه
 انابت است و امثال این سخنان که حضرت رسالت پناه روایت می کند توحید و تحقیق
 این کلمات قدسی بچگونه کرده می شود که خلاف ظاهر لازم نیاید و مخالفان را اغراض بر
 جواب گویم که اولامی باید چنانچه در حدیث قدسی می فرماید که تال التبی علی السلام
 لا یزال العبد یتقرب الی بالتواقل حتی اُحِبَّتْهُ فَاِذَا اُحِبَّتْهُ
 کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذی یَبْصُرُ بِهِ وَیَدَهُ
 الَّذی یَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّذی یَمْشِی بِهَا مضمون این حدیث آن
 می شود که همیشه بنده من تقرب بمن می جوید بنوافل که آن زیادتی عبادت و طاعت است
 بر فرائض مکتوبه تا بان عنایت که من دوست می گیرم او را همین که دوست گرفتار و راسخ
 اوست شنوم که بمن می شنود و ببصیر اوست بنیم که بمن می بیند و بدست او میگیرم که بمن میگیرد
 و حاصل قصه آن باشد که انسان عبارت است از اعضا و قوای اعضا همچون
 دست و پا و غیر آن قوی همچون سمع و بصر و غیر آن پس چون این هر دو حدیث که مذکور شد
 اسم در اسم یکی باشد و ملک وجود را تمام حق متصرف شده باشد پس در آن
 حال هر چه گوید و شنود گوینده و شنونده غیر حق نباشد و در آن مرتبه است که بعضی
 از اصحاب ریاضت سخنها می گفته اند که خلاف عالم خلقت و ظاهر شریعت همچون انا
 الحق و سبحانی که گفت پیغمبر علیه السلام که من و علی آن نورم که با موسی سخن گفتیم یعنی

الله و محمد و علی یک جورند در دیده احوال سه تن نبودند
 و این حال روشن است مثلاً هر کجا آهین در آتش برود انگشت از اطراف بروی ریخته و
 بدم دم او را نفوذ شدید متصرف گردد آهین بقابرت و مقارنت آتش و مجاورت او از
 ظلمت و کسافت و کدورت و ضلالت اول خلاص یابد و بر تبه رسد که هر صفت در آتش
 اعتبار توان کرد از شعاع و احراق که علت غایی آتش است در او موجود گردد و همچنین بنده
 که در مرتبه محبوب حق آید بقضای که مذکور شده است دست و پا و سماع و بصیرت بی نمی شود
 پس هر چه از او صادر می شود از افعال و صفات حق باشد همچنانکه حضرت رسالت پناه
 علیه السلام فرموده که قوله تعالی و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی یعنی
 یعنی نینداختی تو ای محمد آن هنگامی که تو انداختی و لکن خدا انداخت اگر چه آن انداختن فعل
 ظاهر از حضرت رسالت پناه بود اما بحقیقت از آن حق است

پس حضرت رسالت پناه در حق حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در این حدیث
 اثبات کرده که قال النبی علیه السلام یحب الله تعالی و رسوله یعنی دوست
 می دارد او را خدا و رسول خدا چون حق تعالی او را دوست و محبوب گفته باشد که امثال چون چرا باشد
 و در حدیث دیگر آمده که قال النبی علیه السلام و علی ممدوح فی ذات
 الله تعالی یعنی که علی ستوده شده است در ذات خدای تعالی و باز گفت که قال
 علیه السلام انا کلام الله ناطق متکلم یعنی گفت پیغمبر علیه السلام که علی کلام
 سخن گوینده حق است زیرا که کلام از غایت اتحاد و عنایت که دارد گویا که ستوده بذات
 حق تعالی شده از وحدانیت و چون پیغمبر علیه السلام او را کلام حق گفته باشد و حق تعالی
 جمع ایشان را بکلام خود آفرید و ایجاد کرد و چنانکه فرموده که قوله تعالی انما امره

إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^{له} - قَوْلُنَا إِيجَادُ شَيْءٍ إِذَا إِيجَدُ شَيْءٌ^{له}
 متعلق یعنی می شود آنچه خدای تعالی بخواد و بظاهر می آید و دیگر فرموده یَحْيَىٰ الْحَقِّ بِكَلِمَاتِهِ^{له}
 یعنی می گرداند حق تعالی حق را بکلمات خود و باطل می گرداند باطل را بکلمه خود و چون این معنی
 بثبوت رسید که همه اشیا در حکم کلام صامت حق است و در تحت تصرف او است بکلم
 این آیت که قوله تعالی وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ^{له} یعنی
 آفتاب و ماه و ستارگان مسخراند بامر خدا و امام زمان که أَنَا أَمْرُ اللَّهِ وَالرُّوحُ قَالَ
 اللَّهُ تَعَالَىٰ يُسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي^{له} یعنی ای محمد ترا
 چون پرسند از حقیقت روح بگو روح از امر پروردگار من است و امر خداست که کلمه کن
 بامر او پیدا شده است پس هر نفسی که خود را بحسب شهود و تجلی و تحقیق کلام باطن دیده باشد
 او را رسد گفتن که أَنَا أَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَأَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{له}
 پس چون امیرا خدای تعالی گفت که این کلمه کن است گفتم که هر چه صادر می شود پس
 راست باشد این کلمه که امیر گفته است که أَنَا مُصَوِّرُ فِي الْأَرْضِ^{له} یعنی منم نقش کننده در
 رحما زیرا که هر نفسی بر تنه وجود و بر صفحه هر موجودی به وجود می آید از این کلمه بیرون نیست
 پس بدین موجب لازم می آید که گوید منم کلام خدا که اگر بالفرض از اشیا بد رود اشیا
 را وجود نماند از آن معنی فرموده اند پیغمبر علیه السلام که قَالَ عَلِيُّ دَاوَأْتُكَ فِيكَ وَلَا
 تَشْعُرُ وَدَأْتُكَ مِنْكَ وَلَا تَبْصُرُ^{له} و دیگر فرموده اند وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^{له} یعنی گفت
 پیغمبر علیه السلام که علی در من پیچیده است و منطوی شده است عالم اکبر فَاَنْتَ الْكِتَابُ
 الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمَظْهَرُ^{له} یعنی گفت پیغمبر که تو کتاب مبینی که بحر فمای او

له آیه ۸۲ انزوره میس (36) له آیه ۷ انزوره الانفال (8) له آیه ۵۲ انزوره الاعراف (7) له آیه ۸۷ انزوره الماری (۱۶)

له آیه ۳ انزوره الحدید (57) شه از دیوان حضرت علی ابن ابی طالب شه از جهان دیوان شه باز از جهان دیوان

نظم ظاهر شده و برهین معنی اولیاء الله فرموده اند که **أَنَا الْقِرْآنُ وَالسَّبْعُ الْمَثَانِي وَ**
رُوحُ الرُّوحِ أَرْوَاحُ الْأَدَانِي یعنی امیر المؤمنین امام ائمتین در این باب چنین فرموده که
منم قرآن و السبع المثانی و روح الروح و حضرت رسالت پناه فرموده اند که **يَا عَلِيُّ**
كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعِيَ جَهْدًا یعنی ای علی با همه انبیاء در سر بودی و بمن
اشکار شدی قال النبی علیه السلام **فَأَنْتَ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَتَوَسَّرَ خَدَائِي**
که سرترا کس نداند بخبر خدای تعالی و سرترا کلام خداست که آن تمامی در شان من تو
فرو داده است قال النبی علیه السلام **وَجَمِيعُ سِرِّ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى آخِرِهِ**
یعنی جمیع اسرار خدا در کتابهای آسمانی است و آن سرترائی که در کتاب آسمانی است در تورات
و انجیل و زبور در قرآن باشد و هر چه در قرآن است در سوره فاتحه الکتاب است و آنچه
در فاتحه است در بسم الله است و آنچه در بسم الله است در بای بسم الله است و
آنچه در بای بسم الله است در نقطه تحت باست پس معلوم شد که علیست آن نقطه و
اسرار خدا و اسرار کتابهای آسمانی و جمیع انبیاء و کتابهای آسمانی همراه بوده است
پس همه سرترا کتابهای آسمانی همراه او باشد چون این کتابهای آسمانی بحضرت رسالت
پناه علیه السلام ختم شد از آن رو سرترا و بحضرت امیر ختم شد و هر که بتنزیل آن کتابها
ماند گریز و ترسا و یهود و ارمنی و جهود و هند و و منافق مردود و مرتد شدند و از زمره المنا
و المنا فقات و از زمره **أَضَلُّ سَبِيلًا** گشتند و هر که بتاویل رسید و شناخت حاصل
کرد ناجی و رستگار شد

شعر

گزار آنکه نبی کزو ولی بود همراه نهان او علی بود
باجمله انبیاء بسر بود این لفظ خدا که چهره نبود

چون ذات علیست اصل ترکیب زویافت سخن تمام ترتیب
 و دیگر آنکه حق تعالی فرموده است در قصه موسی که چون موسی نزدیک آتش رفت
 آتش گفت که اِنِّی اَنَا اللّٰهُ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فَلَمَّا اَتَا هَا نُودِيَ يَا مُوسٰی
 اِنِّی اَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ یعنی ای موسی نزدیک آمدی که منم پروردگارتو و
 وقتیکه آتش بزود و کوه طور بسوخت و اِنِّی اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ اِذَا وِرَاکَ
 پس حقیقت و منطری که وجود او نور حق باشد بطریق اولی بموجب آیتهایی که در
 قرآن مذکور است برآید با وجود آنکه حضرت رسالت پناه فرموده اند که قال النبی علیہ
 السَّلَامُ کُنْتُ اَنَا وَعَلٰی نُوْرًا بَیْنَ یَدَی اللّٰهِ تَعَالٰی قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَ اٰدَمَ
 بِاَرْبَعَةِ عَشَرَ اَلْفَ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ اٰدَمَ نَقَلَ ذٰلِكَ النُّوْرَ اِلٰی اَصْلِهِ
 فَلَمْ یَزَلْ یَنْقَلِبُهُ عَنْ صُلْبِ اِلٰی صُلْبِ حَتّٰی قَرَنٰی صُلْبَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ
 فَتَقَسَّمَهُ قِسْمَیْنِ وَتَقَسَّمَنِیْ فِی صُلْبِ عَبْدِ اللّٰهِ وَتَقَسَّمَ عَلَیَّ فِی صُلْبِ
 اَبِی طَالِبٍ وَعَلٰی مَتِّیْ وَاَنَا مِنْهُ مِنْهُمُ اِنْ حَدِثَ اَنْتَ کَکَفَّ رَسُوْلٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ
 که من و علی از یک نوریم میان هر دو دست خدای تعالی پیش از آنکه آدم را آفرید و پشیا
 از بنای دهر بخچدین هزار سال نقل میکرد آن نور بصلب آدم علیه السلام آمد و همیشه
 آن نور نقل میکرد از صلبی بصلب تا قراداد حق تعالی او را در صلب عبدالمطلب پس او را
 منقسم گردانید بدو قسم قسم من بر پشت عبدالله رفت و قسم شانی بر پشت ابوطالب پس
 علی از منت و من از علی و در حدیث دیگر آمده است که قال النبی علیہ السلام
 اَنَا وَعَلٰی مِنْ نُوْرِ وَاَحَدٍ وَاَحَدٍ وَاَحَدٍ وَاَحَدٍ وَاَحَدٍ وَاَحَدٍ وَاَحَدٍ وَاَحَدٍ وَاَحَدٍ
 وَاَلْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ کَمِشْکُوْتٍ فِیْهَا مُصْبَاحٌ پس چون حق تعالی نور آسمان

وزین باشد و جمیع انوار فرغ نور محمد است و علی عین آنست زیرا که حضرت رسالت
 پناه عین نور حق است و علی عین آن نور باشد چنانچه گفته اند (بیت)
 علی صبیح نبوت را بود دوم محمد خاتم و او نقش خاتم
 چنانچه حضرت رسالت پناه فرموده اند که انا نور الذی اقتبس منه موسی فهده
 یعنی که علیست آن نوری که اقباس کرد از آن نور موسی و بهدایت رسید پس آن
 آتش که انا ربک گفت همین نور بود بقول حضرت رسول علیه السلام که رب جمیع
 اشیاء کلمه کن است و عین آن کلمه حضرت امیر المؤمنین علیست علیه السلام اکنون حضرت
 رسول علیه السلام فرموده اند که من و علی از یک نوریم اما مرتبه نبوت تعلق بخلق دارد و آن
 موقوف بجزئیل و وحی است تا از حق تعالی بر او منزول نمی شود و امور نبود با آنکه ظاهر کرده اند
 بحکم این آیت که قوله تعالی وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
 و این مرتبه محتاج می باشد بجزئیل که آن ملک است و امری که از حق تعالی می شود میرساند
 در آن باب ما مور است چنانکه حق تعالی می فرماید که قوله تعالی يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
 بَلِّغْ مَا نَزَّلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ یعنی ای رسول من برسان آنچه تو فرستاده ایم
 از پروردگار تو بگویم آن ما مور نباشی آن ما مور از آن است که فرمود و انما علیک البلاغ
 و علینا الحساب یعنی که مرتبه امیر مرتبه ولایت است و او را واسطه نیست بلکه بی حجاب
 مشاهده حق می کند و دیگر آنکه حضرت رسالت پناه فرموده که من جنگ تبئیر می کنم و
 علی تبأویل و تبأویل مرتبه حق است که قوله تعالی وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ اِلَّا اللَّهُ
 و التاویل سخن یعنی که رسول و علی یک حقیقت اند و غیرت در میان ایشان نیست
 الا تعیین و تخصیص بلکه ایشان هر چه فرموده اند در باب توحید و مشکلات سخن همه از

له آیات ۳ و ۴ ازسوره النجم (53) له آیه ۷۱ ازسوره المائدة (5) له آیه ۴۰ ازسوره الرعه (13)

له آیه ۵ ازسوره آل عمران (3)

مرتبه ولایت است زیرا که حضرت رسالت پناه را هم مرتبه نبوت و هم مرتبه ولایت است اما مرتبه ولایت خفی و مرتبه نبوت جلی و هویدا و مرتبه ولایت افضل بر مرتبه نبوت است پس ولایت علی بر نبوت نبی غالب است چنانکه ولایت امیر جهان ولایت نبی است که خود آن حضرت فرموده اند که قال النبی علیه السلام لی مع الله وقت لا یسعه فیہ إلا ملک مقرب و نبی مرسل یعنی مرا با خدا وقت است که در آن وقت گنجی مگر ملک مقرب که جبرئیل باشد یا نبی مرسل که وجود او باشد که مرتبه نبوت است که آن از مرتبه ولایت حضرت رسالت است

پس آن حضرت هر چه گفته باشند ظاهر اشکالی از آن مقام که فناء فی الله و بقاء بالله است و دیگر فرموده حضرت رسالت پناه علیه السلام است که أنا نقطة تحت الباء و أنا الکتاب المسطور و دیگر آنکه العلم نقطة کثرها الجاهلون یعنی گفت رسول علیه السلام که علم یک نقطه نیست که آن را نقطه تحت بای بسم الله گفته اند و جابلان آن را بسیار کرده اند و وجود او که نقطه باشد متقراست که جمیع حروف در تحت نقطه مندرج است چون گفته اند که علم نقطه نیست معنی آن باشد که وجود من محض علم است پس جمیع انبیاء که کتاب با ایشان آمده و جمیع کتاب آسمانی از این حروف خالی نیست و این حرف از این نقطه خالی نبود پس نقطه در همه ساری و جاری باشد و حضرت رسالت پناه فرموده که قال النبی علیه السلام یا علی کنت مع الانبیاء سیرا و حضرا معی حصرا یعنی که یا علی سرفدا توئی و سرفدا در منظر محمد ظهور یافت (رباعی)

در طوری نبوت عدم از حق شیء شد هر نقطه که قابل صفت بد حی شد
ملک و ملکوت مابو الله طی شد در کشف ولی چون در روز می شد

وارض و سما و هر چه در اوست همه قائم بکلام حق است و بیرون از او نیست که اگر بر سبیل
 فرض و تقدیر این کلام خدا که این نقطه که رسول فرموده اند که **أَنَا نَقْطَةُ تَحْتِ الْبَيْتِ لِنُظُورِ**
 آید یکی از سموات و اراض بدر برود و اشیا موجود بماند پس در همه اشیا از علی کرم الله وجهه
 بحکم این حدیث ساری و جاری باشد همچنانکه **هُوَ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُ زَيْرًا**
 این حروف قرآنی بی وجود نقطه ممکن نیست و حق تعالی او را نقطه خوانده است (بیت)
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا لَّكَ فِيهَا وَمَا كَانَ كَلِمَةً فَتَوْفِيقِيًّا در هر حرفی الف با سسی موصوف

چنانچه در کشف کبیر و جامع کبیری فرماید **قال النبي عليه السلام أنا كلام الله**
 ناطق ترجمه

چون بود علی کلام ناطق مخصوص بود بذات خالق

بیت

حدیث نور چراغ است و دیده اعمی **قضية شرف معجزات برزنی**
قال النبي عليه السلام ليس الله بمتكبر انه لجميع العالم وليد ترجمه
 عجبی نیست از خدا که کند **جمع اندر یکی همه عالم**
 هر که داند علی بدین توجیه **بر سریر سر سبزی آدم**

قطعه

گر بدانی تو از سر تحقیق **شرح این قصه بیان علی**
 روشن گردد این سخن بخدا **هست ناطق همه زبان علی**

قال النبي عليه السلام خلق الله من نور وجه علي ابن أبي طالب
سبعين الف ملك يستغفرون له ولحبيبه إلى يوم القيامة یعنی خدا

تعالی از نور روی علی بنقدا و هزار فرشته آفریده است که استغفار می کند برای وی و از برای
 محبان وی تا روز قیامت **صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ** و نیز رسول علیه السلام می فرماید که وقتیکه
 مرا مخرج بردند در طرف سموات میگذاشتم فرشته دیدم بر سر منبری از نور نشسته و فرشتها
 گرد گرد او آمده گفتم یا اخی جبرئیل این فرشته کیست جبرئیل گفت نزدیک وی شو و بروی
 سلام کن چون نزدیک وی رفتم و سلام کردم دیدم که بر او زخم زاده من است علی ابن
 ابی طالب گفتم یا اخی جبرئیل پیش از من کی با من چهارم آمده بوده است جبرئیل گفت
 یا رسول الله علی منظر العجايب است و مدار آسمان و زمین او است آسمان و زمین بی او بقا
 ندارد و لیکن فرشتگان از درد و محبت علی شکایت کردند خدای تعالی فرشته را از نور علی
 علیه السلام آفرید پس جمیع ملائکه در شب جمعه و روز جمعه بنقدا و هزار نوبت زیارت وی میکنند
 و تسبیح و تهلوس خدای تعالی بجای می آرند

و در مناقب از امام محمد باقر روایت است که رسول علیه السلام گفت که در مخرج حق
 تعالی با من بزبان علی ابن ابی طالب خطاب کرد گفتم یا رب تو با من سخن گفتی یا علی را امر
 به سخن فرمودی حق سبحانه و تعالی خطاب کن ای محمد من شی ام نه چون اشیاء و ما با مردمان
 قیاس نماید کرد و اشباه و امثال و نظاره و صف نباید کرد و ترا از نور خود آفریدم و علی
 را از نور تو پس بر سر دل تو مطلع شدم بسوی دل تو علی را یافتم و از علی ابن ابی طالب دستتر
 نیافتم بنابراین بزبان علی با تو سخن گفتم تا دل تو مطمئن گردد و از هدایت دولت از جای زود
 قال النبی علیه السلام دوستی علی گناه را می خورد چنانکه آتش همین را می خورد
 قال النبی علیه السلام **عَاهَدَنِي رَبِّي أَنْ لَا يَقْبَلَ إِيمَانَ عَبْدٍ إِلَّا لِي**
بِحَبَّةِ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِي یعنی عهد کرده است با من خدای تعالی که قبول نکند ایمان هیچ

بنده را الابدوستی تو علی و اهل بیت تو صدق رسول الله و رسول علیه السلام گفت
 که قال النبی علیه السلام 'لَوِ اجْتَمَعَتِ النَّاسُ عَلٰی حَبِّ عَلِيٍّ ابْنِ ابِي طَالِبٍ
 لِمَا خَلَقْنَا النَّارَ لِعِنِّي اِذَا رَفَعْتُمْ رُءُوسَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ' و دیگر فرمود که قال النبی علیه السلام 'مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَ
 أَوْلَادِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ' یعنی هر که محبت کند علی
 و اولاد من محبت کرده باشد با من و هر که محبت کند من محبت کرده باشد با خدای من
 و دیگر گفت که قال النبی علیه السلام 'مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا وَ أَوْلَادِي فَقَدْ
 أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ' یعنی هر که بغض او را بورزد
 بغض مرا ورزیده باشد و هر که بغض مرا ورزیده باشد بغض کرده باشد خدای من
 صدق رسول الله مولانا بندگان خود را توفیق دین داری کرامت کند البته و کرمه

باب ششم در باز نمودن عالم جسمانی و روحانی و مبدأ و معاد و بیان مراتب از
 مستحب تا امام

مادر باب سخنان گذشته پیدا کردیم که هستی مطلق خدای راست و هر چیزی که است
 از او باشد و با او هست باشد و هر چه از هستی خدا بقیه عدم محض شود پس گوئیم که
 جهانیاست که آن مجذوب فلک الافلاک است تا بمرکز خاک این همه هستی خدا هست است
 یعنی هر یکی بقوتی از قوتهای الهی برپاست و آن موجود است و آسمانها مشابیه پدران و انوار
 ایشان را مشابیه نطفه است و فرزند گوهر است و نبات و حیوان و این قوت الهی که پرکننده
 است در آسمانها که پدران و عناصر که مادرند و موالید که فرزندان است این همه در انسان
 جمع می شود و بواسطه آنکه همه قوتها جمع کرده است بصورت ظاهری شود که آن صورت خاص

خداست؛ و چون عالم عبارت از تفصیل معانی انسان است و انسان عبارت از جمع آن معانی است پس حکم حقیقت انسان عالم کبیر باشد و اجزای انسان که پراکنده شود هر یکی با مرکز خود رُو و دُو پراکنده اجزای انسان را عالم موجودات نخواستم و عالم روحانی عبارت از عالم حقائق است و عالم دین که هستی همه چیز تحقیقی است که او همه چیز را باشد و حقیقت همه اشیا در عالم دین ظاهر است و عالم روحانی که عالم جان است و عالم جسمانی که عالم تن است بهم تمام است و بهم هیچ نیستند

و در فصول مبارک می آید که تن و جان بهم تن است و جان و تن بهم جانست معقول و محسوس بهم معقول است و محسوس و معقول بهم محسوس که اگر جان را چشم اضافه بینی تن باشد و اگر تن را چشم حقیقت بینی جان باشد معقول را اگر چشم اضافه بینی محسوس باشد و محسوس را اگر چشم حقیقت بینی معقول باشد حقیقت را اگر چشم اضافه بینی اضافه باشد و اضافه را اگر چشم حقیقت بینی حقیقت باشد و وحدت خدای را اگر چشم اضافه بینی کثرت خلق را دیده باشی و کثرت خلق را اگر چشم حقیقت بینی وحدت خدای را دیده باشی

و هم در فصول مبارک می آید که هر که همه حقیقت است او را از اضافی نصیب نیست و هر که همه اضافیست او را از حقیقت هیچ نصیب نیست و هر که از حقیقت اضافیست او را از هیچ کدام نصیب نیست و هر که بحقیقت حقیقی است و با اضافه اضافی هر دو گویند او را است پس هر که حقیقت و اضافه بجای خویش بنید و بجای خویش نگاه دارد از موهومات و تخیلات برسد

و در فصل مبارک می آید که بقیامت چون خدای معین باشد و مشخص شریعت خدای

موبوم و فحل باشد و ما پیشتر سید کردیم که در آخرت همه چیز زنده باشد چنانچه در قرآن شریف می آید که قوله تعالی 'وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ' یعنی زنده بجز مردمی که بحقیقت رسیده باشند نیستند چه مردمی که بحقیقت رسیده باشند چنانچه در قرآن می آید که قوله تعالی 'أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیاءٍ' و در آخرت عالم روحانیات است پس باید که عالم مردمی باشد و همچنین پیغمبری گوید که در آخرت سنگ و کلوخ سخن گوی باشد و سخن گوی بجز مردم نتوانند بود و می آید که در آخرت همه چیز با معاد رسند و مبدأ مردم این صورت خلقی است و این عالم جسمی است بحکم این آیه کریمه که قوله تعالی 'يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا' یعنی دست مسیح دستی بالاتر از دست او چنانچه در سیراوس سیر خدای تعالی و گوشش و گوشش خدای تعالی و چشم او چشم خدای تعالی و دنان او دنان خدای تعالی و زبان او زبان خدای تعالی و گفته او گفته خدای تعالی و امر او امر خدای تعالی و نبی او نبی خدای تعالی و امر و نبی و ناسخ و منسوخ بدوست و حکم مراد است بحکم 'إِنَّمَا وَلِيَتْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ' و بحکم 'إِنِّي وَرِئَىٰ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ' ترجمه

یاد الله فوق ایدیم ازان آمد بشان او که بالاتر از دست او نباشد، مسیح دست صلا

و شریعت و احکام این عالم و معاد همه مؤمنان و نیکان با ذات مقدس مولانا است و غر و غلا چنانچه در قرآن شریف می آید که قوله تعالی 'كُلٌّ لِّلَّيْتَانِ وَاجِعُونَ' - 'وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي' - 'وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ' و عالم انسان که اهل شناخت اند عالم همیشگی و جاودانی و بقای از نیست و معاد کا فران و منافقان با عدم جاودانی و نابود و لایزال

له آیه ۶۴ ازسوره العنکبوت (29) له آیه ۲۱ ازسوره النحل (۱۶) له آیه ۱۰ ازسوره الفتح (48) له آیه ۶۰ ازسوره المائدة (5) له آیه ۹۳ ازسوره الانبیاء (21) له آیه ۸ ازسوره العلق (96) له آیه ۱۵۱ ازسوره البقرة (2)

که دوزخ حقیقی است و آنکه بعضی از ایشان بصورت بیاع و حیوانات بازگردند و عقوبت خود بکشند نموده ایم که ایشان هرگز بجای نتوان رسیدن الا درک بدرک نمودیم که اهل حق اهل دین و دعوت مولانا اند پس هر که راه بدیشان نبرد بجای تعالی نرسد و از حق تعالی که او عالم بقای ابدیت و زندگانی سرمدیت فراقاده باشد و چون از این جا بنیاید و بعالم سستی رفت پس مردمی که بواسطه ایشان بجا خود رسد مردم دین و دعوت باشند و معاد اهل تضاد اگر بکشند و براه حق در آیند عالم ترتب باشد و معاد اهل ترتب اگر کشند بعالم وحدت باشند و مؤمنانی که نیکو صفات و نیکو اخلاق باشند و در بندگی خداوند خویش تقصیر نکنند فرشته باشند و آنان که روی از خداوند خویش بگردانند و مردم را گمراه کنند دیو و غول باشند و پیری آن کس که در نیکی بزرگتر فرشته زرسیده باشند قبیله بزرگتره می فی الجمله عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ همه مردمی باشند و بهشت شخص مردمی که خلق را با خدا و خدائی خواند و بهمان شخص صواب باشد و پنجمی فرماید که سالان جان بهشت است و دوزخ شخص مردمی که خلق را از خدا و خدائی دور کند و همچنین شخصی سبب عذاب خود و همه دوزخیان باشد...

و حضرت بابا سید نامی فرماید که چون سنگ سیاه را خواهند عذاب کنند با شخص عذاب نام کنند پس در آخرت سنگ سیاه و سفید هم مردم باشند و تا کسی همه چیز را معین و مشخص نکند از موهومات خلاص نیاید

و بتوفیق مولانا در باب نفس نااطمه خواهیم نوشت و حکایت مبد و معاد را آنجا تفصیل خواهیم آورد چون بنده مؤمن که شایستگی و بندگی خداوند داشته باشد و غایت و محنت خداوند زمان او را دریابد و در او طلب خدا شناسی و راه خانیز پیدا شود و بکار بهقاد و دوزخ

فروگرد و بطلان همه را بنید و بداند که تا غایت او نیز چون دیگران خدای را بویهم و خیال
 می پرستیده است و آتش پشیمانی در او گیرد نیستی و هستی و معنای او را بسوزد و توفیق
 مولانا را نمائی او کند تا یکی از حدود دین حق که داعیان حق و معلمان صادق اند برسند
 و بعد از آنکه معلم حق او را آزمائش بسیار بکنند و او را شایسته بندی مولانا داند او را بقدر
 حوصله او سخن دعوت گوید و او اجابت او از میان جان بکند و با مر او مأمور شود و سر از
 دعوت و طاعت او نپسندد این بنده صاحب یقین را نام مستحیب نهند و او را از حجت و
 بران دین حق چیزی تعلیم کنند و مثل او در قرآن پشه زده اند که قوله تعالی "أَنْ يَضْرِبَ
 مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا" که او از آب علم حقیقت خیزد و ضعیف تر از همه پزند
 است و پزندگی بر آسمان دلیل است که دشمن پیل است بر مناسبت بر میان پزند و
 اجرام علوی که حدود دین حق اند و پیل جانوری ست گران جان و زمین مانده و بسوی آسمان
 نتواند نگاه کرد و او مثل دانشمند اهل ظاهر است و پشه پوست او را بدرد پوست ظاهر
 او و این مثل است بر سلب بودن مستحیب دین حق بر اهل ظاهر و خراب کردن او ظاهر را بر ظاهر
 و چون مستحیب در مرتبه تعلیم کمال رسد و سخن او از روی حجت بر مرتبه رسیده باشد که
 تواند دیگری را راه نماید و از گمراهی بدر آورد او را مآذون سازند باذن آن معلم و مآذون اکبر
 و او مآذون اصغر باشد و طائفه را که معلم اجازت دهد او دعوت کند و چون درین مرتبه
 کمال رسد و استحقاق مرتبه دیگر پیدا کند از حضرت حجت مآذون اکبر پیدا کند و مآذون مرتبه
 آن است که او را اذن دهند مطلقاً که هر کسی را صلاح داند دعوت کند و چون استحقاق بیشتر
 پیدا کند بر مرتبه معلم برسد که او را حجت اعظم در جزیره از جزایر نصب کند و از لواحق دوازده گانه
 گردد که اصحاب جزایر اند و هر جا مؤمنی و یا مستحیبی در آن ناحیت و جزیره باشد با مر و فرمان باشد

و بعد از آن مرتبه دانست که او را اجازت دعوت فرمایند مطلقاً و مسیح جزیره و جای
 مخصوص نگردانند و بعد از آن مرتبه حجت اعظم است و بعد از آن امام است و میان امام و
 حجت اعظم مسیح واسطه نباشد و علم حجت تأییدی باشد و حجت معصوم از خطا باشد و
 او را مرتبه عقل اول است مولانا مذکوره السجود و التسلیم را بی واسطه او نتوان شناخت و خدای
 را جز بنجد او دیگر هیچ کس نتوان شناخت و آنکه خدای را شناسد یک کس بشیش نتوان بود
 حجت اعظم است و دیگران را خدا شناسی با او باید بود و ظهور و اشراق عقل در او پیدا شود
 و او باب علم و فضل و رحمت مولانا باشد و او واسطه کشف حقائق و دفع شبهات گردد
 و والی و فرمان ده همه بندگان مومن او باشد و هر که سر از فرمان او بپیچد جای او دوزخ
 و عذاب جاودانی باشد و ظهور اسماء الله الحسنى و صفاته العلیا در او کمال
 باشد و همه بندگان کی باشد و امام از حجت که بدو کشف قائم قیامت است نزدیکتر
 باشد و او بحسب کشف کردن حقائق مرتبه فزون تر داشته و هر که از این عذاب است حجت
 مولانا رسید و هر که گرفتار شد العیاذ بالله جز بعباد ابدی نرسد برحمت مولانا عز و علا
 توفیق رفیق گرداناد و در رحمت بر بندگان کشاده دارد و این مراتب که شمرده ایم هفت مرتبه
 بود و ستر این در باب پنجم گفته شود بتوفیق مولانا

باب پنجم در باز نمودن بعضی از تأویلات متفرقه و سر وضع این رساله بر هفت باب
 و شمه از تعلیق آفاق و انفس بامید بگویم بتوفیق مولانا عز و علا
 طهارت پاک کردن خویش است از گردان ظاهر بیان و وضو ساختن بر جمع بعلم امام است
 چه آب در حد تأویل علم حقیقت است و چون بنده خود را از گردان ظاهر بیان پاک کند بعلم دین
 که معرفت امام است برسد و اگر وقتی در آن ظاهر افتد بازگشت با علم حقیقت باید کرد تا پاک

شود و سردست و بنی و دهن شستن معرفت داعی و لاحق و معلم است و رودی شستن و دست تا ساعد معرفت اساسین و مسح سرو پای معرفت اصلین از حدت صحبت نا اهلان و مخالفت دین حق و راز با اهل ظالمین گفتن

و معنی تیمم یعنی که در جانی که بجهت نباشد از داعی و معلم و مأذون طهارت باید حاصل کردن و جنابت دو گونه است جماع و خواب و جماع را معنی تعلیم است یعنی اگر خطائی یا غلطی افتد معلم را باید که خود را پاک کند بعلوم تأییدی که او آب روان است و اگر علم تأییدی نیابد و تعلیمی که او مثل تیمم است و جنابت که در خواب باشد احتلام است و او سبب بلوغ است یعنی چون بنده مؤمن بالغ شد بعلوم تأییدی و علوم دین باید که خود را از علوم ظاهری پاک کند و معنی نماز پیوستگی است چه نماز صلوات از وصلت است و او پیوستگی است به معرفت امام و دین حق بعد از طهارت که او بیزاری است از مخالفان و بانگ نماز دعوت است اهل حق را بسوی شناخت و معرفت امام و این کار بزرگ است و از این جهت باید گفت *حَتَّىٰ عَلَىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ* که بهترین عملهاست و آنکه پیغمبری فرماید که *قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُؤَذِّنُونَ أَطْوَلُ النَّاسِ* أعناقاً يومَ القيامة یعنی گفت پیغمبر علیه السلام دراز گردن تاویل شناختن مردم است داعی را و هر که این امر را شریعت بدانت بحقیقت رسیده و چون بعرفت امام پیوست صلوات دائم که *الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ* رسد و حکم ظاهر از آن برخاست و بقرآن می آید در باب شرائع که *قوله تعالى باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب* و گویند آدمی است و عذاب گویا احکام شریعت اند و موکلان دوزخ و منکر و کبیر آنهایند که ظالمان ظاهراند و مولانا قائم القیامة خداوند زمان لیکره التمجید و احکام قیامت و

احکام او باطن شریعت باشد و رشتگان ثواب حد و دین او و اهل جنت آنها که از ظاهراً
برهند و باطن بگردند و جزای ایشان در دنیا آنکه تکالیف شرعی از ایشان بردارند
قال النبي عليه السلام يَضِيعُ عَنْهُمْ أَجْرُهُمْ وَالأَغْلَالُ اللّٰهُ كَانَتْ عَلَيْهِمُ
وصفت روز قیامت این که **يَوْمَ تُبْكَى السَّوَابِلُ** و معنی مسجد جامع حجت است که
همه آنجا گرد آیند و مساجد دیگر معطلان و معنی قبله آنکه همه را روی با حجت باید و حجت را روی

جز با نام نیست

و معنی روزه آنکه تقیه کنی و دین دعوت از مخالفان نگاه داری و روز عید که اوقیامت
قیامات است که آنجا بسطوت امر قائمی اهل بحجت و برهان مقهور باشند

و معنی زکات علم دین آموختن است و به بندگان مؤمن بقدر حوصله هر کس رسانیدن
و آنکه زکات والی بستاند و بر بیعت کس قیمت کند و آن نیست که علوم دین پیش امام جمع
است و او بر مراتب هر کس قیمت کند و قیمت کننده حجت باشد و حجت بر مراتب قیمت کند
و معنی حج بیرون شدن است از اعتقادی که اول در آن بوده منزل بمنزل از مستحب
تا حجت و تلبیک گفتن قبول دعوت داعی کردن و احرام گرفتن از ظاهراً اهل ظاهر و آستن
و صید و تصرف کردن و جماع و دیگر چیز با حرام است تا حج گذارد یعنی چون از اهل ظاهر جدا
شد باید که دعوت کسی نکند تا مادامیکه بجهه و قبله حقیقت نرسد و اجازت دعوت کردن
نیاید و سعی و طواف شتافتن در طلب امام و جمع و کسر دلیل بحجت و امام است و سنگ
انداختن در گردن ابله‌سیان و آب زعفرم طلب علم دین کردن و از احرام بیرون آمدن گذاشتن
عذاب شریع

معنی حیض آن است که هر لایحی و معطلی که او را شبهه پیدا شود اگر چه بعد از بالغ رسیده باشد

نشاید اور انما ز یعنی دعوت کردن تا از آن شک و شبہ بیرون نیاید و بستن را خود حیض نشاید
یعنی هر که علم حقیقت برگرفت از شک و شبہت بیرون آمد وزن بزرگ سال را حیض نباشد
یعنی چون در درجه قبول دیرینه شد از شک و شبہت باز رست و معنی استخاصه آنکه نامادامیکه
اوراشک پیش آید در سخن با معلم دین باز گردد و از معلمان باز پرسد

و معنی خواب غافل بودن است از علم دین بعد از آنکه باور سیده چه غفلت کلی مردن است
و خواب مانند مرگ است اما حقیقت مرگ نیست یعنی در دین و دعوت که زندگی است در آمده
بخواب غفلت رفته و از خواب بیدار گشتن فکر کردن طهارت بعد از خواب رجوع با علم دین کردن
و معنی لباس و برتر پوشیدن بر سر و عهد از ناستحی پوشیده داشتن و معنی سجده سهواً آنکه
اگر ما ذون یا داعی را سو در میان افتد رجوع با علم باطن با حجت باید کرد چه سجده دلیل باطن و
حجت است و معنی سفر آنکه درجات تعلیم برود و معنی نکاح در عهد معلم درآمدن و نطقه امر از آن
قبول کردن یعنی قبول سخن دعوت و معنی طلاق بیزاری از نا اهل یعنی کسی که مستحق سخن دین
نباشد و معنی مردن آنکه از پایه معرفت و حقیقت برفتند و معنی نماز جازه آنکه چون معلم را
جہل پیدا شود ببرد یا دعوت باطل روح حقیقت اورا بکشند و معلم اورا دعوت علم حقیقت
یاری دهد اگر قبول کرد نفس عبوی زنده شد اگر نه در خاک جہل علم ظاهر دفن کنند و بپوسد
و در این رساله این مقدار شتمه بود از تاویلات شریح و ظاہر قرآن ہم از اینجا تمام آن باید
جست و شتمه نیز از تاویلات قرآن اینجا یاد خواهیم کرد که قوله تعالی **فِي ظُلُمٍ مِّنَ الدِّينِ**
هَادُوا وَاخْرَجْنَا عَلَيْهِمُ طَبَابَاتٍ مِّنَ الْوُزْقِ یعنی ظلم کرده بودند آنان که راه یافته بودند
حرام برایشان کردیم روزیهای پاک را پس گویم در تاویل اینکه آنانکه به پیغمبر راه یافته بودند
یعنی امر خلافت وصی را بر غیر قرار داده اند چه معنی ظلم چیز نیست غیر حمل خود و در باب پیشتر پیدا

کردیم که خلافت حق و صی بود حرام شد بر ایشان روزیهای پاک یعنی تاویل قرآن که پاک
 است و تاویل قرآن علی علیه السلام راست که قرآن تمام ارث اوست و از شبهه ظاهر
 و تصرف غضب که اهل ظاهر را باشد و نیز حرام شد بر هر کس که بر ظاهر شریعت استاده است
 از اسرار شریعت و رفع تکالیف از نشان این آیت که قوله تعالی 'الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ
 الطَّيِّبَاتُ' یعنی روز عبادت از زمان است که آفتاب ظاهر باشد و مراد بر روز آفتاب امامت
 است یعنی هر که با آفتاب امامت رسید و بدو بنیاد طیبات بر او حلال شد بقول
 این آیت که قوله تعالی 'مَنْ حَرَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ
 مِنَ الرِّزْقِ' یعنی گواهی محمد که حرام کرده شد سبیل استقامت بر اهل طاعت و عبادت و
 نماز و درست نیست بر ایشان و حرام است زینت و زیورائی که خدای تعالی برای بندگان
 خود همیا کرده است زیورهای پاک را بقول این آیت که قوله تعالی 'قُلْ هُوَ الَّذِي
 آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً' یعنی آیههای قرآنند که مؤمنان را راه راست و شفاست و این خطا
 و ذلت است بان طائفه ظاهر که گویند قرآن را تاویل نشاید کرد و روزیهای پاک آن عالم
 حقیقت است که خالی از امیر شریک شبهه و گمراهی است و حلال است بر آنکه امام وقت خود را
 بر تبه خود بدانند و صد و دعوی را بشناسند بدین معنی که قوله تعالی 'وَلَا تَأْخُذْ بَاِ
 التَّيِّبِينَ مِثْلَ مَا قَوْمُكَ وَرَبِّكَ وَمِنْ نَوْجٍ وَبِرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ
 أَقِيمُوا الدِّينَ' یعنی ای محمد امامت را با بزرگترین از همه پیغمبر بعد از ایشان که بر پایی دارند
 عهد غدیرتیم را یعنی اشارت کنند بقائم قیامت و بر پایی دارند وصی خود را که صاحب تاویل
 یوم اول و آخر است که قوله تعالی 'إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ
 يَخْرُجُونَ' یعنی چون ظهور قائم قیامت باشد بسین که گروه گروه بدین حق درمی آیند و تو استغفار

له از آیه ۴ ازسوره المائدة (5) سله آیه ۳۰ ازسوره الاعراف (7) سله از آیه ۴ ازسوره فصلت (41)
 سله از آیه ۷ ازسوره الاحزاب (33) سله این شاید از آیه دیگر گرفته سله آیه اول ازسوره النصر (110)

کن و باز گشت بخدا کن از وضع احوال ظاهر و هر چه در مشمول ظاهر شد از امثال باز گشت
 بسوی مشمول باید کرد که قوله تعالی 'حَتَّمُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى
 أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً' یعنی مهر کرد خدای تعالی بر دل و گوش و چشمهای اهل ظاهر را که راه
 بحقیقت نبرده اند که قوله تعالی 'يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ' یعنی ایمان
 آوردند پیشوایانی که ایشان را از راه بیندازند و گمراه کنند بقول این آیت که قوله
 تعالی 'حَتَّمُ بِكُمْ عَمِّي فَمَنْ لَا يُبْصِرُونَ' و امثال اینها در شأن آنان است
 که از امامان حق کور و کور شدند و با امامان باطل ایمان آوردند و چشم و دل ایشان مهر
 شد و در شأن امامان حق است که قوله تعالی 'وَالَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم
 مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ' یعنی تمام عالم منور و نورانی گرداننده آنها اند و این
 در شأن امامان حق است که قوله تعالی 'نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ
 نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجٍ' یعنی نور حق تعالی امام
 زمان است که در آسمان و زمین است که آسمان و زمین را روشن گردانیده است و
 از مشکوت پیغمبر است که بنور آن سر و خلق هدایت می یابند و زجاجه دل علیست که او
 وحی است بعد از نبی علیه السلام که گوگب درت بر افروخته شده از شجره مبارک میوه
 که ابراهیم خلیل الرحمن است و علی عمران است و پیغمبر علیه السلام از نسل ابراهیم اند
 و علی علیه السلام از نسل عمران است چنانچه در آیت کریمه آمده که قوله تعالی 'إِنَّ
 اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ' ^{عقده}
 طوبی مِنَ الْعَرْشِ هر دل که او مطیع امام زمان شود

چنانچه در باب سیم بیان کرده شد در شأن امامان باطل این آیت که قوله تعالی

له از آیه ۱۰ از سوره البقرة (2) آیه از آیه ۱۰ از سوره النساء (4) آیه ۱۷ و ۱۶۶ از سوره البقرة (2)
 فقط لفظ آخر باید برچون یا یقین باشد آیه ۲۵۸ از سوره البقرة (2) آیه ۳۵ از سوره النور (24) آیه از آیه ۳۰
 از سوره آل عمران (3)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ
 یعنی طاغوت از طغیان است و آن سر باز کشیدن است از امر خدا می تعالی که امان حق اند
 که قوله تعالی 'أَوْ مَنْ كَانَ مَبْتِئًا فَأَحْيَيْنَاهُ' یعنی مردی که جل را زنده بچشم دین کریم
 که قوله تعالی 'وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ' یعنی تکلیف شرعی تا آن
 زمان است که مرد یقین ز سیده باشد که قوله تعالی 'وَلَا يُبْدِيَنَّ زِينَتَهُنَّ إِلَّا
 لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ' یعنی زمانی که مستحکم اند ظاهر نگردانند این
 مسئله را مطلقا چون مردان اند و مستحکم چون زنان و ظاهر نگردانند که در دین و دعوت
 بخاطر ایشان آید که بر شوهران ایشان که مستحکم اند که قوله تعالی 'لَا تَقْتُلُوا الصِّدِّ
 وَأَنْتُمْ حُرْمٌ' یعنی بی دستور و بی ارشاد دعوت حق نباید کرد و بار و کرم و تعبان
 ضرر رساننده را توان کشت یعنی با اهل مباحثه معالنه توان کرد و یا عوج و یا عوج را که ضد
 دین اند که ابراهیم خلیل الرحمن ایشان را خورد و مرد کرد و اهل ظاهر بودند و آنکه تیر بر
 دوش بزرگترین ایشان نهاد آنکه بحجت ایشان را باطل کرد که قوله
 تعالی 'إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ' یعنی مراد بعدل مرتبه پنجم است
 چون شریعت عدل است و پنجم مراد باحسان مرتبه وحی است که مولانا علی است
 علیه السلام چه احسان آن است که بعضی را بخطا ممانز کند و این مرتبه وحی است که همیشه
 بوده است و خواهد بود که قوله تعالی 'هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ
 وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ' که بعضی را بباطن و ایل ممتاز گردانند و در حدیث
 می آید که قال النبي عليه السلام 'الإحسان إن تعبد الله كأنك
 تراه' و مولانا علی علیه السلام می فرماید که 'لم أعبد رباً لم أراه و ينهي عن الفحشاء'

له از آیه ۲۵۹ ازسوره البقرة (۲) له آیه ۱۲۲ ازسوره الانعام (۶) له آیه ۹۹ (آخر) ازسوره الحجر (۱۵)
 له آیه ۳۱ ازسوره النور (۲۴) له آیه ۹۹ ازسوره المائدة (۵) له آیه ۹۳ ازسوره النحل (۱۶)
 له آیه ۳ ازسوره الحديد (۵۷) له اینجا ظاهر یک و در حق افتاده است

... مولانا همۀ بندگان را توفیق طاعت دین کرامت کناد

و این نیر ششم از اوایات قرآن شریف گفته شد تا این رساله از آن خالی نباشد
 آیدیم بر سر وضع این رساله بر هفت باب گوئیم چون نظر در دین حق و اساس و ناطق او
 کردیم حدود آن را بر هفت مرتبه یا تقسیم از امام و باب و اساس و مستحب و چون نظر
 در آفاق و انفس کردیم کلیات آن بر هفت مرتبه یا تقسیم و در قرآن شریف می آید که قوله
 تعالیٰ *مَسْرِيهِمْ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ* یعنی بنمائیم ایشان را
 مراتب حدود دین در آفاق و انفس شمه آنرا بیان کنم

اولاً گوئیم عدد هفت حداقل عدد کامل است و معنی کامل آن است که مشتمل باشد
 بر عددی که کامل است در فردیت یعنی مرتبه جمع افراد داشته باشد و آن عدد بر سه مرتبه
 است یعنی ناطق و اساس و باب بر عدد یک کامل باشد و در زوجیت یعنی مرتبه ازواج
 داشته باشد و او عدد چهار است چهار و سه هفت باشد و موجودات آفاق و انفس
 را بر این میزان می یابیم و یک میزان دیگری است هشت هم از هفت جدا می شود چه از یکی
 تا که بشمارند که ولایت است هفت می شود و یک میزان دیگر دوازده است و آن از
 چهار و سه که هفت است پیدا می شود پس اعداد هفت باشد

گوئیم هفت آسمان است که کواکب سیاره هفت گانه دارد و هفت زمین است و هفت
 دریا است و هفت اقلیم است و هفت باد جهنده است و هفت روز هفته است و اینها
 هفت هفت است و انسان را هفت عضو است دودست و دو پای و زانو و رومی و دماغ
 و دل و جگر و زهره و شش و سپرز و گرده پوچه دیگر موی و پوست و گوشت و استخوان و
 رگ و پیوند خون و هفت قوت مدرک اول سامعه و باصره و ذائقه و شامه و نامیه و

عاقله و دواهمه و هفت قوت کافرهای اول جاذبه و ماسکه و باضمه و دافعه و خافی و
 ناسیه و مولده و بهفت طور بوجود می آید سلاطین و نطفه و علقه و مضغه و لحم و عظام
 خَلَقْنَاهُ آخِرَةً و استقامت مجموع است و در عمر خود بهفت طور گرد و وضع و جبین
 و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ و اینها هفت هفت است
 و محمد رسول الله نیز هفت کلمه است و لا اله الا الله نیز هفت مقطع دارد و قرآن نیز
 هفت قسمت است و هفت سوره طویل در آنجا است و هفت جا میم و هفت آیت است
 و بسم الله نیز هفت حرف است

و صاحب احکام هفت اندویشش ادوارش اربع اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و
 عیسی و محمد رسول الله و یکی از آن قائم است لیکر که السجود و التسبیح و اوصیا نیز هفت
 اند شیث و سام و اسماعیل و هارون و شعون و مولانا علی علیه السلام و در حدیث
 می آید که قال النبی علیه السلام خَلَقْتُم مِّن سَبْعٍ وَرَزَقْتُم مِّن سَبْعٍ
 فَبِحَدِّ وَاللَّهِ عَلَى سَبْعٍ

وکل فرقه هفت است و کل رنگها هفت است و الا الله نیز نیست که همه
 احکام باور است شود اصل همه علم حروف است

پس گویم این یک کلمه توحید و حکم دارد نفسی و اثبات و سه جوهر است الا الله
 چهار کلمه است لا اله الا الله هفت مقطع دارد و لا اله الا الله دوازده حرف
 است مجموع بیت و هفت باشد

عالم دین را نیز بر این میزان یا قلم ناطق و اساس ناطق تنزلی را و اساس تاویل
 را سه درجه بنامند مستجبی و مأذونی و معلمی چهار درجه عطائی باشد لائق و حجت اساین و

ائمه در عصر صفت باشد، لواحق دوازده، بیت و هشت باشد، لا اله الا الله که میراث
 است دوازده حرف، محمد رسول الله دوازده حرف، امیر المؤمنین دوازده حرف، علی
 ابن ابی طالب دوازده حرف، محمد بن اسماعیل دوازده حرف، یحییٰ بن اسماعیل نام بزرگوار قائم
 خداوند بشده هزار عالم بگذره التمجید والتسبیح مولانا مستنصر بالله دوازده حرف، و نام
 بزرگوارش که بان همه موجودات زنده اند چنانچه خدای تعالی فرموده که خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
 وَ رَازِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ جَاهِیْ دِیْغَرِیْ فَرْمُودَه کِه حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا یَمُوتُ کَرِیْمٌ لَا یَزَالُ التَّوْرَ
 فِی السَّمَاۗءِ وَ فِی الْاَرْضِ وَ فِی الْبَشَرِ چنانچه در قرآن شریف خطاب بناطوق
 آمده که قوله تعالی فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّیْنِ حَنِیْفًا فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِیْ
 فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیْلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذَٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیْمُ یعنی
 که بجای دارای محمد روی خود را از برای دین نیکو، و آن دین سیفِ فطرت خداست که
 آدمیان را در آن فطرت آفریده است و نیست تبدیل مخرج خدای را، دلیل که قوله
 تعالی خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهٖ الرَّحْمٰنُ یعنی گفت خدای تعالی که خلق گردانیم
 آدم را بصورت و صفت خاص رحمانی خود که قوله تعالی وَ نَفَخْنَا فِیْهِ مِنْ رُوْحِنَا
 یعنی گفت خدای تعالی که دمیدم نفخ روح خود را در این قالب آدم، و باز خبر داده که قوله تعالی
 وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدْ وَاِلٰٓءَ اٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْمَ اَبٰی وَاَسْتَكْبَرَ
 و كان من الكافرين یعنی گفت خدای تعالی که جمیع فرشتگان و ملائکتان را که سجده
 کنید این آدم را آنگاه جمیع فرشتگان و ملائکتان سجده کردند الا ابلیس که ابا و استکبار
 نمود و گفت سجده مرخصی راست آدم از خاک است و خاک ظلمت است و من از آتش
 و آتش از نور است، چون نافرمانی کرد طوق لعنت در گردن او افتاد و رانده ازل و ابد

شد پس همان نور در عالم است و امر سجده او بر آدم فرض عین و عین فرض است که آدم
دور خود را باند و بشناسد تا حاجی و دستگارش باشد

و باز فرمود و گفت که قال النبي عليه السلام كُنْتُ نَبِيًّا وَاَدْمُ مَبِينُ
الماءِ وَالطَّيْنِ یعنی گفت خدای تعالی که پیش از عالم و آدم نور نبوت و ولایت
بچندین هزار سال و قرآن با من در پس پرده لاریب بودند خواستم که خود را در عالم هویدا
کنم بدین صورت و سیرت و صفت اظهار نمودم

این است دین راست خدای تعالی در حدیث اول و در کنایت است از امام معنی این
آیت این است که شناس ای ماطق امام و خدای خود را تا در دین راست حاصل شود و
این دین راست فطرت خداست یعنی حد و علوی که آدمیان بحد و علوی زنده اند یعنی حد و
دین و عارفان ایشان هم بر آن فطرت آمده اند یعنی این مردمان همان آثار حد و علوی اند که
تخصیص ایشان تعیین یافته و چون نقاب شخص برگزفته شود همان ماند که بوده باشد
چنانکه در قرآن شریف آمده که قوله تعالی 'كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لِيُحَدِّثَ
یعنی هر چیزی که هست فانی است الا روی آن چیزی که امام است و بدین معنی اشارت
است بدین آیت که قوله تعالی 'كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ یعنی بازگشت همه
چیزها باصل اوست (ترجمه)

باز گردد باصل خود همه چیز
زیر صافی و نقره و ارزیر
و حکیم این آیت که قوله تعالی 'اللَّهُ يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ
وَدَعِيَّتْ یعنی خدای تعالی پدید گرداند خلق را پس بازگرداند ایشان را بسوی خود
ختم این نکته چند که در آفاق و انفس کردیم

له آرایه ۸۸ ازسوره القصص (28) لله این آیه قرآن نیست لله آرایه ۱۰ ازسوره الروم (30)

له این عبارت آرایه دیگر است شاید آرایه ۲۶۰ ازسوره البقرة (2)

و بعد از آن فوائد متفرقه را یاد کنیم و گوئیم بتوفیق و قوت خداوند زبان و آکان گفته شود
که بر زبان بنده خود براند

عبدالله ابن عباس رضی الله عنه گوید که آن شجره آدم که از ثمره اش بخورد و برگش
بخورد پوشید شجره علم خیر و شر بود یعنی علمی بود و آن ثمره شجره علم باطنش بود که مردم را شاید
که آن را شجره الخلد گویند و آن بزرگی که ثمر در میانش همی پرورد علم ظاهرش که خورش دیگر
حیوانات را شاید و چون شجره علم خیر و شر مردمی بود شَجَرَةُ الْخُلْدِ وَمَلِكٌ لَا يُبْلَى
هم مردم با شد زیرا که خلد و ملک لا یبلی ثمره شجره تواند بود که خدا را انجا بینند و آن کلمه که
توبه آدم بتوسطش پذیرفتند مردمی باشد بقول این آیت که قوله تعالی 'مَثَلًا
كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ' ^ع
و در عالم دین درخت طوبی اشارت است بذات امام حق جل زکرة که پرتو نور معرفت او در
وجود هر بهشتی که از بنندگان عارف و سر بر میزند و هر چه بنندگان او در عالم دین و عالم اهرام خدا
خود تمام کنند در زمان همیا گردد چنانچه خدای تعالی گفته اند که قوله تعالی 'نَجْعَلْنَاهُنَّ
أَنْبَاءً رَاضِعَاتٍ لِّلَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَسْمَعْنَ أَصْوَاتَهُنَّ' ^ع
بدانکه مشهور چنان است که درخت طوبی درختی است در بهشت که در غرقه بهشت شاخ از
آن آویزان و هر چیزی که بهشتیان آرزو کنند در زمان از آن درخت پیدا شود این
بیان اشارت بر تریه اهل تأیید که علم و قدرت و ارادت ایشان هر سه یکسیت بر این وجه
هر چه ارادت اهل تأیید بان تعلق گردد بر بهشت علم ایشان در زمان آن چیز موجود گردد و مجموع
اهل بهشت را از تأیید نصیبی هست کنایت بان نموده شده که در حجره هر بهشتی شاخ از
درخت طوبی در روزن او آویزان و اشارت بدین معنی که قوله تعالی 'وَأَوْصَفْنَا ^ع

عنه از آیه ۱۱۸ از سوره طه (۲۰) عه از آیه ۲۹ از سوره ابراهیم (۱۴) عه آیه ۳۵ از سوره الواقعه (۵۶)
عنه در قرآن و ذوقنا هم گفته

بِحُورِ عِیْنٍ یعنی صفت گردانیدیم اهل بهشت را بحورِ عین؛ و چون این مرتبه از دیده نامحرم که اهل تضاد اند پوشیده و مستور است و در قرآن شریف بآن وقف نموده شده که قوله تعالی: حُورٌ مَّقْصُودَاتٌ فِی الْخِیَامِ یعنی حور چند اند که باز داشته شده اند در پرده ها و هر کس که در سیرت ملک باشد بی ملکوت یا در ملکوت باشد بی ملک این مرتبه مشاهده حور لعین اورا حاصل نمی شود؛ و اشارت باین آیت که قوله تعالی: لَمْ یَطْمِئِنَّا اَنْفُسًا قَبْلَکُمْ وَلَا جَاانٌ یعنی نرسیده است بحوران بهشت از بهشتیان آدمی و نه جنی یعنی اهل ملک و ملکوت راست

و چون معاودت و بازگشت بآن حالات و مشاهدات است که هر یار عارف را لذات جدید می بخشد مانند رسیدن محبوب مرغوب از رسیدن باولذاتی حاصل شود در بیان حور لعین و درخت طوبی بدانکه صاحب توفیق اهل عیان گردد و اثر فیض را در هر ذره از ذرات ملک ملکوت مشاهده نماید و چون مشاهده انوار ذات مبدأ در هر ذره متمثل گردد و لاجرم باحسن صورت خواهد بود که حور لعین عبارت از آن است و ظاهراً است که طمع اهل عیان از مشاهدات حاصل نمی شود الا بعضی آن اثر از عالم امر که مقتضی ارواح و جمیع ذات عارف بآن صورت متمثل باشد بر وجه اتحاد و یگانگی چه مشاهده دانش شخصی عین ذات آن شخص می باشد

در بیان بهشت و درامی بهشت بدانکه بهشت در عالم معقول عبارت است از بقا و دانش و در عالم محسوس عبارت است از لذات پس عبارت باشد از اهل حق و بقا و آن ارباب تأویل اند که حقائق تنزیل را دانسته اند نه اهل لذات که اصحاب جاه و مال اند اهل عالم سه اند سابقان و اهل زمین و اهل شمال اما سابقان اهل وحدت اند و کمال

بهشت بوجود ایشان است چنانچه رسول فرموده در حق مسلمان **إِنَّ الْجَنَّةَ أَسْوَقُ إِلَى سَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ إِلَى الْجَنَّةِ** یعنی بدستیکه بهشت مشتاق تر است بسلمان از سلمان بهشت و در شأن این طائفه آمده است که **اللَّهُمَّ غَرِّقْنَا مِنْ غَرِّقِهَا غَرِّقًا** یعنی ایشان را حجره که بالای حجره است و بر وزن حجره هر بهشتی شاخه از درخت طوبی آویزان و حوران و غلمان در خدمت استاده اند و بهترین بهشتیان را بنفقا هزاره از حوری بهشت می پوشانند و کمترین بهشتیان را هفتاد هفت از حوری بهشت می پوشانند و از چهار جوی بهشت که جوی آب جوی شیر و جوی عمل مصفا و جوی نحر است با ایشان آب می دهند و غورش بهشتیان از آن شاخ درخت طوبی است که هر چه مقصود آنهاست حاصل می گردد و **مَقْصُودَاتٌ فِي الْخَيْرِ** و بهشت جای پر بهنگاران است اهل نار اهل تضاد اند که باحوال متضاده عالم محذب اند و این طائفه اهل دوزخ اند و اشارت باین سه طائفه که **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ** یعنی بعضی از اهل عالم ظالم نفس خود اند چون آدمیان از دوزخ بدار البقا سفر کنند اول سوال منکر و کبیر پیش آید که **مَنْ رَبُّكُمْ وَمَا دِينُكُمْ وَمَنْ نَبِيُّكُمْ وَمَنْ إِمَامُكُمْ وَمَا قَبِلْتُمْ وَمَنْ إِخْوَانُكُمْ** اگر جواب با صواب از زبان بنده من جاری شود که رب من پروردگار عالمیان است دین من دین پاک حضرت محمد مصطفی است و امام من امام حاضر الوقت است پس دری از درهای بهشت بر روی او باز نمند و گرنه نفوذ بالله انگاه بر سر پل صراط برند که هزار ساله راه سر بالا و هزار ساله راه برابر و هزار ساله راه سر نشیب از موی بار کثیر و از تیغ برتر است اگر از عمده آنکه من ربکم بر آید فرشته رحمت از دست راست او پیش شده سر پل صراط همچون شاپره صراط المستقیم

شود از شرق تا غرب چون کف دست همیاد و بهوار گردد و اگر نه فعوذ بالله خطاشده
 بچشم و ستر افتد و بعباد الیم گرفتار شود و بهترین دوزخیان را نیز از آتش دوزخ
 می پوشانند و خوراک ایشان یک من زقوم است و نیمه آن آتش در شکم می رود و سوزش
 آن چهار راه انفس سوزنند و نیمه آن در حلق می آویزد و سوزش آن آتش چهار راه
 آفاق اثر می کند که بیم هلاکت باشد و بعضی دیگر جهنمندگان اند و بعضی دیگر سابقان اند
 به نیکو بها

بدانکه مشهور است که درهای بهشت بهشت است و آن اشارت است بهشت قوت
 که در انسان است که ادراک محسوسات و موهومات و مقولات می نماید و آن جواسس خمس ظاهر
 است و خیال و واهمه و عقل که چون آن هفت قوت تابع عقل باشند هر آنکه از مشخص
 افعال حسنه در وجود آید که موجب حصول نعیم جان گردد پس آن هفت قوت مشابه بهشت
 در بهشت باشد و فاعلان بهشت شخصی است که جواسس او تابع عقل باشد و از او افعال
 سیه در وجود نیاید و پیوسته در کسب افعال حمیده و افعال حسنه باشد که بهشت آباد و پدید
 در بیان جوی های بهشت بدانکه جویهای بهشت چهار است جوی آب غیر مضر و جوی
 و جوی خمر و جوی عسل مصفی چنانکه در قرآن شریف آمده که قوله تعالی فیها أنهارٌ
 مِنْ مَّاءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ
 لَدَّةٍ لِلشَّارِبِینَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی لَه یعنی در بهشت جویهای آبی که
 مضر نیست و جویهای شیر که متغیر نیست طعم او و جوی خمر که لذات میدهد و شرابان را و جوی
 عسل مصفی و جوی آب که فائده گرفتن از او عام است مرغان و حیوان و نبات را یعنی
 اشارت است بدعوت ناطق که فهم معانی از شش راع و کلام ناطق او عام است اهل وحدت

ترتیب را که مرتبه انسانی است و اهل تضاد را که مرتبه حیوانی است و چون هر ناطقی را خصوصیت است بعضی آب تلخ می باشد و بعضی منقر و بعضی غیر منقر و شراغ ناطقان نیز بعضی مرغوب است عوام را مثل و عدای شده و احوال قیامت و اجتناب از مهینان و بعضی از آن منقر است کجست ظاهریان چنانچه تکلیفات شاقه مثل روزه و نماز و زکوة و حج و بعضی غیر منقر مثل امر بکسب اخلاق حمیده و اظهار اسرار (ترجمه)

هر که با امر است با پروردگار هر که بی امر است بی پروردگار
 و جوی شیر که فیض او خاص تر است از آب که نبات را مطلقا و بعضی حیوانات مثل طیور را از شیر نصیب نیست اشارت به بیان اسرار حجت اعظم که متغیر نیست طعم او یعنی محتاج تاویل نیست و مخصوص است با اهل دولت و دعوت خاص که تا بیان امام زمان اند
 بکلمه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و غیر علیہ السلام فرموده اند که قال النبی علیہ السلام انما مدینه العلم و علی بابها که او باب اقدس است

و غسل که خاص تر از شیر که استماع از او مخصوص است بر انسان و بعضی حیوان به سبب استفاده آدمیان است از بعضی امراض اشارت است بتاویلات اساس که سبب شفای بیماری تقلید و جهل مردم می گردد که مخصوص خواص دانایان است چنانچه از غسل بعضی گذرمی باشد و بعضی متوسط و بعضی مصفی میگردد و تاویلات نیز بر سه قسم است تاویل قصص که اول است و تاویل حکمت که متوسط است و تاویل مشابها که متضمن اسرار است و جوی حرم که خاص تر است از غسل که مخصوص اهل ذوق نوع انسان است و سبب اخلاص از اندوه و حزن می گردد اشارت است بتأیید امام که مخصوص بعضی از اشخاص

انسان است و بسبب فراغ از خوف دنیا و آخرت است چنانچه عمر بر اهل دنیا حرام است و بر اهل بهشت حلال و پاک است بقول این آیت که قوله تعالی حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَحَمَّ الْخَنِزِيرِ که مرتبه ناطق است گاه نیز منقسم میشود که حرام است بر اهل تضاد و گاه منقسم می شود که حلال می گردد بر اهل بهشت و وحدت که محبتا و داعیان و ماذونان و معلمان و مستجیبان اند (نظم)

در مذہب ما با دہ حلال است لیکن بی روی تو ای سز و گل اندام حرام است
 اما ایدیم به بیان صراط المستقیم و میزان و برزخ بدانکه صراطی است بر روی دوزخ کشیده از سوی باریکتر و از تیغ تیز تر هزار ساله راه سرب بالا و هزار ساله راه برابر و هزار ساله راه سبز شیب بدانکه حساب عبارت است از خیر جمیع حسنات و سیئات است بدین معنی که قوله تعالی فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و این همه بشناخت امام زمان حاصل می شود و هر کس که بفرموده حاسبوا أنفسکم قبل أن یحاسبوا عمل نموده باشد پیوسته بحاسبه افعال و اقوال خود مشغول بوده باشد از زمره یحاسب حسابا بایستد باشد که قوله تعالی وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ یعنی وزن کردن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس که گران باشد موازین اعمال نیک او پس او از مفلحان باشد و هر کسی که سبک باشد وزن اعمال نیک او از زمان گران زندگان است و مراد از گرانی اعمال در موازین فعل چند است که نفس فاعل را سبب آن فعل نمی کند و اطمینان حاصل شود و از آن فعل در عیش و طرب و رضاد آید

له آتیه ۱۱۶ ازسوره النحل (۱۶) له آیت ۷ و ۸ ازسوره الزلزله (۹۹) له آتیه ۸ ازسوره الاشفاق (۸۴)

له آیت ۷ و ۸ ازسوره الاعراف (۷)

چنانچه در آیت آمده که فَأَمَّا مَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ
 و مردار سنگ موازین اثر فعل چند است که نفس فاعل را سبب آن تخیر و تخیج هوا و هوس
 حاصل گردد و از آن نفس فاعل به او یہ رسد چنانچه در آیت آمده که قوله تعالیٰ وَأَمَّا
 مَنْ خَقَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ و در شان عیسی علیه السلام بقرآن شریف
 می آید که قوله تعالیٰ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَوَدَّوْحٍ مِنْهُ وَعِيسَىٰ
 علیه السلام بانجیل می گوید که أَنَا الْخَيْرُ الَّذِي نُزِّلَ مِنَ السَّمَاءِ نِيحَانٌ رَا از
 گذشته باز گفتن مقصود نه افسانه است و مقصود آن است که در حال آینده باز بینند
 که خدای تعالیٰ هستی را با کسی گذاشته است و اوست هستی عالم و آدم و عالم بی او
 نیست پس عالم و آدم با او و بندگان او با او هستند و دنیا و اهل دنیا نیستند تا آدم
 قرآن شریف مثل دنیا و مثل امان باطل که کافران و منافقان می پرستند که اللَّهُ نَبِيَا
 حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُمَا حَرَامٌ
 عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَىٰ یعنی حرام گردانیدم دنیا را بر اهل آخرت و آخرت حرام گردانیدم
 بر اهل دنیا و دنیا و آخرت حرام گردانیدم بر اهل الله (ترجمه)

جنت نردوم تاریخ زیبات نه بنیم فردوس چه کار آید اگر دوست نباشد
 و دنیا را مثل بسراب زده اند چنانچه گفته شد (نظم)

بچه ماند جهان مگر بسراب زبستی او تو چون روی بشتاب
 همه گشتند خلق غره بدو زانکه خورد و بزرگ کودک و شتاب

و سراب نیستی حقائق است اما در او هم مردن است و می نماید که خدا شناسی و خدا
 پرستی آن است که خود را و دانش خود را بکل الوجود از یاد باز برند و خود را و هستی خود را

از او دانند و بخود نیست باشند تا بعرفت شخص وحدت او عارف شوند و آن شخص حجت
 خدای تعالی باشد مولانا غز و علا در هر زمانی اگر صد هزار کس با هم شفق الاراده شوند که آن نه
 وحدت باشد بلکه عین اختلاف خود آن باشد باید که بندهای آسمی و اوامر و نواهی وابسته
 باشی تا ناجی در سنگار باشی که قوله تعالی 'لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ
 يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ' اگر دواعی باشی در شریعت و طریقت خدا گیر است و
 خدا شناسی دیگر و خدا پرستی دیگر و این علمیان بزبان نامی میگویند و آن خلق است جز خدا
 لاجرم آن نام را شناخته اند نه خدای را و خدای را بر برداشته اند و آن نام را معنی
 در وهم خود نهاده اند لاجرم در وهم خود را شناخته اند نه خدای را و در دعا و نماز و توسل آسمان
 کنند یا خانه لاجرم صاحب آن خانه را شناسند از آن سبب که او را زاده اند که خدای
 تعالی در شان آنها فرمود که قوله تعالی 'صُمِّمَ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَجْعَلُونَ'^{له}
 لاجرم آنجا نگاه را بنجد داشته باشند بقیامت و خدای را بعرفت نتوان دانست و بعلم
 می نشاید شناخت بقیامت خود را و هیچ چیز را نمی باید شناخت که چون او را شناختی
 تو خود هیچ نباشی همه او باشد قریب از این نزدیکی بنجد انباشد پس قائم و قیامت
 و معرفت و خدا و عبادت و معبود و علم و ثواب همه یکی باشد و یکی است بحکم نظر همه یکسر
 اند و همه پذیر دلیل است بر خدا و بحکم قیامت خود خدا دلیل است بر خود آنچه نظر است و
 نه تعلیم آن را خود با و باید شناخت (ترجمه)

بجودش کس شناخت نتوانست ذات او بهم با و توان دانست

مقابل شریعت و قیامت است نه از آن روئی که قیامت و شریعت زیرا که از آن
 روئی که قیامت و شریعت همه قیامت است و اگر گویند مقابل همه هیچ باشد و خود مقابل

نباشد و اگر مقابل بودی هست بودی و مقابل هست نشاید که نصیب بی هست باشد
 خداوند عالم مولانا علی لیدر که التَّجُودُ وَالتَّسْبُحُ می فرماید که خلق حجاب خداست و خلقی حجاب
 خدائی و شریعت حجاب قیامت است (ترجمه)

زدنیا تا بعضی نیست بسیار ولی در ره وجودت دیوار

همین خداشناسی و خداپرستی و خدادانی و خداخوانی که حجاب خداست هم قول و فعل محق که
 بحقیقت حجاب محق است عدل و فضل ظاهر دویم حجاب خداست و خدائی ما گفتیم خدا
 و خدای می خوانیم نه یا چیز دیگر را گویند به بهشت نمی گوئی ای سبحان الله من می گویم تو
 خداوند پر دو جهانی و خداوند بهشت و دوزخ باشی تا همه بخواست و حکم تو باشد تو میگوئی مرا
 می باید که یکی از بهشتیان باشم یکی را گویند تو پادشاه همه جهان باشی گوید اگر مرا گذارند
 که رعیت باشم پادشاهی را نیز نمی خواهم و هر که گوید چیزی میدانم یا نمیدانم می شناسم
 یا نمی شناسم میخواهم یا نمیخواهم می پرستم یا نمی پرستم هستم یا نیستم همه از کثرت خود میگویند
 اگر میدانی همان است که نمیدانی اگر نمیدانی همان است که میدانی اگر باشی همان است که
 نباشی اگر نباشی همان است که باشی ترا با خود با اینها چه کار ترا خود با تو و غیر تو چه کار اگر گوئی
 بوحدهت درائی و واحدی این و او خود معنی ندارد من و تو معنی ندارد و تو این کس باشی
 که خود اوست پس این است وحدت و واحد چه از اندیشه و گفتار و کردار خود و از
 خودی خود ساکن باز بودن شریعت و قیامت است شریعت آن است که خود بخود می
 هستی نیستی حرکت و ساکن دانائی و نادانی گفتار و گفتار کردار و نکردار و قیامت
 آنکه خود در میان نباشد

پنجهبران و امان نه بدان آمده اند که تا مردم را چیزی آموزند بلکه از برای آن آمده اند

تا مردم را هر چه آموخته اند بدان از فطرتی بنماید انداز یادشان باز برند و فطرت اول
 برسانند حضرت بابا سیدنا قدس الله روحه می فرماید که معرفت پیغمبر و امام فطرت است
 و بهشت که آدم از آنجا افتاد فطرت بود، هم او فرماید چنانچه عرب را فطرتی است که بخویشا
 حاجت نیست چنانچه پیغمبر علیه السلام فرموده اند که من از عربم عرب از من نه چنانکه
 نباید در دین مردمی باشد بر آن منظور و دیگران را از ایشان باید گرفت اینک مشکلم
 و فیلسوف میگویند سخن صنایع راه بنده اشناسی نبرد که بنظف صنایع مردم را نشانی کرد
 و پس چنانچه الا از نظف مردم نیاید الا از سخن الهی فطرتی طبع و صورت و معاد نیاید و مولانا
 معذ لکزه التمجود می فرماید که بران آن است که **يُصَيِّحُ الْعَقْلُ لِصِحَّةِ الصَّحِيحِ**
 یعنی آن فطرت اول مولانا باقر لکزه التمجود و التبیح فرماید که این نه سخن صنایع بر هم افت
 است در راه خدا چون برادر حقیقی بحسب محنت است که از تیر فطرت راست بیاید است
 ز سخن متکلمان است که در ایشان بهتر یابند هم باول شریعت و احکام بیاید و مردم
 از انعام و بهائم که حکایت طبعی کند جدا شوند تا حکایت ایشان نفسانی شود و در درجه انسانی
 در آیند پس از آن گویند مرتبه دیگر است عقل است و محل صواب است تا حکایت آن
 عقلانی شود پس ابطال آن یکی از بهر کمال آن دیگری باشد مسیح گوید **مَا حَيْثُ الْإِبْطَالُ**
تَوَدَّاةٌ وَ لَيْكِن لَّا كَمَلَهَا

ولادت جسمانی در عالم تنزلی و ولادت روحانی در عالم تاویل و اگر تنزلی که ظاهر و باطن
 است ندانند راه با معادن نرسند مسیح گوید **مَنْ لَمْ يُؤَلِّدْ مَرَّتَيْنِ لَمْ يَبْلُغْ مَلَكُوتَ**
السَّمَاءِ اگر کسی همه کارائی که انبیاء و نیکان فرموده اند بجای آورد و بران بنفرا یه
 و انبیا و همه اولیا و امامان گذشته را بداند و اعتقاد کند امام وقت را و خداوند زمانش را

نداند و شناسد او را هیچ سود ندارد و در گش مرگ جا بمان باشد و مرگ کسی باشد که بی پیغمبر مرده باشد و حال او با حال دیگر منافقان و مشرکان یکسان باشد خدا شناسی و پیغمبر شناسی و امام شناسی ببرد وقت باز بسته آید است و فرمان آن فرمان خدای تعالی است بکلمه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و فرمان امامان گذشته حاصل نداشتند و حضرت امام جعفر صادق می فرماید که قال النبی علیه السلام **أَبَا عَن جَدِّ وَنَسَلًا بَعْدَ نَسَلٍ** یعنی گفت پیغمبر علیه السلام که یکی از فرزندان من در میان امت من قائم است و مدت اعمار ایشان چنانچه اهل زمانه را ممکن باشد و هرگز نباشد که هیچ کس را با ایشان راه نباشد بلکه در هر روزگاری چند شخص خاص آن قائم وقت را بشناسند و دانند و مردم را راه نمائی کنند بکلمه **كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ وَبِكُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** و بقول این آیت کریمه که قوله تعالی **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** ان دست یدالله است ترجمه

یدالله فوق ایدیهما از آن آمدشان او که بالاتر دست او نباشد دست کسی اصلا

و از امام زین العابدین نقل است که فرموده اند که **مَعْرِفَةُ اللَّهِ مَعْرِفَةُ إِمَامِهِ** و ما من زمان است و اهل آن زمان را که طاعت او برایشان واجب است در هر روزگاری که باشد قوله تعالی **وَمِنَ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى** یعنی در هر روزگاری که باشد معرفت او بر بندگان خدای تعالی واجب و لازم باشد تا مادامیکه آسمان و زمین باشد و پیش از دور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نشاید که امام نبوده باشد بلکه

له از آیه ۶۲ از سوره النساء (۴) له از آیه ۱۱ از سوره نیس (۳۶) له از آیه ۸۸ از سوره القصص (۲۸)

له از آیه ۱۰ از سوره الفتح (۴۸)

از این عالم بچندین هزار قرن عالم و آدم بوده است و هست و خواهد بود پس دانستن او واجب آن است که بدانند که امام از دوزخ عالم تا آدم از آدم تا خاتم از خاتم تا باین دم همیشه هست و بود و باشد تا انقراض عالم و طاعت او طاعت خدای تعالی است و واجب است بر همه بندگان و در قرآن شریف می آید که قوله تعالی عَزَّ مِنْ قَالٍ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي وَأَنْ يَعْزِفُونَنِي ^{عَلَيْهِ} یعنی گفت خدای تعالی که نیافریدم پری و آدمی را الا برای آنکه مرا بشناسند و بپرستند پس پرستیدن موقوف بشناختن و شناختن خدای تعالی مشکل ترین همه چیزهاست حق و اولی بود که بتعلیم احتیاج داشته باشد و رسول علیه السلام فرموده اند که بندگان و مؤمنان بدانند و بشناسند و بشناخت کارکنند تا فردای قیامت خجل و شرمسار نمانند ما نمودیم راه خیر و نجات ختم بر نبی و آل صلوات

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَحَمْدُ الشَّاكِرِينَ وَالصَّلَوَاتُ
وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأَمِينِ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَالطَّاهِرِينَ
وَالْأَثَمَةَ الصَّادِقِينَ مَوْلَانَا هَمَّةُ بندگان خود را توفیق دین داری کرامت کند
و این بنده کمترین بندگان دعوت داده میهنه ثبتهای الله فی مشارق الأَرْضِ
و مغاربها را بنیابت ازلی و هدایت لم یزلی منظور نظر خود کند و دل و زبان او
و جمله بندگان را از ناشایست در کردار و گفتار نگاه دارد و او را بوسیله سلسله طیبین
که سر از طاعت حجت بزرگوار او که واسطه و وسیله همه سعادتهاست نهی میکند
بقول این آیت کریمه که قوله تعالی يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ
صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَدَانَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ^{عَلَيْهِ}

مولانا راہِ نجات بخشاد و در رحمت خود بر عالم و عالمیان گشاده گرداناد؛ و بشاہ راہ
 صراط المستقیم خود ثابت قدم گرداناد **اِنَّهٗ خَيْرُ الْمَوْفِقِ الْمُعِيْنِ بِفَضْلِهِ**
وَرَحْمَتِهِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

تمت الکتاب ہفت باب حضرت سلطان العارفين و قطب المحققين حجة القائم و
 الدائم ابو محين امير اميران سرور مردان سلطان شاه ناصر خسرو قدس سرہ الغرير
 بَعُوْنِ الْمَلِكِ الْوَلَدِ فِي تَارِيخِ چار دہم شہر شوال فی یوم شنبہ ۱۲۰۷ھ بود کہ این
 نسخہ ادا یافت و التماس بکرم مخادم روزگار و محققان دین کہ چون بنظر مطالعہ اشرف
 مشرف فرمایند سہوی و نسیانی چنانچہ از لطف ایشان سرزد آن را بکرم فیاض اصلاح فرستید
 واللہ اعلم بالصواب

سوارہ نمبر ۱۲۴۵۴

تم

۸۸ / ۱۹ / ۱

کتابخانہ عامہ حکیم ناصر خسرو بلخی
 منشر بہ آصف علی اصغر فضلی بیستر سکتری اسلامی ریسرچ ایوسی این

۴۳ چو پاتی روڈ بمبئی

در مطبعہ مظفری نمرہ ۱۴ میزاعلی استریٹ عمکھاری بمبئی پست نمرہ ۹ طبع گردید

باہتمام آقا میرزا کریم شیرازی

رقمہ محمد حبیب اللہ ذکی "محبوب تم" ۱۳۵۲ھ

